



کارگران همه کشور متحد شوید!

دنیای ما

نشریه سیاسی و تئوریک کیسه‌شبه مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

تابستان ۱۳۷۲

کارگران همه کشور را متحد شوید!

دنیای ما

نشریه سیاسی و تئوریک کیسه‌شماره مرکزی حزب توده ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

تابستان ۱۳۷۲

دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

تأسیس ۱۳۱۲

دوره ششم، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۲

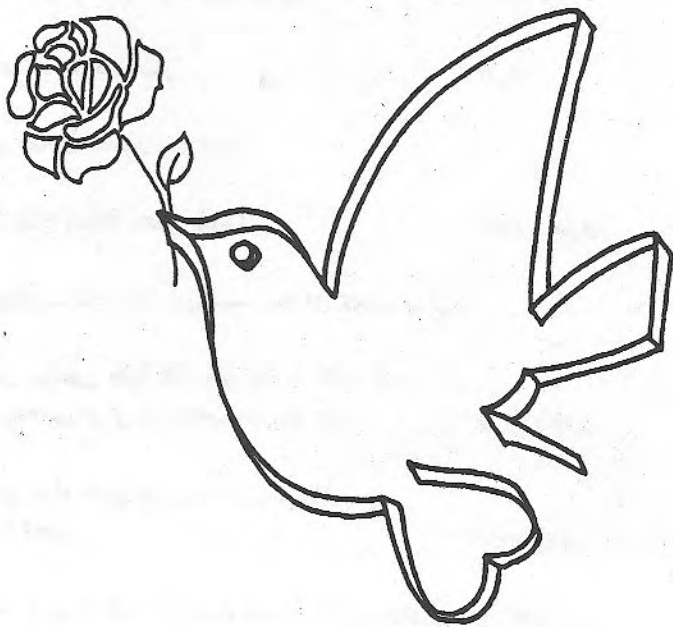
بها: معادل ۶ مارک آلمان (۴ دلار آمریکا)

آدرس پستی:

Postfach 100644
10566 Berlin
GERMANY

در این شماره:

- ۷ فرخنده باد پنجاه و دومین سالگرد تأسیس حزب توده ایران
- ۹ حماسه جاویدان
- ۲۰ فرازهایی از تاریخ حزب توده ایران: ۱۳۲۰-۱۳۷۲ م. امیدوار
- ۳۹ فراموشت نکردم (شعر) ایرج
- ۴۰ «در آستان اطلسین سحرگاه»
- ۴۳ یک پاسخ (مقاله منتشر نشده) احسان طبری
- ۵۱ جاویدان - شعری از رفیق فقید توده ای گودرز بیدلی
- ۵۳ تأملی پیرامون مقوله تأثیرهای متقابل فکری و فرهنگی و نمودهایی از آن در انقلاب مشروطه ایران م. ع. رادمان
- ۶۱ معضل زلزله خیزی ایران و درس هایی از زلزله کیلان ا. پایداریان
- ۶۹ گوشه هایی از اندیشه های عرفانی و فلسفی مولوی م. ع. لاهور
- ۸۱ کابوس هولناک سرمایه داری در کشورهای اروپای شرقی نوید شمالی
- ۹۱ ای خلق های روی زمین (شعر) ماکسیم ریلسکی
- ۹۴ گاه شمار وقایع ایران و جهان



فرخنده باد پنجاه و دومین سالروز تأسیس حزب توده ایران!

با فرا رسیدن دهم مهرماه ۱۳۷۲، پنجاه و دو سال از تأسیس حزب توده ایران، حزب شهدا، حزب زندانیان سیاسی، حزب کارگران و زحمتکشان کشورمان می گذرد. پنجاه و دو سال است که توده ای ها بدون کوچکترین چشمداشتی، برای بهروزی مردم میهن، برای آزادی، استقلال، صلح و عدالت اجتماعی مبارزه می کنند. تاریخ معاصر کشور ما شاهد گویا و زنده ای از این رزم حماسی و خونین است که از یک سو هزاران شهید، ده ها هزار سال زندان، و هزاران شکنجه شده و زجر دیده بر جای گذاشته است، و از سوی دیگر انبوهه ای از دستاوردهای سیاسی، علمی و فرهنگی برای نسل های دیروز، امروز و فردای کشورمان به ارمغان آورده است. ... بیهوده نیست که دشمنان قسم خورده میهن ما، استعمارگران و ارتجاع داخلی، در سیمای حزب توده ایران، دشمنی خستگی ناپذیر و رزمنده را یافتند که همواره سد راه توطئه های آنان بوده است. در تمامی پنج دهه گذشته، هرگاه ارتجاع و امپریالیسم در جهت نابودی جنبش های مردمی و آزادی خواهانه کشور ما اقدام کرده اند، حزب توده ایران از مهم ترین هدف ها و قربانیان این سرکوب بوده است. ...

اما علی رغم همه این توطئه ها، سرکوب ها و اعدام ها، ارتجاع و امپریالیسم تا به امروز نتوانسته اند حزب توده ها را نابود کنند و بی شک در آینده نیز نخواهند توانست به این آرزو دست یابند. مرتجعین و سرکوبگران از درک این حقیقت عاجزند که حزب ما از یک ضرورت تاریخی که ریشه های عمیق در ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور ما دارد، پدید آمده است و همین ضرورت و رسالت تاریخی است که بقای آن را تضمین کرده است. بارها ما را «منحله»، «تمام شده»، «ریشه کن شده» و «نابود شده» اعلام کرده اند، و هر بار، با وزیدن کوچکترین نسیم آزادی بر فراز میهن، توده های رنج و زحمت پرچم حزبشان را در گوشه و کنار کشور به اهتزاز درآوردند و پیشگویی های ارتجاع و امپریالیسم را نقش بر آب کردند. ...

آنچه که رفتنی است رژیم استبدادی، ضد دموکراتیک و ضد انسانی حاکم بر کشور ما است و آنچه که ماندنی است، انسانیت، آرمان های آزادی خواهانه و والای زحمتکشان، و مبارزه پرشور و حماسه جاودانی است که قهرمانان خلق، فرزندان دلاور حزب توده ایران و سایر نیروهای مترقی و آزادی خواه کشور، در میدان نبرد به خاطر آزادی و بهروزی میهن ما آفریده اند و می آفرینند.

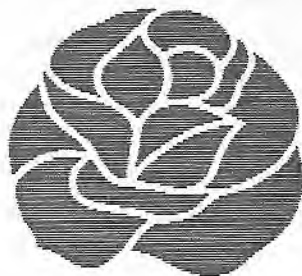
بخشی از «اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت سالروز تأسیس حزب»

اور ان سے پہلے
 ان کا کوئی ایک
 کو مراد پتھری ہوگی
 اس کی ایک
 اگر مرادوں کو یا کسی مرادوں سے
 اور وہ
 کہ انہوں نے وہ عنایت و خلق
 اور مراد
 ان کے لئے اس لئے
 اس کے لئے
 کہ جس کے لئے انہوں نے
 اور ان کے لئے ان کے لئے
 اس کے لئے ان کے لئے
 ان کے لئے ان کے لئے
 ان کے لئے ان کے لئے

حماسہ جاویدان

حماسه جاویدان

«گرچه دژخیم سر راه گرفت،
راه فردا که نیست...»



اواخر مرداد ماه اسفند، سالروز آغاز جنایاتی است که پنج سال پیش در اعماق سیاهچال های مخوف رژیم ضد مردمی و جنایتکار جمهوری اسلامی به وقوع پیوست و حماسه ای فنا ناپذیر و با عظمت به تاریخ مبارزات آزادی خواهانه میهن ما افزود. حماسه قهرمانانی که گام در راه بیداری انسان ها نهادند و همچون نسیمی دلنواز بر فراز دشت های بیکران اندیشه های انسانی به حرکت درآوردند و مشعل رهایی را در دل توده های محروم در بلندای رفیع زندگی آزادگان برافراشتند. انسان هایی که وارث پرافتخار تاریخ شهادت، عشق و ایثار شدند و چونان البرز، با شکوه و سر بلند در هر سپیده دم سینه سیاه استبداد را در هم شکستند و امید به آینده ای آزاد را در شوره زار سرزمین سرنیزه ها، آگاهانه و دلاورانه شخم زدند.

پنج سال پیش در چنین روزهایی، هزاران دلاور انسان دوست و مبارز پرشور راه آزادی میهن از سازمان ها و حزب های گوناگون - از حزب توده ایران، سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان فداییان خلق ایران، کومه له، و... - را در دادگاه های صحرایی ضد انسانی رژیم محاکمه و قتل عام کردند تا رژیم ضد مردمی «ولایت فقیه» چند صباحی بیشتر به حیات ننگین خود ادامه دهد. حزب توده ایران در فاجعه ملی، بیشترین آسیب ها را دید چرا که گروهی از بهترین فرزندان مبارز، دانشمند و فرزانه اش در میان این قربانیان بودند.

ما توده ای ها در این روز، با گرامیداشت یاد شهدای حزب، در مقابل آنان سر تعظیم فرود آورده و با سوگند دوباره به خون پاک آنها، و قلبی سرشار از نفرت به دشمن و عشق بی پایان به خلق، پیمان می بندیم که درفش مبارزه آنان را بالا و بالاتر ببریم.

به راه توده ها رفتن، به راه توده ها مردن

برای بیش از نیم قرن، هرجا قیامی علیه استبداد و خفقان بود، هر زمان مبارزه ای برای حقوق زحمتکشان بود، هرجا عصیانی علیه امپریالیسم برپا شد، توده ای ها در صف مقدم پیکار بودند. ۵۲ سال است که توده ای ها - این وارثان خون حیدر عمو اوغلی - مبارزه ای را که دکتر ارانی آغاز کرد، با دادن قربانی های بی شمار، بی وقفه ادامه می دهند.

تعداد و اسامی رفقای حزبی ما که در طول بیش از نیم قرن به شهادت رسیده اند، هنوز معلوم نیست. از ۲۰ هزار شهیدی که در سال ۱۳۲۵ در آذربایجان به دست دژخیمان شاه سلاخی شدند، تنها نام چند ده نفر به دست آمده است. از صدها توده ای که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ زیر زنجیر تانک ها له شدند، تنها نام چند نفر شناخته شده است. هنوز نام یک گروه از صدها رفقای «نوید» که در روند انقلاب به شهادت رسیدند، برای حزب روشن نیست. تعداد دقیق و اسامی کلیه رفقای که در جریان «فاجعه ملی»، یا قبل و بعد از آن به دست دژخیمان رژیم «ولایت فقیه» به شهادت رسیدند، نامعلوم است و....

آری، تاریخ ۵۰ ساله حزب توده ایران با خون قهرمانان نام آوری چون فریدون ابراهیمی، وارطان سالخانیان، سرهنگ عزت الله سیامک، خسرو روزبه، پرویز حکمت جو، هوشنگ تیزابی، ناخدا بهرام افضلی، فرزاد جهاد، عباس حجری بجزستانی، دکتر احمد دانش شریعت پناهی، هوشنگ ناظمی (امیر نیک آئین)، رحمان هاتفی منفرد (حیدر مهرگان)، ... و دیگر قهرمانان گمنام نگاشته شده است.

در پنجمین سالروز فاجعه ملی، به دیدار بعضی از رفقای می رویم که در طول نیم قرن گذشته، راه رهایی زحمتکشان میهنمان را با خون خود آبیاری کرده اند.

رفیق سرگرد علی اکبر اسکندانی که در قیام افسران خراسان شرکت داشت و با جمعی از همزمانش در شب ۲۹ مرداد ۱۳۲۴ در نبرد ملحانه با مزدوران شاه به شهادت رسید، در جریان محاکمه یکی از افسران، انگیزه رویارویی خود با رژیم شاه



را چنین برشمرد:

در این کشور هشتاد درصد مردم را دهقانان تشکیل می دهند. مالک آن ها را غارت می کند. پس از غارت مالک، ژاندارم به عنوان تحقیقات به محل رهسپار می شود و در مقابل «حق تقدم» و «حق الزحمه» آخرین بشقاب را از کلبه محقر دهقان می برد.... هشتاد و یک درصد بودجه کشور بوسیله مالیات های غیرمستقیم از زارعین و کارگران گرفته می شود و به مصرف اسلحه می رسد تا اینکه بتوان همین مردم را در قید اسارت نگاه داشت....

او می گفت:

ملت ما کاخ نشینان نیستند. توده های زجر کشیده هستند. توده های غارت شده هستند.

ساعت ۴ صبح روز اول خرداد ۱۳۲۶، در خیابان ستارخان تبریز، جلوی باغ گلستان، مردی با گام های استوار به طرف چوبه دار رفت. وقتی به چوبه اعدام رسید، نگاهی پر از نفرت به دژخیمان انداخت و به آنها فرمان داد: - «طناب را به



گردنم بیاندازید...»

دقایقی بعد، زیر اولین انوار آفتاب، که می دمید، ستاره ای دیگر در آسمان رزم خلق های ایران جاویدان می شد: او فریدون ابراهیمی، رفیق قهرمان توده ای، فرزند برومند خلق آذربایجان، عضو فرقه دمکرات آذربایجان، نماینده مجلس ملی آذربایجان، و دادستان کل آذربایجان در دوران حکومت ملی، بود.

فریدون ابراهیمی مدت شش ماه تحت سخت ترین شکنجه ها زندانی بود. او، که تمام سختی ها را تحمل کرد، با افتخار می گفت:

من بهترین سال های عمرم را در راه آزادی و سعادت زحمتکشان آذربایجان و سراسر ایران صرف نموده ام. در این مدت تلاش کردم این وظیفه خود را شرافتمندانه انجام دهم. من در میان شعله های مبارزات خلق تربیت شده ام. از این رو خود را در خدمت خلق می دانم و به راه مبارزه مقدسی که در پیش گرفته ام افتخار می کنم. در این مراحل آخر مبارزه نیز اراده و جسارت خود را حفظ خواهم کرد.

جنبش خلق آذربایجان که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ به پیروزی رسید، یکسال بعد به خون کشیده شد. از آن پس تا مرحله کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تاریخ حزب ما را طوماری از نام صدها توده ای رقم می زند که با افشاندن خون پاک خود بر



سنگفرش مبارزه، راه را بر زحمتکشان هموار ساختند.

رفیق کارگر، شهید نوروزعلی غنچه نیز مانند هزاران همرزم دیگر خود به زندان افکنده شد. او ۱۸ ماه در زندان ماند و سپس آزاد شد. چند ماه بعد، بار دیگر به دست توطئه چینان ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، در بیدادگاه نظامی به ۱۰ سال زندان محکوم گشت و در ۶ مهر ۱۳۳۰ بر اثر شکنجه جان سپرد. او ضمن آخرین دفاع خود در بیدادگاه نظامی تهران چنین گفت:

آقای سرتیپ باستی! دادگاه شما من و رفقایم را با بی عدالتی محاکمه و محکوم می کند و به زندان می افکند. ولی روزی خواهد رسید که شما را با عدالت، محاکمه و کیفر شایسته ای خواهیم داد. بین ما و شما شمشیر است که قضاوت می کند.

به دنبال کودتای ننگین شاه - سیا در ۲۸ مرداد، هزاران نفر از اعضای حزب توده ایران در گوشه و کنار کشور به زندان افکنده شدند. گروهی از بهترین فرزندان حزب تیرباران شدند و گروهی دیگر زیر شکنجه دژخیمان جان سپردند.



ده روز پس از کودتا، ناوی وظیفه هوشنگ انوشه در خرمشهر تیرباران شد. رفیق شهید انوشه در موقع اعدام با چشمان باز به استقبال مرگ رفت و شهادت و از خودگذشتگی او به حدی بود که حتی در لحظه اعدام هم خنده لبان او را ترک نگفت.

غروب ششم اردیبهشت ۱۳۳۳، گزرمه های شاه جلاد، به طور اتفاقی رفقا محمود کوچک شوشتری و وارطان سالخانیان را دستگیر کردند. پس از ۶ روز شکنجه دائمی، رفیق کوچک شوشتری، بی آنکه لب باز کند، شهید شد. وارطان وقتی مطمئن شد که رفیقش شهید شده است، به شکنجه گران گفت:

حالا خیالم راحت شد. می دانم و نمی گویم. هرکاری می خواهید بکنید.



آنگاه حماسه وارطان خلق شد.

شکنجه وارطان روزها طول کشید. سرانجام دژخیمان مته برقی آوردند و گفتند: «این شناس آخر است. اگر حرفی نزن...» وارطان با آخرین رمق خویش بر دژخیم خیره شد و گفت: «نه!» و با آخرین نیرویش بانگ زد: «زنده باد ایران. زنده باد حزب توده ایران!» مته برقی سرپهلوانی اش را که در مقابل زور خم نشده بود، سوراخ کرد و لحظاتی بعد، قلب یکی از دلاورترین توده ای ها، یکی از بهترین فرزندان خلق، از حرکت باز ایستاد. وارطان حماسه شد. وارطان سرود شد.

رفیق سرهنگ عزت الله سیامک، از سال ۱۳۱۳ در ارتباط با دکتر تقی ارانی و رفیق عبدالصمد کامبخش، دست به احیاء سازمان های حزب کمونیست ایران زد. در سال ۱۳۱۶، به دنبال دستگیری گروه «۵۳ نفر» ناشناخته ماند و از همان اوان بنیادگذاری حزب توده ایران به صفوف حزب پیوست. او در سال ۱۳۲۳، به کمک رفیق کامبخش و رفیق خسرو روزبه، سازمان نظامی حزب توده ایران را پی ریزی کرد. رفیق سیامک در مرداد ۱۳۳۳ دستگیر شد. او هنگامی که همراه با اولین گروه افسران سازمان نظامی حزب محاکمه می شد، در رد اتهام «جاسوسی برای بیگانگان» گفت:



این را شما درست می گویند آقای دادستان، من خیانتکارم. من هرروز صبح گزارش کار اداره سررشته داری را به یک مأمور بیگانه می دادم. بله درست است. اما برخلاف تصور شما، این مأمور روسی نبود. او یک مستشار و جاسوس آمریکایی بود که من به دستور اربابان شما مجبور بودم هرروز گزارش کارها را به او بدهم.

در سحرگاه ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳، رفیق عزت الله سیامک را همراه با سایر رفقا در اولین گروه افسران توده ای به چوبه اعدام بستند. چند لحظه پیش از آن که گلوله ها پیکر برومندش را در هم بیچند، خطاب به دژخیمان خود گفت:

اگر بهشتی در این دنیا وجود داشته باشد، راه همان است که ما می خواستیم طی کنیم.

و آنگاه با فریاد «زنده باد حزب توده ایران، مرگ بر شاه» تن به گلوله های دشمن سپرد.

رفیق خسرو روزبه، قهرمان ملی ایران و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، در سال ۱۳۲۲ عضو حزب شد. وی از بنیادگذاران «تشکیلات افسران آزادیخواه ایران» بود. در سال ۱۳۲۴، بدنبال سرکوب قیام افسران خراسان و تهران مخفی شد. در روز ۱۷ فروردین ۱۳۲۳ بازداشت شد ولی یکماه بعد به کمک تنی چند از همزمانش از زندان گریخت. او مجدداً در فروردین ۱۳۲۷ بازداشت شد و دادستان نظامی برای او تقاضای اعدام کرد. رفیق روزبه در آذرماه ۱۳۲۹، همراه با ۸ نفر از اعضای رهبری حزب، بار دیگر از زندان گریخت و سومین دوره زندگی مخفی خود را آغاز کرد. محور اصلی فعالیت او در این دوره، گسترش سازمان افسران آزادیخواه در درون ارتش بود.

به دنبال کودتای ننگین ۲۸ مرداد و کشف سازمان نظامی حزب، بیش از ۳۰ تن از همزمان او به دستور شاه تیرباران شدند. چندصد نفر از آنها پس از شکنجه های فراوان به زندان محکوم، و عده ای هم به خارج از کشور فرستاده شدند. اما روزبه در ایران ماند و با عزمی پولادین به فعالیت حزبی ادامه داد. بالاخره در ۱۵ تیر ۱۳۳۶ دستگیر شد و به مدت ۹ ماه زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفت. سپس محاکمه وی آغاز گشت. رفیق روزبه در دفاع تاریخی از حزب خود در بیدادگاه نظامی رژیم شاه، گفت:

حزب ما حزب استمارشکن و مدافع استقلال و تمامیت ارضی خاک کشور است. مقاصد اجتماعی حزب ما همه از منبع بشر دوستی و احترام به انسان و خدمت به مردم آب می خورد. ما می خواستیم برای همیشه به استعمار انسان از انسان که مادر همه مقاصد اجتماعی است، خاتمه بدهیم.

سحرگاه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۷ فرار رسید. روز تیرباران سروان خسرو روزبه بود. او به کمک عصا راه می رفت. می خواستند چشم هایش را ببندند، نگذاشت و گفت: «من از مرگ نمی ترسم». سرهنگ بازنشسته محمد خیبری که شاهد مراسم اعدام رفیق بود، لحظه تیرباران را چنین توصیف کرده است:

به سربازان جوخه اعدام سلام کرد و اظهار داشت من می دانم شما مقصر نیستید. شما سربازان به منظور انجام وظیفه و همان اطاعت کورکورانه در اینجا گرد آمده اید تا وطن پرستی مثل مرا تیرباران کنید. بر شما خرده نباید گرفت. او سپس با صدای رسا گفت: جوخه گوش به فرمان من! سرهنگ جاوید خواست این صدا را محو کند ولی نتوانست. روزبه فریاد کشید: «مرگ بر شاه، زنده باد حزب توده ایران!» سپس دژخیمان شلیک کردند. و گلوله هایی که بر سینه شهید خلق روزبه گل داد، او را جاودانه کرد و صدایش را در همه جهان منتشر ساخت. رفیق روزبه مردی بود که فسانه شد.

رفیق پرویز حکمت جو، افسر خلبان و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، یکی دیگر از قهرمانان توده ای است. وی پس از مهاجرت به خارج از کشور، در سال

۱۳۴۳ همراه با رفیق علی خاوری برای تجدید سازمان حزب به وطن بازگشت. مدتی بعد هردو رفیق دستگیر و در پیدادگاه رژیم شاه به اعدام محکوم شدند. فشار افکار عمومی و مبارزه پیگیر حزب در ایران و خارج، احکام را به حبس ابد مبدل کرد. دژخیمان تصمیم گرفتند رفیق پرویز را از اوج یک پهلوان اسطوره ای به زیر بکشند. از این پس تا ۲۴ خرداد ۱۳۵۳، نبرد بی امان رفیق حکمت جو با دژخیمان در زندان ادامه پیدا کرد. رفیق به راه شهادت رفت.

رفیق هوشنگ تیزابی، از پیشآهنگان نسل نو مبارزان توده ای است که در دهه چهل راه حزب را برگزید. هوشنگ سه بار به زندان افتاد. او معتقد بود که مرزی بین زندگی و مبارزه نیست. زندگی خود مبارزه ای بس طولانی است. سال ۱۳۴۹ بود که او برای دومین بار از بند رها می گشت، اما هنوز زنجیر اسارت بر پای مردم میهنش به سختی گره خورده بود.

او در راه دشوار مبارزه، حزب توده ایران را یافت و در شرایطی که ترور و اختناق و سانسور افسارگسیخته در همه جا حکم می راند، هوشنگ تیزابی دست به انتشار نشریه ای مخفی و سیاسی به نام «بسوی حزب» زد که در آن زمان چون خنجر الماس نشان سینه ظلمت را درید. او «بسوی حزب» را دروازه ای به شاهراه حزب توده ایران می دانست. او می گفت:

کلاه گشادی سر ما گذاشته بودند. به ما تزریق کرده بودند که حزب توده یک دکان سیاسی است. یک دکان سیاسی که با اشاره انگشت کوچک استالین به وجود آمده. سرگذشت چندتا رهبر عاجز و زبون و یک مشت سیاهی لشکر بی بو و بی خاصیت را به جای شناسنامه تمام عیار یک حزب کبیر، حزب شهدا و قهرمانان، به ما قالب کرده بودند. بی شرف ها چقدر تردست اند... وقتی خودمان را از دست رسوبات تبلیغاتی که ذهن جامعه روشنفکری را پر کرده بود رها ندم... در چهره حزب، چهره قهرمان خلق های خود را شناختم. هر برگ از این شناسنامه انقلابی، هر عضو این سپاه بی شمار شهدا و قهرمانان و آرش های زنده و بیدار، برای اثبات فعالیت یک حزب رزمجو کافی بودند....

او بعد از چند سال بار دیگر خود را در شکنجه گاه یافت. آنجایی که او حماسه شد. در شکنجه گاه دشمن می خواست راز او، راز خلق، راز حزب توده ها را بداند. روز ۷ تیرماه ۱۳۵۳، هوشنگ تیزابی محراب شیفتگان آزادی را بازیافت و با مرگ پرافتخار خود، پیام آور راه آزادی گشت. او از شقایق زار خلق بردمید و در قلب تاریخ جای گرفت.

پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، انتظار می رفت که قافله مرگ نیروهای مترقی و انقلابی، و از جمله توده ای ها، از حرکت باز ایستد. اما پس از درنگی کوتاه، این قافله به راه خود ادامه داد. دیگر بار دست جنایتکار ارتجاع از آستین بدر آمد و قلب توده ای ها را نشانه گرفت. رفقا آذرنوش مهدویان و گیتا علیشاهی از این جمله اند.

هنگامی که جنگ ایران و عراق خصلت عادلانه داشت، بسیاری از جوانان توده ای در پاسخ به فراخوان حزب خود راهی جبهه ها شدند. و ده ها نفر از آنها، در پیشاپیش صفوف مدافعان میهن جان سپردند و به خیل شهیدان توده ای پیوستند. رفقای شهید سیمین سلامی زاده و عسگر دانش پناهی، مسئول سازمان ابالتی حزب در خوزستان، از جمله رفقای بی شمار توده ای هستند که در راه دفاع از میهن شهید شدند.

پس از یورش های وحشیانه رژیم «ولایت فقیه» به حزب، بخش مهمی از اعضای رهبری و هزاران تن از کادرها و اعضای حزب دستگیر و روانه شکنجه گاه ها شدند. گروهی از جانباختارترین و فداکارترین فرزندان خلق در برابر جوخه تیرباران قرار گرفتند، به دار آویخته شدند، یا زیر شلاق و داغ و درفش جان سپردند.

رفیق ناخدا یکم بهرام افضلی فرمانده نیروی دریایی و از قهرمانان جنگ با عراق، که در ۶ اسفند ۶۲ به همراه رفقای دیگر: سرهنگ بیژن کبیری - فاتح خرمشهر، سرهنگ هوشنگ عطاریان - معاون وزارت دفاع، و ۷ تن دیگر از افسران میهن پرست و اعضای حزب توده ایران به دست دژخیمان جمهوری اسلامی تیرباران شد، در بیدادگاه رژیم در دفاع از راه خود گفت:

در رژیم گذشته با پوست و گوشت و استخوان خودم، فساد، ظلم و محرومیت را در جامعه ایران احساس کرده بودم. برای خودم چنین تحلیلی کردم که برای فاتح آمدن به مشکلات و برای اینکه جامعه به طرف یک تعادل، به طرف یک قسط پیش برود، لزوم یک حزب چپ... که انگیزه خدمات اجتماعی یکسان برای افراد جامعه داشته باشد، برای مملکت ما ضروری است، تا با مطرح کردن شعارهای مردمی و با اعلام نقطه ضعف ها، با ارائه راه حل ها، خدماتی را بتواند به جامعه انجام دهد.

رفیق شهید فرزاد جهاد، از مسئولین سازمان «نوید»، در آستانه تیرباران شدن خود در ۶ اسفند ۱۳۶۲، خطاب به همسرش نوشت:

اگر خون برای آبیاری انقلاب باشد بگذار بریزد، و اگر برای عقب نشینی در برابر نیروهای راست باشد این جمهوری بر زمین نخواهد ماند.

وی تأکید کرد:

این را بدانید که اگر زنده می ماندم، باز در راه مردم قدم می گذاشتم.

انقلابی بزرگ، شاعر، نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار نامدار کشور، رفیق رحمان هاتقی منفرد «حیدر مهرگان»، عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، زیر شکنجه های بهیمی دژخیمان رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به شهادت رسید. در اطلاعیه شهریور ۶۷ هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب به این مناسبت چنین آمده است:

... از میان برداشتن چهره هایی چون رحمان هاتقی، که نقش سازمانده را در جنبش نوین انقلابی کشور ایفا کردند و در آینده نیز می توانستند در جهت دهی جنبش نقش مهمی را اجرا کنند، توطئه مشترک سران ج.ا. و دستیاران و مهره های سازمان های جاسوسی امپریالیستی است. رفیق رحمان هاتقی، یار و همسنگر رفیق شهید هوشنگ تیزابی... در سال ۵۲ به حزب پیوست و دیری نپائید که «گروه آذرخش» گسترش یافت و در ادامه این روند سازمان «نوید» زیر رهبری حزب توده ایران بنیاد نهاده شد. او درباره ضرورت انتشار «نوید» به رهبری حزب نوشت: «بگذارید بذره های اصیل را در سرزمینی که سرنیزه آن را شخم می زند، بپاشیم. بزرگترین حماسه امروز، تدارک پرحوصله و بی گیر فردایی است که در آن قهرمانان منزوی خلق، جای خود را به قهرمانان خلق می دهند. برای این فردای پربرکت، چه بذری نیرومندتر از تئوری مارکسیسم انقلابی؟ و مارکسیسم واقعی در مین ما مگر چیزی جز سرمشق نبرد پهلوانی حزب توده ایران است؟» در پاسخ به این نامه شورانگیز بود که رهبری حزب موافقت خود را با انتشار نشریه ای داخلی اعلام داشت و از رادیوی «پیک ایران» پیشهاد شد که «نام نوزاد» را «نوید» بگذارید. و براسی که رفیق هاتقی در پرتو هشیاری فوق العاده و ذهن شکوفا و خلاق تئوریک و استعداد تشکیلاتی اش، به سهم خود توانست از پس این وظیفه دشوار تاریخی برآید. تیراژ این نشریه در آستانه انقلاب بهمن ۵۷ به صد هزار و پس از آن به ۲۴۰ هزار رسید... سازمان «نوید» از جمله در پرتو هشیاری قابل تحسین رفیق هاتقی هیچگاه از رژیم شاه ضربه سختی نخورد...

او در زمینه های گوناگون به تحقیقات دامنه داری دست زد که برخی نیمه کاره ماند، برخی توسط حاکمیت تاریخ ستیز، فرهنگ ستیز و آگاهی ستیز ج.ا. ناپود شد و بخشی از آن نیز، که خود گنجینه ای با ارزش است، توسط حزب منتشر شد. شخصیت ادبی رفیق مهرگان هنوز چنانکه باید و شاید شناخته نشده است. شعرها و محدود نقدهای ادبی اش که جسته گریخته منتشر شده اند، سنگ برابری با آثار با ارزش هنری و ادبی این دوران کشور ما می زند...

رفیق رحمان هاتقی بمتابه یک روزنامه نگار آگاه و متعهد، در عرصه مبارزه علنی با رژیم شاه نیز نقش بسزایی را در کل جنبش انقلابی کشور به عهده داشت. او که از سال ۵۷ سردبیر «کیهان»، پرتیراژترین روزنامه وقت کشور ما بود، با شجاعت کم نظیری در راه آزادی مطبوعات مبارزه می کرد و برای سازماندهی اعتصابی کارکنان این موسسه بزرگ... که اعتصاب در «اطلاعات» و «آیندگان» را نیز در پی داشت، رژیمد. رفیق هاتقی توانست... تیراژ آن [روزنامه کیهان] را از حدود صد هزار به یک میلیون و دویست هزار برساند. رژیم ج.ا. که از قدرت خلاقیت فوق العاده او به هراس افتاده بود، به مجرد استقرار، رفیق هاتقی را از سمت سردبیری «کیهان» برکنار کرد...

نام شهید توده ای، انقلابی بزرگ، رفیق رحمان هاتقی در تاریخ جنبش کمونیستی و کارگری ایران و جهان فناناپذیر خواهد بود. او در زمره قهرمانانی چون خسرو روزه است که مبارزان انقلابی، بویژه کمونیست ها، نسل به نسل در برابرش به احترام سر فرود خواهند آورد و سرمشق مبارزه آگاهانه، هشیارانه و درنگ ناپذیر قرارش خواهند داد.

آنچه او در واپسین لحظه ها با خون خویش بر دیوار سیاهچال خائنین به آرمان های خلق نوشت، هم اینک بر تارک تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی مینهن ما حک شده است:

«راه همان است که من رفتم!»

فاجعه ملی

حال هرگاه به آفتاب می نگرم، به ماه نگاه می کنم، به زندگی که در گذر است چشم می دوزم، همه چیز را به رنگ خون می بینم. در برابر من دریایی از خون تا بیکران امتداد یافته است. این خون همسر من است، خون پدر دو فرزند من و هزاران بیگناه دیگری است که تنها به خاطر عشق بی حد به میهن خود، دل بستگی به زندگی و مردم، مبارزه برای آزادی، سعادت و زیبایی به قتل رسیده اند. آنان جویندگان آفتاب بودند و می خواستند خورشید را به زمین بکشند، می خواستند تاریکی را از پهنای ایران برانند. (از سخنان همسر رفیق شهید هوشنگ ناظمی «امیر نیک آتین»)

یاد جنایت هولناکی که در تابستان ۶۷، به هنگام قطع ملاقات دوماهه زندانیان سیاسی انجام گرفت، و طی آن صدها تن از شایسته ترین فرزندان اسیر خلق، از همه احزاب و سازمان ها و گروه های مترقی و میهن دوست سر به نیست شدند، نمی تواند و نباید فراموش گردد. در کشتار جمعی زندانیان سیاسی کشور، از جمله ده ها تن از رهبران و کادرهای برجسته زندانی حزب توده ایران به جوخه های مرگ سپرده شدند. آنچه که در شهریور ۶۷ در زندان های جمهوری اسلامی روی داد، نه تنها در تاریخ حزب ما، که از جهتی در تاریخ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نیز بی سابقه است. در این کشتار جمعی که به دستور مستقیم خمینی و مباشرت دیگر گردانندگان رژیم انجام گرفت، حزب توده ایران بیشترین آسیب را دید، چرا که گروهی از بهترین فرزندان مبارز، دانشمند و فرزانه اش در میان این قربانیان بودند. در این میان باید از سرداران مبارزی چون ابوتراب باقرزاده، عباس حجری بجزستانی، اسماعیل ذوالقدر، که در حدود نیمی از عمر خود، یعنی ۳۱ سال، را در زندان های رژیم های شاه و خمینی گذرانده بودند... از دانشمندان و فرزنانگان بزرگی چون منوچهر بهزادی، فرج الله میزانی «جوانشیر»، دکتر حسین جودت، رفعت محمدزاده «اخگر»، هوشنگ ناظمی «امیر نیک آتین»، دکتر احمد دانش شریعت پناهی، محمد پورهرمزبان، بهرام دانش... از کارگران مبارزی چون آصف رزمیده، صابر محمدزاده، حسن جلالی... از ایثارگرانی از نسل نو مبارزان توده ای چون فاطمه مدرسی «سیمین فردین»، ابوالحسن خطیب، سعید آذرنگ، حسین قلمبر، فربرز صالحی، فرزاد دادگر... از افسران توده ای چون ابوالقاسم افراشی، محسن بیگدلی، رحیم شمس، داود قریشی... و از کادرهای برجسته ای چون مهدی حسینی پاک، عزت الله زارع، مهرداد فرجاد آزاد، اصغر محبوب و...، باید نام برد.

این مقال را با نگاهی کوتاه به زندگی نامه دو تن از شهدای قهرمان «فاجعه ملی» به پایان می بریم. درحالیکه می دانیم و اطمینان داریم که در ادامه راه مبارزه خود، فرازها و فرودهای دیگری نیز در انتظار ما است. ای بسا جانبازان فداکار توده ای که در این گرگ و میش تاریخ، راه حیدرعمواوغلی ها، ارانی ها، روزبه ها و رحمان هاتقی ها را تا سرمنزل پیروزی نهایی و

رهایی زحمتکشان میهن ادامه خواهند داد.

رفیق هوشنگ ناظمی «امیر نیک آئین» در سال ۱۳۲۹ به عضویت حزب توده ایران درآمد. پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، او برای تحصیل در رشته فلسفه به رومانی فرستاده شد. رفیق ناظمی دانشکده فلسفه بخارست را با درجه بسیار خوب گذراند و از آن پس پژوهش های فلسفی همیشه یکی از رشته های اصلی فعالیت حزبی او به شمار می آمد. دو کتاب او به نام های «ماتریالیسم دیالکتیک» و «ماتریالیسم تاریخی»، که به صورت درسامه تهیه شده، یکی از منابع اصلی برای آشنا شدن جوانان ایرانی با فلسفه علمی معاصر بوده و هست.



رفیق ناظمی در سال ۱۳۴۱ به تحریریه رادیوی «پیک ایران» پیوست. به ویژه سال های کار او در رادیوی «پیک ایران»، دوران سریع رشد او بمشابه یک کادر آزموده، پرتحرک و بسیج کننده حزبی بود. کدام رزمنده توده ای علیه رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی است که هرروز با شنیدن صدای گرم و امیدبخش او، به برداشتن گامی تازه در راه سرنگونی دیکتاتوری تشویق نشده باشد؟

کتاب های فلسفی و مقالات مربوط به مسایل کشاورزی و مبارزات دهقانان او، که طی سالیان دراز، چه به صورت مستقل و چه در نشریات حزبی مانند «مردم» و «دنیا» منتشر می شد، حاصل کار پرثمر پژوهش های ارزشمند رفیق ناظمی در این دو رشته طی سال های فعالیت در رادیوی «پیک ایران» است.

رفیق ناظمی در پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی (تیرماه ۱۳۵۴) عضو مشاور کمیته مرکزی شد. پس از پیروزی انقلاب، او بی درنگ به کشور بازگشت. فعالیت در هیئت های تحریریه «نامه مردم» و «دنیا» و مسئولیت کمیسیون مرکزی دهقانی حزب، از وظایف اصلی او بود. رفیق ناظمی در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی به عنوان عضو اصلی کمیته مرکزی انتخاب شد. به دنبال یورش های رژیم ج.ا. به حزب ما، رفیق ناظمی همراه دیگر رهبران طراز اول حزب در چنگ دشمن اسیر شد. از آن پس رفیق ارجمند و قهرمان ما روزهایی بس دشوار، همراه با شکنجه های «اسلامی» را از سر گذراند. روحانیون حاکم، که به خصوص به نقی حقانیت فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی از زبان او نیاز داشتند، برای رفیق ناظمی «جیره» تازیانه تعیین کرده بودند. ولی آنها هیچگاه به این هدف خود دست نیافتند.

رفیق عباس حجری بختانی، عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران، در سال ۱۳۲۴ به سازمان نظامی حزب توده ایران پیوست. او پس از کشف سازمان نظامی، در کرمان بازداشت شد و برای بازجویی به تهران منتقل گردید. در تهران پس از گذر از هفت خوان شکنجه و شلاق، به حبس ابد محکوم شد. و بدین ترتیب



سال های دشوار زندان، سال های مقاومت و استواری او آغاز گردید. «عباس آقا» ۲۵ سال از زندگی خود را نمونه وار در شکنجه گاه ها و سیاهچال های رژیم شاه گذراند.

پیش از پیروزی انقلاب بهمن، در اوج جنبش در پاییز سال ۱۳۵۷، رفیق حجری همدوش دیگر سرداران حزب ما از زندان آزاد شد. برای «عباس آقا» تفاوت زندان و بیرون از زندان، تنها در تغییر عرصه نبرد خلاصه می شد. اگر تا دیروز در درون دخمه ها و شکنجه گاه ها با تمامی وجود در رویارویی با دژخیمان، صلابت و شکست ناپذیری و دلاوری خلق و حزبش را به تماشا می گذارد، امروز هم با بسیج توان و استعداد های سرشار خود، بی آنکه شب و روز بشناسد، به امر سازماندهی می پرداخت - هنری که او از آن بهره بسیار برده بود. رفیق حجری در مقام مسئولیت سازمان ایالتی حزب در تهران، به عنوان یک رهبر شایسته، نقشی مؤثر در فعالیت سازمانی حزب بازی کرد.

دیری نپائید که با یورش ارگان های سرکوبگر جمهوری اسلامی، بار دیگر رفیق حجری به جرم پیکار آشتی ناپذیر با ارتجاع و امپریالیسم دستگیر و این بار راهی شکنجه گاه ها و دخمه های جهنمی رژیم فقها شد. رژیم نسبت به رفیق حجری، به عنوان فاتح زندان ها و شکنجه گاه های شاه، حساسیت ویژه ای نشان می داد. آنها او را در دوران بازجویی هزار بار کشتند و زنده کردند. او را به وجود نیمه جان تبدیل می کردند. و چون نمی توانست روی پا بایستد، پاسداران او را در پتویی می انداختند و به سلول می بردند. قامت سست و پهلوانی حجری چون شمع آب می شد ولی شکنجه های غیرانسانی را پایانی نبود.

یکی از رفقای هم بند رفیق حجری، پیام زیر را توسط رفیق دیگری که از زندان آزاد می شد، برای رهبری حزب فرستاد:

یک چیزی می خواستم بگویم... اگر روزی آزاد بودی و اگر روزی دوباره فعالیتی مثل سابق بود و همه چیز مثل سابق بود، برویایی بود، اگر خواستید از این روزها، خلاصه حوادثی که این ۳۲ سال بر ما گذشته، چیزی تهیه کنند، مثلاً مجسمه ای، پیکره ای که سمبل این روزها و مقاومت ها باشد بسازند، تو حتماً بگو، وظیفه داری، وظیفه انسانی و اجتماعی، حتماً بگو مجسمه عباس آقا را بسازند. حتماً بگو... آن روزها ما نیستیم، حتماً بگو این مرد همه چیز ما بوده و هست.

بحرست، بحر عشق که هیچش کرانه نیست

آن جا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

فرازهایی از تاریخ حزب توده ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۷۲

م. امیدوار

مهرماه امسال مصادف است با پنجاه و دومین سالگرد تأسیس حزب توده ایران. تاریخ حزب توده ایران با همه فراز و نشیب‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، جای ویژه‌ای در تاریخ معاصر کشور ما دارد. اغراق نیست اگر بگوئیم که در پنج دهه گذشته، آنقدر که در مورد حزب ما، تاریخ آن و مبارزات و اثراتش در جامعه نگاشته‌اند، در مورد هیچ حزب و نیروی سیاسی دیگر نوشته‌اند. از یک سو، دشمنان مردم، مرتجعان و نوکران استعمار، در چهره حزب ما نیروی پیکارجو، خلاق و بالنده را یافتند، که با تجهیز و بسیج نیروی عظیم توده‌های مظلوم و ستمدیده، ادامه حاکمیت ارتجاع در جامعه را با خطر جدی روبرو کرده است، و از سوی دیگر، محرومان و زحمتکشان حزب را سنگر مبارزه و امید خویش برای رهایی از زندگی نکبت بار جامعه سرمایه داری می‌دانستند.

بیهوده نیست که از روز تولد حزب توده ایران، نیروهای ارتجاعی کمر به نابودی مادی و معنوی آن بستند و تا به امروز از هیچ تهمت، افترا، پرونده سازی و جنایتی برای نیل به این هدف کوتاهی نکرده‌اند. تحریف تاریخ سراسر مبارزه و ایثار حزب، همواره یکی از مهمترین هدف‌های نیروهای ارتجاعی در یورش به حزب ما بوده است. از «تاریخ نویسی» ساواک شاهنشاهی تا تاریخ نویسی و «خاطرات» نویسی ساواک جمهوری اسلامی، همه یک هدف واحد را دنبال کرده و می‌کنند. به قول رفیق شهید تیزابی، هدف قالب کردن این نظر است که: «حزب توده یک دکان سیاسی است... که با اشاره انگشت کوچک استالین بوجود آمده. سرگذشت چند تا رهبر عاجز و زبون و یک مشت سیاهی لشکر بی بو و خاصیت را به جای شناسنامه تمام عیار یک حزب کبیر، حزب شهدا، حزب قهرمانان ما به ما قالب کرده بودند...»^۱.

به تاریخ می‌توان دروغ گفت، اما تاریخ دروغ نمی‌گوید. تاریخ حزب توده ایران شفاف‌تر و زلال‌تر از آن است که بتوان آنرا گل آلود کرد و چهره قهرمانان دلیر و مبارزش - همچون

مهرگان ها، کی منش ها، شلتوکی ها، باقرزاده ها، افضلی ها، انوشه ها، وارطان ها و روزبه ها - را با تهمت های «ماجراجویی» و «زبونی» آلود و نسل های آینده را نسبت به آن بدبین کرد.

بی شک، نگارش تمامی تاریخ کهن ترین سازمان سیاسی کشور، محتاج کار گسترده علمی، تحقیقی و بدور از تنگ نظری های کوتاه بینانه است. کاری که در این مختصر به هیچ وجه امکان پذیر نیست. آنچه که در این جا می توان به آن اشاره کرد، تنها رد پایی است از یک زندگی سراسر رزم و پیکار که در پهنه بیش از پنج دهه از تاریخ کشور ما گسترده است.

زمینه های تاریخی پیدایش حزب توده ایران

حزب توده ایران محصول شرایط معین اجتماعی ایران است. پیدایش و رشد سرمایه داری در ایران، رشد نسبی صنایع، پیدایش طبقه کارگر و تشدید تضاد میان کار و سرمایه از یک سو، و رویارویی نیروهای ملی و نیروهای استعمارگر از سوی دیگر، ضرورت ایجاد یک حزب رزمنده که بتواند نمایندگی سیاسی طبقه بالنده کشور یعنی طبقه کارگر را بر عهده بگیرد، طلب می کرد. در چنین شرایطی بود که حزب توده ایران به مثابه ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران تأسیس گردید. بدین ترتیب حزب توده ایران در مرحله معینی از تکامل جامعه ایران بوجود آمد و معرفت نیازهای جامعه ما در آن دوران بود.

با ورود نیروهای متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه خاتمه یافت و در ۲۸ شهریور همان سال، عده ای از زندانیان سیاسی کمونیست، معروف به گروه ۵۳ نفر، که از اردیبهشت سال ۱۳۱۶ در زندان بسر می بردند، از زندان آزاد شدند و در روز ۷ مهرماه ۱۳۲۰ جلسه مؤسسان حزب را تشکیل دادند. این جلسه، کمیته مرکزی موقت حزب را به ریاست سلیمان محسن اسکندری، یکی از رجال آزادی خواه مشروطیت، انتخاب کرد و سپس روز ۱۰ مهرماه ۱۳۲۰، روز جشن مهرگان، روز تأسیس حزب توده ایران اعلام شد.

حزب توده ایران در آغاز پیدایش خود به مثابه یک حزب آزادی خواه که علیه فاشیسم و استبداد مبارزه می کند پا به عرصه سیاسی مبارزات کشور ما گذاشت. مبارزه در راه رهایی زحمتکشان از یوغ استثمار و استبداد، از نخستین هدف های برنامه ای حزب ما بود. در راستای چنین اعتقادی بود که حزب تمام توان خود را در راه بسیج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان کشور به کار انداخت و خیلی زود توانست با ایجاد تشکل های صنفی کارگران و دهقانان، گام مهمی در گسترش کیفی و کمی مبارزه طبقه کارگر ایران بردارد. تشکیل شورای مرکزی اتحادیه های کارگری ایران در اسفند ماه ۱۳۲۰ در کنار ایجاد اتحادیه ها و تشکل های دهقانی، که نخستین آن در سال ۱۳۲۲ تشکیل گردید، و سپس «شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران» در سال ۱۳۲۳ با شرکت چهار سازمان سندیکایی، که در کوتاه

زمانی توانست بیش از ۹۰ درصد کارگران کشور را زیر پوشش خود قرار دهد، از برجسته ترین دستاوردهای حزب ما در این دوران پربار فعالیت های صنفی - کارگری است. ماهیت انقلابی و پیوند عمیق حزب با توده های کار و زحمت، به شکل برجسته ای در نخستین برنامه سیاسی حزب انعکاس یافت. برگزاری نخستین کنگره حزب توده ایران در مرداد ماه ۱۳۲۳، حزب را به نخستین برنامه مبارزاتی خود مجهز کرد. در نخستین برنامه، پایه های اعتقادی و فکری حزب چنین جمع بندی شده است:

حزب توده ایران حزب طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان، روشنفکران آزادی خواه و پیشه وران است.

حزب توده ایران طرفدار استقلال و تمامیت ایران است و بر علیه هرگونه سیاست استعماری نسبت به آن مبارزه می کند.

حزب توده ایران طرفدار همکاری دوستانه با کلیه کشورهای آزادی خواه بر اساس تساوی حقوق ملل و حفظ صلح جهان است.

حزب توده ایران طرفدار استقرار حکومت ملی و رژیم دموکراسی واقعی است
حزب توده ایران با آثار اقتصادی رژیم های کهنه اجتماعی مانند اقتصاد شبانی و فئودالیسم مبارزه می کند و طرفدار یک دستگاه اقتصادی مترقی و متمرکز مبتنی بر حفظ منافع مردم ایران است.^۲

نخستین کنگره، همچنین حزب را موظف ساخت که در راه تصویب قانون کار مترقی که در آن حقوق کارگران از جمله تقلیل ساعات کار به هشت ساعت در روز، برابری حقوق زن و مرد، از بین بردن روابط ظالمانه ارباب و رعیتی و ایجاد اصلاحات عمیق اجتماعی در نظر گرفته شود، مبارزه کند.

در سطر سطر مرامنامه و برنامه مصوب نخستین کنگره حزب، اعتقاد عمیق به بهروزی زحمتکشان کشورمان و ایجاد زمینه برای ایجاد جامعه ای آزاد، مستقل و شکوفا به چشم می خورد. بر این اساس بود که زحمتکشان و کارگران چنین به صفوف حزب روی آوردند و حزب توده ایران را به بزرگترین نیروی سیاسی آن روز کشور بدل ساختند.

رشد سریع حزب توده ایران و برنامه رادیکال آن برای تغییر ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه، در کنار رشد بی سابقه اعتبار حزب در میان زحمتکشان، هراس عمیقی در دل ارتجاع و نیروهای طرفدار استعمار در کشور ما ایجاد کرد. حمله چاقوکشان حزب وطن به کمک دسته های مسلح به کارگران اعتصابی در شاهی، آتش زدن کلوپ های حزب توسط عمال سید ضیاء و یورش عمومی به سازمان های حزبی و اتحادیه های کارگری در اصفهان در اواخر سال ۱۳۲۳ و اوایل ۱۳۲۴، نشانگر نخستین یورش سازمان یافته ارتجاع برای نابودی حزب توده ایران بود. اما علی رغم همه این تهیدات، حزب به مبارزه خود ادامه داد و در همان سال، در روز اول ماه مه، بزرگترین راه پیمایی کارگری در تهران و شهرستان ها را سازماندهی کرد. در این روز در تهران ۸۰ هزار نفر و در شهرستان ها ۲۵۰ هزار نفر در راه پیمایی روز کارگر شرکت داشتند.

سال های ۲۴-۲۷ سال های پرتحوکی در تاریخ ایران و حزب ما هستند. از یک سو، در این سال ها جنبش های خلقی در کردستان و آذربایجان رشد کرد و جمهوری های آذربایجان و کردستان تشکیل گردیدند، و از سوی دیگر، ارتجاع حملات خود را علیه نیروهای مترقی کشور تشدید کرد. یورش نیروهای نظامی رژیم شاه به کردستان و آذربایجان و قتل عام گسترده هزاران انسان بی گناه، ماهیت کریه و ضد مردمی هیأت حاکمه ایران را به نمایش گذاشت. در این یورش گروه زیادی از مبارزان توده ای، از جمله رفقا فریدون ابراهیمی، سرهنگ عظیمی، سرگرد جودت، سرهنگ مرتضوی، سرگرد الهی، سرگرد حبشی، سرگرد قاسمی، و... جان خود را در راه دفاع از آزادی ها و حقوق خلق های ایران از دست دادند.

همزمان با این یورش ها، زمینه یورش وسیع و سراسری به حزب ما نیز آماده گردید. ابتدا مرتجعین تلاش کردند تا حزب را از درون منفجر کنند. این یورش در سال ۱۳۲۶ با انشعاب گروه خلیل ملکی - انورخامه ای ضربات جدی به برخی از سازمان حزبی در تهران و شهرستان ها وارد آورد. هیأت اجرایی وقت حزب در ارزیابی خود از این تحولات نوشت:

این انشعاب مربوط به فعالیت های مخفی و مرموز امپریالیسم در داخل حزب ما بوده که با کلیه وسایل مستقیم و غیرمستقیم خود ماهرانه عمل کرده...^۳

انشعابیون به رهبری خلیل ملکی، انورخامه ای و دکتر اسحق اپریم، به بهانه بررسی علل شکست جنبش آذربایجان و ساختن یک حزب توده ای که کاملاً سوسیالیست و انقلابی باشد زمینه های انشعاب را فراهم کردند. خلیل ملکی جمعیت تازه ای را بنام «جمعیت سوسیالیست توده ایران» با همکاری و هم فکری انورخامه ای، فریدون تولگی، جلال آل احمد، مهندس حسین ملک و مهندس زاوش، با «همان هدف های حزب توده ایران و ادامه دهنده جریان حزب توده ایران»^۴ تشکیل داد. فعالیت این گروه انشعابی در شکل بسیار مخرب به جنبش مردمی و آزادی خواهانه کشور علیه ارتجاع و امپریالیسم لطمه زد. خلیل ملکی، که در سال ۱۳۲۶ مدعی بود همان هدف و برنامه حزب توده ایران را دارد منتهی برای رسیدن به مقصود راه دیگری را می پیماید، پس از کودتای ۲۸ مرداد منویات نهایی خود را چنین فاش ساخت:

اینجانب در مدت دو ساعت و نیم شرفیایی به حضور اعلیحضرت همایونی، مطالبی به عرض رساندم و فرمایشات ملوکانه را اصفا کردم. اعلیحضرت از راه و رسم اصولی جمعیت ما و از مبارزات میهن پرستانه مؤثر ما در گذشته و حال ابراز خوشوقتی فرمودند...^۵

نویسنده کتاب «گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران» پیرامون ماهیت این انشعاب و انشعابیون چنین می نویسد:

چهره این رهبران بزرگ را که می خواستند «مدافع حقیقی کلیه زحمتکشان در برابر ارتجاع و استبداد و پیش آهنگ مبارزه ملی در برابر نفوذ استعماری امپریالیست ها» باشند... چنین معلوم شد که این مدعیان بزرگ سوسیالیسم ایرانی می خواستند، با امثال دکتر مظفر بقایی و با سفارت

آمریکا و حمایت قدراره بندی عشقی و شعبان بی مخ و امیر موبور و یک مشت از این چاقو کشان بزین بهادر باج گیر، از طریق ایجاد یک حزب سرتاسری و فراگیری بنام «حزب زحمتکشان ملت ایران» تحقق بخشند!!^۶

با برگزاری موفقیت آمیز دومین کنگره حزب در سال ۱۳۲۷ و شکست توطئه انشعاب، امیرالیسم و ارتجاع کارزار وسیع نوینی را برای سرکوب جنبش مترقی کشور آغاز کردند. تلاش حزب ما در ایجاد جبهه نیروهای مترقی و موفقیت های آن ابتدا در تشکیل «جبهه آزادی» متشکل از ۴۴ روزنامه و نمایندگان سازمان ها و گروه های مترقی در سال ۱۳۲۳ و سپس ایجاد جبهه «مطبوعات ضد دیکتاتوری» در سال ۱۳۲۷ از یک سو، و مبارزه نیروهای مترقی علیه قرارداد نفت جنوب و استیضاح دولت ساعد در مجلس توسط عباس اسکندری از سوی دیگر، نگرانی زیاد محافل ارتجاعی را برانگیخت و روزنامه های درباری و در رأس آن ها روزنامه «اطلاعات» به سردبیری عباس مسعودی و سخنگویان ارتجاع در مجلس بازندهم، به صورت مرتب حزب را مورد حمله و یورش قرار می دادند تا آنجا که محمدعلی دهقان، نماینده درباری مجلس، در روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ سوآلی از دولت به رئیس مجلس داد و در سخنرانی خود گفت:

طبق قوانین و مقرراتی که به قوت خود باقی است اشاعه مرام کمونیسم ممنوع شده و مرتکبین، مجرم و قابل تعقیب کیفری هستند. به چه مناسبت از تبلیغ این مرام جلوگیری نمی شود و احزابی نشریه های مخصوص می دهند و مورد تعقیب قرار نمی گیرند...^۷

و بدین ترتیب بود که توطئه ۱۵ بهمن و ماجرای مسخره سوء قصد به شاه سازمان دهی شد. روز بعد از این ماجرا، روزنامه های درباری که از قبل آماده بودند، با سرتیترهای بزرگ نوشتند: «هویت مرتکب کاملاً معلوم و انتسابش به حزب توده ایران مسجل است...»^۸ بلافاصله پس از واقعه تیراندازی به شاه و غیرقانونی شدن حزب توده ایران است که مذاکرات گلشایبان، نماینده تام الاختیار ایران، و گس در تهران برگزار می شود و علی رغم برخی مقاومت ها در درون مجلس، ایران از تمام ادعاهای خود در این زمینه دست می کشد. بررسی بی غرضانه این رویدادها به روشنی مشخص می کند که یورش و سرکوب حزب توده ایران تنها مقدمه یورش به منافع مردم ایران و سرکوب خواست های برحق آنان در مبارزه علیه استعمار بود. این روند با تشابهات شگفت انگیزی بعدها نیز به دفعات در تاریخ کشور ما تکرار می گردد.

شکست یورش ارتجاع و آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت

با یورش ارتجاع در سال ۱۳۲۷، دوران جدیدی در تاریخ حزب ما آغاز شد. در آن موقع هیأت حاکمه ایران تصور می کرد که حزب توده ایران عبارت است از چند کلوب در تهران و سایر شهرستان ها و چند روزنامه و مجله. آنها وانمود می کردند که حزب توده ایران محصول

کار چند «مُبلَغ ماهر» است که عده‌ای را به «ماجراجویی» کشانده اند. آنها خیال می‌کردند که با غارت آن چند کلوپ و دستگیری آن چند «مُبلَغ ماهر»، موجودیت حزب توده ایران از میان خواهد رفت. در محافل دولتی و روزنامه‌های آن روز اعلام کردند که حزب توده ایران متلاشی شده و دیگر مردم می‌توانند در «امن و امان» باشند. اما هنوز چند ماهی از غیرقانونی شدن حزب توده ایران نگذشته بود که از میان ظلمت استبداد نظامی شاه، چهره یک حزب پیکارجوی مخفی آشکار شد.

خبر انتشار مخفی دوّمین دوره روزنامه «مردم» در هشتمین سالگرد تأسیس حزب، در سراسر کشور طنین افکند و پوچ بودن ادّعای شاه و دربار پیرامون نابودی حزب توده ایران را رسماً اعلام کرد. چند ماه بعد نیز نخستین شماره «رزم»، ارگان کمیته مرکزی سازمان جوانان به صورت مخفی انتشار یافت و به زودی در سراسر کشور با تیراژ فوق العاده‌ای پخش گردید.

سال‌های ۲۷، ۲۸ و ۲۹، سال‌هایی سرشار از تحولات بسیار مهم اند. در این سال‌ها، از جمله اعتصابات و برخوردهای اعتراضی علیه حکومت استبدادی در سرتاسر ایران گسترش یافت و علی‌رغم سرکوب این اعتراضات، جنبش ضد دیکتاتوری هر روز توان بیشتری در مقابله با رژیم پیدا کرد. اعتصاب کارگران نساجی شاهی (اردیبهشت ۲۹)، اعتصاب دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، تظاهرات دانشجویان (آذر ۲۹)، میتینگ «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» (بهمن ۲۹) و اعتصاب بزرگ کارگران بندر معشور (اسفند ۲۹) از جمله برخوردهای مردمی بود که در مقابله با رژیم استبداد صورت گرفت.

این سال‌های پرتحول همچنین مصادف اند با آغاز و اوج گیری جنبش ملی شدن نفت. تصویب قانون «استیفای حقوق ملت ایران از نفت»، که در ۲۰ مهرماه ۱۳۲۶ در مجلس شورا به تصویب رسید، نخستین مرحله آغاز جنبش عظیم و مردمی ملی شدن نفت ایران و مبارزه‌ای پرشور علیه امپریالیسم انگلیس در تاریخ معاصر کشور ماست.

با انتخاب دکتر مصدق به ریاست کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورا در خرداد ماه ۱۳۲۹، مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت وارد مرحله کیفیتاً تازه‌ای گردید. در این دوران است که شاه و سفارت انگلیس تلاش کردند تا با تحمیل رزم آرا به عنوان نخست وزیر وقت، جلوی رشد جنبش برای ملی شدن نفت را سد کنند. کمیته مرکزی حزب در اعلامیه‌ای که در ۱۵ خرداد ماه ۱۳۲۹ انتشار داد این وضع را چنین ارزیابی کرد:

... سفارت انگلیس، شرکت نفت جنوب، اتلیجنس سرویس انگلیس در وجود رزم آرا عضو حسّاس مورد نظر خود را یافته اند... او کاندیدای دیکتاتوری آینده است... ما تمام ملت را به رستاخیز عمومی علیه دیکتاتوری سفارت انگلیس - رزم آرا دعوت می‌کنیم...^۱

با انتصاب رزم آرا به نخست وزیری، توطئه سفارت انگلیس و شاه وارد مرحله جدیدی شد. با تصویب طرح ملی کردن صنعت نفت در شورای عالی جبهه ملی، گام بسیار مهمی در به پیش بردن این جنبش از سوی جبهه ملی برداشته شد. اما از ۱۹ نفر شورای عالی جبهه ملی که

در ۵ آبان طرح ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رسانده بودند، تنها ۷ نفر تا مرداد ماه سال بعد به آن وفادار باقی ماندند، و بقیه همگی از مصدق جدا شدند و به قول او دست عده ای از آنان «تا مرق» به خون آزادی خواهان آغشته شد.

رفیق شهید جوانشیر در کتاب «تجربه ۲۸ مرداد» در این زمینه می نویسد:

آن روزها در سیاست حزب ما این باریک بینی ها و ظرافت ها وجود نداشت. ما همه جبهه ملی را یک واحد کلّ تلقی می کردیم و خرابکاری های بقایی ها را به حساب مصدق ها، نریمان ها و شایگان ها می گذاشتیم، در حالیکه این عناصر علی رغم گرایش به سازشکاری، زمینه مساعد ضد امپریالیستی داشتند.....^{۱۱}

یکی از موضوعاتی که در این سال ها و بعدها علیه حزب ما تبلیغ می شد، آن بود که حزب با ملی شدن صنعت نفت مخالف بود، چون نفت «شمال را برای شوروی ها می خواست»، مبلغان این نظریه فراموش می کنند که مسأله نفت شمال سال ها قبل در مجلس طرح و رد شده بود و به هنگام طرح آن این قضیه مدت ها پیش خاتمه یافته بود.

آغاز دهه سی مصادف با اوج گیری جنبش ملی شدن نفت است. با تصویب قانون ۹ ماده ای اصل «ملی شدن صنعت نفت» در سال ۱۳۳۰، و سپس اظهار تمایل مجلس به نخست وزیری مصدق در هفتم اردیبهشت ماه، برای نخستین بار در ایران دولتی روی کار آمد که آشکارا رنگ ضد استبدادی و ضد استعماری داشت. با تهدید دولت انگلستان به استفاده از نیروی نظامی، حزب ما همه توان و نیروی خود را در دفاع از دولت دکتر مصدق به کار انداخت و زمینه های عملی ایجاد یک جبهه مردمی در حمایت از این جنبش ملی پدید آمد. این تلاش ها با خرابکاری نیروهای ارتجاعی و اتحاد عمل بقایی-زاهدی، و نقش متزلزل و منفی نیروهای مذهبی مانند آیت الله کاشانی، سرانجام به نتیجه دلخواه نرسید و دربار توانست دولت مصدق را در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ وادار به استعفا کند و دولت قوام را روی کار آورد. دفاع حزب ما از مصدق و تظاهرات باشکوه «جمعیت مبارزه با استعمار» در روز ۳۰ تیر همان سال، توطئه دربار را در هم شکست و با سقوط دولت قوام و اعطای اختیارات ویژه به دکتر مصدق از سوی شاه، و سپس قطع رابطه ایران و انگلیس، جنبش به مرحله کیفیتاً جدیدی وارد شد.

کودتای امپریالیسم و ارتجاع در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

موفقیت ارتجاع در حفظ تفرقه در صفوف نیروهای مترقی، تزلزل و اشتباهات جدی نیروهای ملی در شناخت و ارزیابی صحیح از هدف ها و مقاصد امپریالیسم آمریکا، و بی باوری عمیق و رسوبات شدید ضد کمونیستی دکتر مصدق و همراهان صادق او، از جمله علل عمده شکست جنبش ملی شدن نفت و پیروزی کودتای ننگین ۲۸ مرداد اند. دکتر مصدق متأسفانه هیچ گاه به آزر خطرهای جدی حزب ما توجه لازم را نکرد و با اعتماد زیاد روی اطرافبانی که در پست های کلیدی دولتی قرار داشتند و اکثراً نیز به او خیانت کردند، حاضر

نشد در حیاتی ترین مقاطع مبارزه علیه استبداد و امپریالیسم، دست یاری و همکاری حزب ما را بفشارد. نگرانی بجای حزب ما از هدف های شوم آمریکا در منطقه، از برداشت صحیح و علمی ما از موضع گیری های این کشور سرچشمه می گرفت. به عنوان نمونه، در روز ۱۴ اوت ۱۹۵۳ آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا، سیاست این کشور در قبال ایران را چنین جمع بندی کرد:

این امر برای آمریکا عاقبت شومی در بر دارد. توسعه کمونیسم در آسیا موجب نگرانی بسیار است. صبح امروز در روزنامه ها خواندید که دکتر مصدق نخست وزیر ایران سرانجام توانست خود را از زیر بار انتقادات مجلس ایران خلاص کند و آن را منحل ساخت. وی البته برای رسیدن به مقصود از کمونیست ها مدد گرفت. لازم است دولت آمریکا برای جلوگیری از توسعه و نفوذ کمونیسم در کشورهای آسیا و منجمه در ایران اقدامات لازم را به عمل آورد. هم اکنون تصمیماتی اتخاذ شده است. دیر یا زود راه توسعه کمونیسم را باید در آسیا محدود کرد. ما به اینکار مصمم هستیم...^{۱۱}

خود دکتر مصدق بعدها در زندان لشگر دوم زرهی پیرامون ماهیت این کودتای ننگین نوشت:

کمونیسم را بهانه کردند برای اینکه ۴۰ سال دیگر از معادن نفت ما سوء استفاده کنند، و برای ادامه سوء استفاده ملت ایران را از آزادی و استقلال محروم نمایند...^{۱۲}

امروز پس از گذشت ۳۹ سال از این کودتای ننگین، آنقدر اسناد رسمی و گویا در این باره انتشار یافته است که دیگر جای شک و تردید پیرامون چگونگی سازماندهی آن تحت نظر «آلن دالس»، رئیس اداره جاسوسی آمریکا، و هندرسن، سفیر آمریکا در ایران، باقی نمی گذارد. اسناد رسمی که تاکنون پیرامون کودتای ۲۸ مرداد از جانب دولت های انگلیس و آمریکا در اختیار عموم قرار گرفته اند، آشکار می کنند که یکی از هدف های عمده این کودتای ضدملکی سرکوب حزب توده ایران و جنبش وسیع مردمی بود که توسط حزب ما در جامعه سازمان داده شده بود.

دستگیری های وسیع، شکنجه و اعدام، بیش از هر نیروی دیگری در درجه اول متوجه حزب ما و نیروهای وابسته به آن گردید. از هم پاشیدن سازمان های حزبی در مقابل تهاجم وسیع ارتجاع، و عدم تصمیم گیری رهبری حزب در مقابله با کودتا، ضربات جدی را بر پیکر سازمان های حزبی وارد آورد و توطئه ننگین «سیا» با موفقیت به مورد اجرا گذاشته شد. مقاومت های پراکنده در مقابل کودتاچیان تا سال سی و هفت ادامه یافت. در این سال ها گروهی از شایسته ترین فرزندان، اعضا و کادرهای حزب توده ایران در مقابله با کودتاچیان جان خود را از دست دادند.

توده ای ها به مسلخ برده شدند تا ارتجاع و امپریالیسم ثروت های میهن ما را میان خود تقسیم کنند. شهادت قهرمانانی چون وارطان سالاخانیان، بزرگ نیا، شریعت رضوی و افسران دلاور توده ای: سرهنگ سیامک، سرهنگ مبشری، سرهنگ عزیزی، سرگرد عطاری، سرگرد دکتر وزیران، سروان مدنی ... و گروه های دوم، سوم و چهارم افسران که با فریاد «زنده باد

حزب توده ایران، زنده باد ایران» به استقبال آتش جوخه های مرگ رفتند، بهترین سند دلاوری توده ای ها در مقابله با یورش ارتجاع و امپریالیسم به میهن ما بود. نام این فرزندان برومند خلق بر تارک مبارزات ضد امپریالیستی کشور ما تا ابد خواهد درخشید.

دستگیری خسرو روزبه در سال ۱۳۳۶، آخرین ضربه جدی بر پیکر سازمان های حزبی در درون کشور بود. رفیق روزبه در بیدادگاه نظامی در یک دفاعیه تاریخی پرده از ماهیت ارتجاعی کودتا و کودتاچیان برداشت و عشق به پیکار و پایداری در راه منافع زحمتکشان و در راه آرمان های والای حزب توده ایران را به حدّ اعلاّی آن رساند.

بدین ترتیب، یکی از پُرثمرترین دوره های تاریخ فعالیت نسبتاً علنی حزب ما به پایان رسید. اغراق نیست اگر بگوییم که حزب ما چهره سیاسی - اجتماعی کشور را در این دوره کوتاه به کلی دگرگون کرد. از اعتلای جنبش کارگران و زحمتکشان و پاشیدن بذر آگاهی طبقاتی - علمی، تا ایجاد جنبش وسیع زنان و جوانان و بردن آگاهی در این زمینه ها میان نسل جوان کشور، در کنار انتشار انبوه عظیمی از نشریه ها، مجله ها و کتاب های انقلابی، چنان تأثیری عمیق در حیات جامعه ما بر جای گذاشت که ارتجاع و امپریالیسم، علی رغم تلاش های بسیار، نتوانستند این دستاوردهای معنوی حزب ما را نابود کنند. حزب توده ایران در این دوران در واقع یک مکتب بزرگ اجتماعی بود که به روشنگری افکار و آموزش مردم زحمتکش و میهن پرست ایران همت گماشت و همچون مشعلی فروزان در اجتماع ایران پرتو افکن شد.

دوران دشوار مهاجرت سیاسی، پراکندگی و انشعاب

دوران پس از کودتا و شکست جنبش، دورانی بسیار دشوار در تاریخ حزب ما بود. نخستین نشست رهبری حزب (پلنوم وسیع چهارم)، که با حضور کادرهای حزب برگزار گردید، علت عمده دشواری ها را چنین ارزیابی کرد:

هشت و سال و نیم از مؤمن پلنوم کمیته مرکزی حزب ما می گذرد. در این دوران بسیار طولانی نه کنگره و نه کنفرانس و نه پلنوم کمیته مرکزی تشکیل نگردید. بدیهی است عدم تشکیل کنگره - کنفرانس و پلنوم کمیته مرکزی در مدتی طولانی نقض آشکار اصل دموکراسی حزبی است. بدون تردید عامل عمده بحران کنونی حزب ما در این نقض اصول است...^{۱۳}

پلنوم وسیع چهارم حزب، ضمن انتقاد جدی از مواضع رهبری و اشتباهات صورت گرفته، حزب را موظف کرد تا کار سازماندهی دوباره مبارزه و سازمان های حزبی را هرچه سریع تر آغاز کند. اما متأسفانه این روند نه تنها آغاز نگردید، بلکه بر اثر تشدید اختلافات و برخی اشتباهات دیگر، ضربات جدی به کار حزب وارد آمد. پلنوم دهم حزب در سال ۴۷ ضمن پرداختن به این مشکلات، مسأله تأکید بر اصل مخفی کاری را در صدر برنامه های تشکیلاتی حزب قرار داد. روند مشکلات با ایجاد شکاف در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و پیدایش مائوئیسم در حزب تشدید گردید تا سرانجام به دوّمین انشعاب در حزب توده ایران

انجامید. با جدا شدن گروه فروتن، قاسمی، سنایی در سال ۱۳۴۴، طرفداران نظریهٔ مائوئیسم از حزب ما جدا و بعدها منشأ ایجاد جریانات «چپ» در میهن ما گردیدند. پیدایش جنبش چریکی در اواسط دههٔ چهل، پس از شکست نهضت ملی شدن نفت، فصل نوینی را در مبارزه علیه رژیم شاه گشود. جنبش چریکی، تحت تأثیر شدید اندیشه های مائو، رژیم دهره، و ماری گلا، به عرصهٔ مبارزه پا نهاد و تلاش کرد تا جای خالی حزب توده ایران را در کشور پر کند. از این رو جنبش چریکی نه محصول «بود» ها که انعکاس «نبود» ها بود. به قول رفیق شهید حیدر مهرگان:

این جنبش نه با الهام از یک تئوری آزموده انقلابی بلکه در خصوصیت با آن، نه از بطن طبقه کارگر بلکه در کسوف عدم شرکت آن، نه از نیاز و تمایل به یک حزب سیاسی رزمجو، بلکه برای پوشاندن فقدان این سازمان سیاسی ... به حرکت درآمد.^{۱۴}

در این سال ها، علی رغم همهٔ دشواری ها، حزب تلاش زیادی در بازسازی سازمان های خود کرد. اعزام رفقا حکمت جو و خاوری به ایران، و محاکمات و دفاعیات این رفقا در دادگاه از حزب توده ایران، به سهم خود گامی در راه تقویت فعالیت حزب توده ایران بود. موجی از همبستگی با این مبارزات سراسر جهان را فراگرفت تا جایی که شاه حکم اعدام این رفقا را به زندان ابد تغییر داد. پیدایش گروه «به سوی حزب» و سپس «نوید»، نخستین جوانه های جدی بازسازی تشکیلات حزب در درون کشور بود. رفیق شهید تیزابی، که مجلهٔ «به سوی حزب» را منتشر می کرد، در پاسخ به موج تبلیغات وسیعی که علیه حزب در درون کشور سازماندهی شده بود، نوشت:

من از نفرت شروع کردم و به ایمان رسیدم. نفرت از حزب توده میراث پدرم بود، اما ایمان به این حزب، نبرد و شهادت و سوسیالیسم را خود یافتم. کینه ام کور بود، اما ایمان چراغ در دست داشت. هیچ دستی بالاتر از حقیقت نیست...^{۱۵}

برگزاری پلنوم پانزدهم حزب در تیرماه ۱۳۵۴ و تصویب برنامهٔ نوین و اساسنامهٔ جدید، نقطهٔ عطفی در بازسازی و آماده نمودن حزب برای شرکت در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود. پلنوم پانزدهم با بررسی همه جانبهٔ اوضاع ایران و جهان به درستی نتیجه گرفت:

بنابراین از میان برداشتن این مانع اساسی یا به دیگر سخن واژگون ساختن این رژیم ارتجاعی، جابر و تجاوزگر ضرورتاً شرط مقدم حرکت جامعه به سوی هدف های ملی و دموکراتیک مردم ایران است...^{۱۶}

این پلنوم اوضاع کشور را بررسی و شرایط و ماهیت انقلاب در کشور ما را به درستی چنین تعریف کرد:

جامعه ایران به یک تحویل بنیادی، به انقلابی که عرصه های مختلف زندگی را دربرگیرد و آن را در جهت منافع خلق دگرگون کند نیازمند است. این انقلاب در مرحله کنونی تاریخی رشد جامعه ما یک انقلاب ملی و دموکراتیک است...^{۱۷}

میر حوادث درستی این ارزیابی حزب ما را با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ به اثبات رساند. از مهم ترین دستاوردهای توده ای ها، به ویژه رفقایایی که در این دوران در درون کشور مبارزه می کردند، تأسیس سازمان مخفی «نوید» بود. انتشار نخستین شماره نشریه زیر زمینی «نوید» در دی ماه ۱۳۵۴، در دوران اوج استبداد سلطنتی و سرکوب شدید جنبش چریکی توسط ساواک، فعالیت حزب توده ایران در درون کشور را وارد مرحله کیفیتاً نوینی کرد. «نوید» در نخستین شماره خود علل انتشارش را چنین توضیح داد:

ما در دورانی زندگی می کنیم که نقطه عطفی در تمامی تاریخ انسان است... این دوران که از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز شده دوران بیداری خلق ها، فرو ریختن نظام مستعمراتی امپریالیسم و تحولات و انقلابات اجتماعی است... در شرایطی که رژیم استبدادی شاه هر صدای آزادی خواهی و حق طلبی را در گلو خفه می کند و می کوشد از بیداری توده ها جلوگیری، انقلابیون صدیق باید برای نشر افکار انقلابی در میان توده ها از همه وسایل ممکن استفاده کنند. همان گونه که لنین تأکید می کرد، یکی از مؤثرترین این وسایل روزنامه است. به همین سبب است که ما تصمیم گرفتیم با توجه به رشد فزاینده مبارزات و تظاهرات گوناگون توده ای که علی رغم فشارها و سرکوبی های وحشیانه رژیم شاه - ساواک به سرعت اوج می گیرد، و ضرورت انتشار وسیع تر ادبیات انقلابی در میان توده های زحمتکش، که هرچه بیشتر احساس می شود، انتشار این نشریه را آغاز کنیم و «نوید» روز آزادی را که چندان هم دور نخواهد بود بشارت دهیم.^{۱۸}

مبارزه پرشور توده ای های جوانی که در سازمان «نوید» گرد آمده بودند، و پیوستن «گروه منشعب» از چریک های فدایی خلق به حزب توده ایران در این دوران، که همزمان با اوج گیری جنبش انقلابی میهن بود، نقش مهمی در تجهیز و سازماندهی مبارزات مردم در سرنگونی رژیم استبدادی شاهنشاهی، و بالا بردن حیثیت و اعتبار حزب ما در میان کارگران، زحمتکشان و روشنفکران ایفا کرد. تیراژ «نوید» از ۱۰۰۰ نسخه آغاز شد و در آستانه انقلاب به ۲۰۰ هزار نسخه رسید.

سرنگونی نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و جنبش انقلابی کشور ما

اوج گیری نارضایتی توده ها، تشدید فقر و عقب ماندگی، بحران های نفتی سال های نخست دهه هفتاد (سال های ۵۰) در خاورمیانه، تشدید حقیقان در کشور، موج تازه اعدام ها، ایجاد «حزب رستاخیز» و تهدیدهای شاه علیه کلیه مخالفان سیاسی، و فشارهای بین المللی برای رعایت حقوق بشر، زمینه های عینی و ذهنی رشد جنبش ضد استبدادی کشور را در سال های ۵۵ و ۵۶ فراهم کرد. برگزاری تظاهرات، راه پیمایی ها و اعتصاب های کارگری پراکنده، اوضاع کشور را به شدت بحرانی کرد و تلاش های رژیم شاه در جلوگیری از این اعتراضات از طریق سرکوب خونین آن ها، بی نتیجه ماند. برقراری حکومت نظامی در بسیاری از شهرهای کشور در سال ۵۶ و سپس روی کار آوردن اویسی جلاد هم نتوانست امواج وسیع توده های به جان آمده را متوقف کند. نشریه «نوید» که از طرف سازمان مخفی حزب در ایران منتشر می شد پیرامون این تحولات نوشت:

خبرنگاران «نوید» که دوش به دوش مردم در جهاد خونین و دهشتناک آنان طی بیش از ۱۰ ساعت ستیز جانانه با تفنگ‌ها و سپس‌تانک‌ها و مسلسل‌ها شرکت داشتند، لحظات حماسه‌وار این روند تاریخی را ثبت کردند. آنها می‌نویسند: شعارها تند و آتشین بود و اکثر آنها بر دیکتاتور و دیکتاتوری می‌تاخت. مردم مجازات قاتلان شهدای قم را می‌خواستند و آزادی زندانیان سیاسی...^{۱۹}

کشتار و سرکوب‌های رژیم در تهران، مشهد، شیراز، اصفهان، قزوین و... نتیجه‌ای نداشت و جنبش که برای سرنگونی رژیم کودتا به پا خاسته بود سرانجام با اعتصاب کارگران نفت و پیوستن بخشی از ارتش به آن، توانست شاه را از ایران فراری دهد و نظام پوسیده سلطنتی را در کشور ما سرنگون سازد. انقلاب بهمن ۱۳۵۷، از نظر گستردگی طیف نیروهای شرکت‌کننده در آن، یکی از پرشکوه‌ترین انقلاب‌های خلقی دوران اخیر بود و اثرات آن تمامی منطقه خاورمیانه را به شدت لرزاند.

سرکوب طولانی نیروهای «چپ» توسط رژیم شاه سبب شده بود که در جریان انقلاب، نیروهای مذهبی با استفاده از امکانات وسیع سازماندهی، مانند مساجد و تکایا، نقش رهبری جنبش را برعهده بگیرند و مهر و نشان خود را از همان ابتدا بر جنبش تحمیل کنند. نشریه «نوید» در همان هنگام پیرامون این مسأله نوشت:

هم در روز اول و هم در روز دوم (تظاهرات تاسوعا و عاشورا) راه پیمایی و تظاهرات... به صورت پاره کردن بی وقفه اکثر اعلامیه‌های سیاسی و گاه حتی مذهبی... تجلی می‌کرد. این استبداد رأی که تجلی نوعی انحصارطلبی و تحمیل خواست و عقیده به دیگران و چشم و گوش بستن به روی دیگر متعهدان است... که در یک سنگرند...^{۲۰}

حزب توده ایران در حدّ توان خود به شکل فعال در روند جنبش انقلابی کشور شرکت کرد و گروهی از مبارزان توده‌ای و پارتیزان‌های حزب ما جان خود را در این راه از دست دادند و با خون خود سنگرهای انقلاب را رنگین کردند. از جمله این رفقا می‌توان از رفقا خسرو مقصودی، محمد جانجانیان، نادر عبدالمناف، حجت‌الله قریشی، علی مطلب‌زاده، محمد سلطان‌زاده و... نام برد.

با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ فصل نویی در مبارزات آزادی‌خواهانه کشور ما گشوده شد و حزب توده ایران پس از گذشت نزدیک به ۲۵ سال فعالیت مخفی، باردیگر به صحنه علنی فعالیت سیاسی کشور بازگشت و علی‌رغم سال‌ها دوری و سال‌ها تبلیغات منفی و سمپاشی، خیلی زود ده‌ها هزار نفر را در صفوف خود متشکل کرد. کمیته مرکزی حزب، در اعلامیه‌ای به مناسبت آغاز فعالیت علنی حزب در ایران، نوشت:

رژیم خیانتکاری که حزب توده ایران را به اراده امپریالیسم و ارتجاع به زعم خویش «منحله» اعلام کرده بود، اینک خود در پرتو انقلاب بزرگ مردم ایران، به «منحله» بدل شده است... ما اطمینان داریم که زحمتکشان شهر و ده، و در پیشاپیش آنان طبقه کارگر آگاه و قهرمان ایران، فعالیت علنی حزب توده ایران را حادّی‌ای خجسته خواهند شمرد و از حزب خود با تمام نیرو پشتیبانی خواهند کرد. ما امیدواریم که نیروهای ملی و دموکراتیک دیگر جامعه نیز با همین برخورد، با تجدید

فعالیت علنی حزب ما روبرو شوند، چنان که ما نیز از فعالیت علنی و حقوق دموکراتیک آنان را با همین دید می‌نگریم...^{۲۱}

مبارزه برای تعمیق انقلاب، از یک انقلاب سیاسی به یک انقلاب اجتماعی-اقتصادی، از همان فردای انقلاب در دستور کار حزب قرار گرفت. پلنوم شانزدهم حزب که در اسفند ماه ۱۳۵۷ برگزار شد، مهم‌ترین وظیفه حزب را متحد ساختن گروه‌ها و سازمان‌های پراکنده حزبی و سازماندهی بازگشت رهبری حزب به ایران، تعیین کرد. پلنوم شانزدهم پیرامون وظایف سیاسی حزب تصمیم‌های دقیقی را اتخاذ کرد و پیرامون وظایف سازمانی اعلام داشت:

نکته دیگری که باید مورد توجه رهبری و همه سازمان‌های حزب قرار گیرد عبارت است از اینکه برای لااقل یک دوران نسبتاً طولانی تثبیت نظام دموکراتیک در ایران، حزب باید همیشه آمادگی داشته باشد که غافلگیر نشود. تا هنگامی که نظام دموکراتیک در ایران مستقر نشده و بازگشت ناپذیر نگردیده است همیشه خطر دستبردهای ارتجاعی وجود دارد...^{۲۲}

این نتیجه‌گیری مهم، متأسفانه بعداً از سوی رهبری وقت حزب به فراموشی سپرده شد و در یورش ارتجاع در سال ۱۳۶۲، ضربات جدی را به حزب وارد آورد. از فردای پیروزی انقلاب بهمن، مبارزه دشواری در عرصه‌های گوناگون آغاز شد. روحانیون به رهبری خمینی، که سگان انقلاب را به دست گرفته بود، در آغاز به علت عدم توانایی، حاضر به تقسیم قدرت با بخش‌هایی از جبهه ملی و سایر مسلمانان رادیکال شدند. ترکیب شورای انقلاب و نخستین دولت پس از پیروزی انقلاب ثمره چنین توافقی بود. حذف کامل نیروهای چپ و دموکراتیک از این ترکیب از همان آغاز یکی از ضعف‌های جدی حاکمیت برآمده از انقلاب بود. با در نظر گرفتن این شرایط، حزب شعارهای خود را به میان مردم برد و توانست با بسیج نیروهای عظیمی در جامعه، بر برخی از تصمیم‌گیری‌های سال‌های نخست انقلاب تأثیر جدی بگذارد. گنجاندن بسیاری از اصول برنامه‌ای حزب ما در قانون اساسی کشور، مانند اصل ملی کردن صنایع، اصل ملی کردن بازرگانی خارجی، حقوق زنان، حقوق زحمتکشان و... نشانه نفوذ معنوی حزب ما در جامعه و تأثیر این نفوذ در تصمیم‌گیری‌های دولت جدید بود. فشار نیروهای مذهبی برای تصاحب انحصاری قدرت و تحمیل خواست‌ها و اصولی مانند اصل «ولایت فقیه» و گنجاندن آن در قانون اساسی، خطری جدی در برابر نیروهای مترقی کشور پدید آورده بود.

نفوذ عمیق اندیشه‌های مذهبی در میان توده‌های زحمتکش، اعتبار خمینی، و وحدت عمل نیروهای مذهبی در آغاز انقلاب، به عنوان عوامل مهم موفقیت نیروهای مذهبی با هشیاری و دقت خاص به کار گرفته شد. حزب ما علی‌رغم مخالفت‌های باطنی که با کاربرد اصل «ولایت فقیه» در سیاست و حکومت داشت، به علت اعتماد بیش از حد به خمینی و بزرگ کردن شخصیت وی، نتوانست به مبارزه جدی پیرامون این نقص‌ها بپردازد. این اشتباه، بعدها

به شکلی وسیع دامنگیر نیروهای مترقی و از جمله خود حزب ما شد. اختلافات در درون جنبش چپ نیز از جمله عوامل دیگری بودند که در عمل به نیروهای ارتجاعی برای سرکوب نیروهای مترقی و قبضه کردن قدرت کمک کردند. از همان نخستین روزهای انقلاب مشخص بود که ارتجاع و امپریالیسم برای درهم کوبیدن جنبش انقلابی مردم دمی از پای نخواهند نشست و از تمام نیروی خود برای این کار استفاده خواهند کرد. سال های اول انقلاب، دستاوردهای بیشماری برای جنبش آزادی خواهانه کشورمان به ارمغان آورد. فضای باز سیاسی در کشور اجازه داد تا باردیگر صدها کتاب، نشریه، مجله، روزنامه و... علی رغم دشواری ها انتشار یابد و درک سیاسی توده ها تعمیق پذیرد؛ سازمان های کارگری، دهقانی، دانشجویی و زنان ایجاد گردد و بار دیگر یک جنبش واقعاً توده ای وسیع در سراسر کشور بازسازی شود؛ مسأله حقوق خلق ها، کارگران، دهقانان و زحمتکشان به شکلی حاد در جامعه مطرح گردد و شعارهایی چون اصلاحات ارضی و قانون کار انقلابی سرتاسر کشور را فراگیرد.

تلاش نیروهای ارتجاعی در جلوگیری از رشد سازمان های مترقی - انقلابی و به ویژه حزب ما، به طور کامل در این سال ها با شکست روبرو گردید. رشد وسیع سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) و سازمان مجاهدین خلق ایران، در کنار رشد جنبش ملی در کردستان، و آغاز روند وحدت میان حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) به مثابه عمده ترین جریانات چپ در درون کشور، از بزرگترین دستاوردهای حزب، جنبش چریکی و مجموعه چپ در سال های پس از انقلاب بود که هراس عمیقی در دل نیروهای ارتجاعی ایجاد کرد. کسانی که دیروز اعلام می کردند حزب توده ایران «مُرده» و «ریشه اش» از کشور ما «کنده» شده است، در مدتی کمتر از دو سال بار دیگر حزب را به عنوان مهم ترین خطری که آنان را تهدید می کند هدف حملات تبلیغاتی قرار دادند. در حالی که نیروهای راست کودتای نوژه را سازماندهی می کردند، خطر «کودتای حزب توده» در ایران مطرح می گردید و اختلافات و دو دستگی ها میان نیروهای مترقی به شکل های مختلف دامن زده می شد. یورش به جنبش خلق گرد و بمباران کردستان در زمان دولت بازرگان، نخستین یورش جدی نیروهای ارتجاعی به آزادی و دستاوردهای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود. تکرار این تلاش ها در ترکمن صحرا و جنوب کشور، نگرانی نیروهای ارتجاع در کنار سازماندهی ترور شخصیت ها، اوضاع کشور را به شدت بحرانی نمود و به نیروهای ارتجاعی اجازه داد تا زیر پوشش برقراری امنیت، ساختار ننگین و ضد انسانی دستگاه امنیت شاه (ساواک) را دوباره بازسازی کنند. بررسی حوادث بعد از انقلاب نشان می دهد که نیروهای ارتجاعی در اشکال مختلف توانستند برای دورانی طولانی اوضاع مملکت را آشفته و بحرانی نگه دارند و بدین ترتیب مواضع نیروهای مترقی را در مجموع تضعیف کنند. یورش به دانشگاه های کشور و سپس سازماندهی «انقلاب فرهنگی»، که بنی صدر نخستین رئیس جمهور ایران از سازماندهان اصلی آن بود، نشانگر

یورش های جدی تر ارتجاع به قصد تصرف همه ارگان های حکومتی بود. با گذشت زمان و انسجام یافتن سازمانی نیروهای مذهبی، خمینی و طرفدارانش دیگر احتیاجی به نیروهای بینابینی برای حکومت نداشتند. و از این رو روند پاکسازی این نیروها با کنار رفتن بازرگان و سپس با فرار بنی صدر کامل گردید.

تنها نشست تصمیم گیرنده حزب در این سال ها پلنوم وسیع هفدهم بود که در سال ۱۳۶۰ در تهران برگزار گردید. این نشست، که در شرایط نگرانی های رهبری وقت حزب از یورش ارتجاع تشکیل می شد، هم به سبب شکل سازماندهی آن و هم به سبب کیفیت اسنادی که به تصویب رساند، در مجموع نتوانست تأثیر سازنده ای در سمت گیری سیاست حزب در آن دوران دشوار برجای بگذارد. آغاز جنگ ایران و عراق، که حزب ما به درستی آن را توطئه جدی امپریالیسم برای شکست انقلاب ارزیابی کرده بود، نیز به مثابه یک عامل تعیین کننده به نیروهای ارتجاعی و طرفداران خمینی برای به دست گیری انحصاری قدرت کمک کرد. سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» با استادی خاصی از جانب خمینی و طرفدارانش در مورد نیروهای مترقی به اجرا گذاشته شد و این نیروها جدا از یکدیگر، در مقاطع مختلف مورد یورش ارتجاع قرار گرفتند.

با یورش وحشیانه ارتجاع برای به دست گیری کامل قدرت در سال ۱۳۶۰، انقلاب ایران نتوانست از چارچوب سیاسی به چارچوب اجتماعی - اقتصادی فرا رود. علی رغم جانفشانی های بی مانندی که توده های میلیونی خلق برای به پیروزی رساندن انقلاب کردند، انقلاب بهمن ۱۳۵۷ با روی کار آمدن یک حکومت شدیداً ضد مردمی، سرکوبگر و قرون وسطایی با شکست کامل روبرو شد، و باردیگر ارتجاع میوه چین اشتباهات، ضعف ها و عدم همبستگی و همیاری نیروهای مترقی و پیشرو کشور ما گردید. تجربه دردناک شکست انقلاب بهمن در عین حال نقش بسیار منفی در روحیه و تفکر اکثریت مردم شرکت کننده در انقلاب برجای گذاشت و یک دوران نسبتاً طولانی شکست، رخوت و یأس را بر جنبش تحمیل کرد.

یورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران و اثرات آن

یورش وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی به حزب ما در بهمن سال ۱۳۶۱، در شرایطی سازماندهی شد که مواضع انتقادی حزب علیه حاکمیت با گذشت زمان و هرچه بیشتر آشکار شدن خیانت سران رژیم به آرمان ها و هدف های انقلاب شدیدتر می شد. مبارزه مؤثر حزب ما علیه قانون ارتجاعی کار ارائه شده از سوی رژیم، و گسترش عظیم نفوذ حزب در میان کارگران و زحمتکشان به موازات مخالفت آشکار حزب علیه ادامه جنگ خانم‌سوز ایران و عراق و انمکاس وسیع آن در جامعه، حاکمیت را به شدت درباره ادامه فعالیت و گسترش فزاینده نفوذ حزب ما در جامعه هراسناک کرد. اگرچه رهبری حزب خطر را احساس می کرد، ولی تنگ تر شدن حلقه محاصره نیروهای امنیتی رژیم، پیدایش نظرات گوناگون در درون رهبری حزب، در

کنار کارزار وسیع و گمراه کننده سران رژیم در دادن اطلاعات ناصحیح به حزب در جریان ملاقات هایی که از سوی نمایندگان حزب با آنها صورت می گرفت، در مجموع تشکیلات حزب را بسیار ضربه پذیر ساخت و با یورش وسیع جمهوری اسلامی و دستگیری اکثریت رهبران حزب در سه یورش متفاوت، تشکیلات حزب در ایران ضربات سنگینی را متحمل شد. بر اساس اعتراف ریشه‌ری، رئیس ساواک وقت جمهوری اسلامی، در این یورش ها بیش از ده هزار نفر از رهبران، اعضا و هواداران حزب دستگیر و روانه شکنجه گاه ها شدند. هدف نخست شکنجه گران، درهم شکستن رهبری حزب و جمع آوری اطلاعات در مورد سازمان های مختلف حزبی بود. شکنجه اعضای رهبری حزب ساعت ها در اطاق های شکنجه کمیته مشترک و سپس در اوین ادامه می یافت. ترتیب «شوهای» تلویزیونی و نشان دادن چهره های درهم کوبیده شده و نیم فلج قربانیان این اعمال ضد انسانی، به جای داشتن اثری که رژیم خواهان آن بود، موجی از تنفر و بی‌زاری از شکنجه گران و دژخیمان و احساس همدردی و همبستگی با اعضای حزب را در میان مردم برانگیخت و به همین سبب خیلی زود از سوی رژیم متوقف شد. محاکمه افسران توده ای، قهرمانان جبهه های جنگ ایران و عراق و فاتحان خرمشهر، رفقای شهید افضلی، عطاریان، کبیری، آذرفر و ده ها افسر وطن پرست دیگر، و سخنان افشاگرانه ای که این رفقا در دادگاه در دفاع از خود گفتند، دروغ بودن همه ادعاهای ساخته و پرداخته رژیم پیرامون «جاسوسی» حزب ما را افشاء کرد. رژیم که حتی نتوانسته بود یک برگ سند در تأیید ادعاهای خود ارائه دهد، تصمیم گرفت تا با کشتار این رفقا بر جنایات خود سرپوش بگذارد.

با یورش جمهوری اسلامی به حزب، هزاران توده ای که مورد تعقیب گزیده های جمهوری اسلامی بودند، به مهاجرت ناخواسته تن دادند، و تلاش برای بازسازی سازمان های حزبی در درون و بیرون از کشور آغاز گردید. «کمیته برون مرزی» حزب توده ایران به مشابه ارگان موقت رهبری حزب اعلام فعالیت کرد و تلاش برای برگزاری نشست کمیته مرکزی حزب توده ایران، با شرکت اعضای باقی مانده رهبری حزب آغاز شد. یورش رژیم به حزب و دستگیری بیش از دوسوم اعضای رهبری آن، زمینه ساز پیدایش اختلافات و مشکلات جدی در تشکیلات حزب شد. گروهی از همان نخست، با هدف به دست گرفتن رهبری حزب، با مانورهای مختلف به میدان آمدند و خود را تنها «ادامه دهندگان واقعی» راه رفقای دستگیر شده اعلام کردند. گروهک امیرخسروی، که در اعلامیه خود زیر عنوان «نامه به رفقا»، ادعای «سالم سازی» و «بازسازی» حزب را داشت، خیلی زود به این «نتیجه» رسید که حزب توده ایران «رسالت تاریخی» خود را از دست داده است و گام در راه مبارزه با آن گذاشت. کمتر از یک سال پس از یورش به حزب توده ایران هیجدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران، با شرکت باقی مانده اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی حزب، در آذر ماه سال ۱۳۶۲ تشکیل شد و نخستین گام در راه بازسازی سازمان های حزبی در درون و بیرون از کشور برداشته شد. در بیانیه هیأت سیاسی منتخب پلنوم می خوانیم:

کمیته مرکزی حزب توده ایران، علی رغم خواست دشمنان داخلی و خارجی، با برگزاری موفقیت آمیز پلنوم هجدهم حق دارد که با خوش بینی بیشتر به آینده بنگرد و به کامیابی مبارزات خود در راه تحقق خواست های طبقه کارگر و همه زحمتکشان و میهن دوستان ایران بیش از پیش مطمئن باشد....^{۲۲}

این سال ها همچنین مصادف است با تحولات مهم در جنبش جهانی کمونیستی. با روی کار آمدن میخائیل گارباچف، به عنوان دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی، آغاز روند «پرسترویکا» و «گلاسنوست» در این حزب و گسترش این نظرات به سایر احزاب، مشکلات نظری دیگری نیز پیرامون سوسیالیسم، مارکسیسم - لنینیسم و ماهیت حزب، پدید آمد که تا سال ها بعد زمینه ساز مشکلات بعدی در حزب ما شد. برگزاری کنفرانس ملی حزب توده ایران در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۵، با شرکت گروه کثیری از کادرها و اعضای حزب، گامی مهم در راستای حل مسایل و اختلافات درون رهبری حزب و ارزیابی سیاست گذشته حزب بود. سند «ارزیابی سیاست حزب توده ایران در سال های ۵۷-۶۱»، که از مدت ها قبل برای بحث در اختیار اعضا، هواداران و سازمان های حزبی قرار گرفته بود، با تغییرات فراوان و با اکثریت قاطع آراء به تصویب کنفرانس ملی رسید و راه را برای تصمیم گیری های آینده باز کرد. سند مورد بحث، ضمن بررسی سیاست حزب، بر روی برخی اشتباهات حزب در دوران پس از انقلاب انگشت گذاشت. در سند مصوب کنفرانس می خوانیم:

بطور کلی باید خاطر نشان ساخت که رهبری حزب به جنبه اتحاد با جناحی از حاکمیت و نقش آن در جبهه متحد خلق بر بها می داد. این ارزیابی منجر به آن گشت که رهبری حساب خمینی را حتی از دیگر عناصر این جناح جدا کند.... ادامه آن پس از تغییر کیفی در ترکیب حاکمیت، بی شک خطای اساسی رهبری حزب بشمار می رود....^{۲۴}

کنفرانس همچنین نتیجه گرفت که رهبری حزب در دفاع از آزادی ها و حقوق دموکراتیک در جامعه دچار خطاهای جدی گشته است و اعلام کرد:

اگرچه رهبری حزب در زمینه اصلاحات اجتماعی و حقوق دموکراتیک زحمتکشان با پیگیری مبارزه می کرد، ولی به مسأله آزادی های دموکراتیک بورژوازی در جامعه کم بها می داد و این یکی دیگر از نارسایی های رهبری در پیاده کردن اصل «اتحاد و انتقاد» بشمار می رود....^{۲۵}

این روزها همچنین مصادف است با تشدید جو ترور و اختناق در ایران. با پایان جنگ ایران و عراق و شکست سیاست تجاوزگرانه «جنگ تا جنگ تا پیروزی» رژیم، به دستور خمینی پاکسازی زندان های کشور آغاز شد. رهبری حزب که این اخبار نگران کننده را از ایران دریافت می کرد، در تیرماه سال ۱۳۶۷ به همه نیروهای آزادی خواه ایران و جهان اعلام خطر داد. حزب با ارسال نامه هایی به دبیرکل سازمان ملل و مجامع حقوق بشر، در اعلامیه ای که در ۴ مرداد ماه به این مناسبت انتشار داد، ضمن درج خبر اعدام رفقا کیومرث زرشناس، سیمین فردین (فاطمه مدرسی) و سعید آذرنگ، خواهان اقدامات فوری در این زمینه شد. در اعلامیه کمیته مرکزی می خوانیم:

رژیم جمهوری اسلامی پس از شکست های همه جانبه سیاسی - ایدئولوژیک، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بویژه نظامی در ادامه توسعه طلبانه جنگ که منجر به کشته شدن، معلول شدن، اسارت و آوارگی میلیون ها انسان، ویرانی شهرها و روستاها و مراکز زندگی و تولید و زیانهای بیشمار اقتصادی گردید، اینک چون مار زخمی بخود می پیچد و برای توجیه جنایت هایش دست بکار جنایت های دیگر بویژه ترور آشکار زندانیان سیاسی شده است. ۲۶

این هشدار حزب ما از سوی برخی خصوصاً در درون حزب، به مثابه یک مانور رهبری حزب برای «منحرف کردن افکار توده های حزبی» ارزیابی شد و پی عملی سازمان های بین المللی، از جمله سازمان ملل متحد، به رژیم خمینی اجازه داد که بزرگترین کشتار تاریخ معاصر میهن ما را سازماندهی کند. حزب توده ایران در این جنایت هولناک صدها تن از بهترین فرزندان خود را از دست داد. گروهی از برجسته ترین رهبران حزبی، قهرمانانی که زندان های ستم شاهی را با مبارزات خود تسخیر کرده بودند، از جمله رفقا حجری، باقرزاده، ذوالقدر، آصف رزم دیده و صابر محمد زاده و دانشمندان، نویسندگان، متفکران و مبارزان برجسته حزب ما مانند رفقا: بهزادی، جوانشیر، جودت، نیک آئین (ناظمی)، پورهرمان، دکتر دانش، رفعت محمد زاده، حاتمی، قلمبر، بهرام دانش، ... و گروهی از برجسته ترین کادرها و اعضای حزب توده ایران، جان خود را از دست دادند و بدین ترتیب ضربه بسیار سنگینی به حزب توده ایران وارد آمد.

ضایعه وارده به حزب ما و نابودی این گروه عظیم از کادرها، اعضا و اندیشمندان حزب، در تاریخ حزب توده ایران بی سابقه بوده و در کوتاه مدت جبران ناپذیر است. علی رغم همه این مشکلات، تلاش های مجموعه حزب برای پایان دادن به دشواری ها، سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۷۰ با برگزاری سومین کنگره حزب پس از گذشت بیش از ۴۳ سال، به ثمر نشست و گام بلندی در راه منسجم کردن صفوف حزب برداشته شد. شرکت وسیع افراد، سازمان ها و هواداران حزب در جریان تدارک کنگره و بررسی اسناد آن، و سپس انتشار برنامه و اساسنامه نوین، سرفصل جدیدی در تاریخ مبارزات حزب ما گشود. کنگره ضمن بررسی حوادث سال های اخیر در جهان و ایران، به تصمیم های مشخصی پیرامون ارزیابی این تحولات و تعیین مشی مبارزاتی حزب در شرایط کنونی دست یافت. مهرماه امسال پنجاه و دو سال از تأسیس حزب توده ایران، حزب پیکارجوی کارگران و زحمتکشان کشورمان می گذرد. این مختصر تنها ردپاهایی از تاریخ حزبی است که در بیش از پنج دهه مبارزه خونین و حماسی خود، انبوهی از دستاوردها در جامعه ما برجای گذاشته است. در هرگوشه تاریخ معاصر کشورما، از عرصه هنری و تحول در ادبیات منظوم و غیرمنظوم تا عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، نشانی از حزب ما و توده ای ها به چشم می خورد. بذری که حیدر عمو اوغلی ها و ارانی ها بیش از شش دهه پیش در کشور ما افشاندند کشتزاری شد پرحاصل که در دامن آن هزاران مبارز معتقد به آرمان های والا و انسانی ساختمان یک جامعه آزاد و رها از بندهای سرمایه داری پرورده شدند و صفحات درخشانی از

دلآوری، ایثار و قهرمانی در تاریخ معاصر کشور ما آفریدند. به قول رفیق شهید حیدر مهرگان:

چه حقیقتی گویاتر از سالیان سراپا رنج و رزم و شکیبایی در مهاجرت سیاسی و تبعید اجباری؟ از پی کودتای شاه علیه حزب توده ایران و قانون اساسی مشروطه، که به غیرقانونی شدن حزب ما انجامید، تا بر پا شدن طاق نصرت پیروزی به همت انقلاب، یک لحظه، آری حتی یک لحظه، زندان و تبعیدگاه از مبارزان حزب توده ایران خالی نبوده است. آیا این همه واقعیت زنده دروغ است؟... تاریخ حزب توده ایران کلمات نیستند، این پهلوانی های بی ادعایند. خس و خاشاک باد داده به دست دشمنان طبقاتی و به توفان سپرده شده توسط غافلان و مغبون شدگان نیست، این تجربه های خونین، این سرگذشت های سوخته در شعله باروت، این میراث های شکنجه و حبس و تبعید، این آموزش های وسعت داده به طبقه و انقلاب است. نباید تک درخت ها را بجای جنگل به نسل از راه رسیده فروخت... ۲۷

فهرست مآخذ :

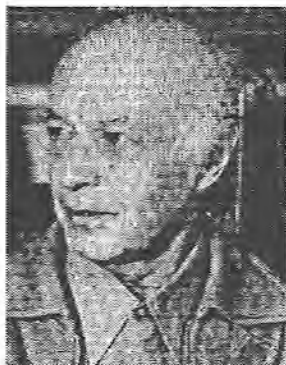
- ۱- نامه مردم، دوره هشتم، سال اول شماره ۴
- ۲- اسناد و دیدگاه ها: حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷
- ۳- همانجا.
- ۴- اعلامیه خلیل ملکی، در ایران ما، شماره ۹۱۴، مورخ ۱۵/۱۰/۲۶
- ۵- دفاعیات خلیل ملکی در دادگاه نظامی
- ۶- رسول مهربان، گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران
- ۷- کیهان، ۱۴ بهمن ۱۳۲۷
- ۸- اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۲۷
- ۹- ف. م. جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد
- ۱۰- همانجا
- ۱۱- رحیم نامور، «ماهیت امپریالیستی کودتای ۲۸ مرداد و مدارکی چند در این زمینه»، دنیا، شماره ۲، ۱۳۴۱
- ۱۲- دفاع دکتر مصدق از نفث در زندان لشکر زرهی
- ۱۳- اسناد و دیدگاه ها: حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷
- ۱۴- همانجا.
- ۱۵- نامه مردم، دوره هشتم، سال اول، شماره ۴
- ۱۶- نوید، دوره کامل: ۱ تا ۷۳، ۱۳۵۴-۱۳۵۷
- ۱۷- همانجا.
- ۱۸- همانجا.
- ۱۹- نوید، (فوق العاده)، شماره ۱۸، ۳۰ بهمن ۱۳۵۶
- ۲۰- نوید، شماره ۶۲، ۲۵ آذرماه ۵۷
- ۲۱- اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۸
- ۲۲- همانجا.
- ۲۳- راه توده، ۲ دی ماه ۱۳۶۲
- ۲۴- دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۶۵
- ۲۵- همانجا.
- ۲۶- نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۲۱۸، ۱۱ مرداد ماه ۱۳۶۷

فراموشت نکردم

ایرج

وقتی به شهر قصه ها پا می نهادم
وقتی کمان آرش رنگین کمان را
پا در ره دنیای فردا می نهادم
در کنار شب باران شبها می نهادم
باور کن آنروز، آنروز شورا نگیز پیروز
محبوب من هرگز فراموشت نکردم
در پای برج عاجگون دوستی ها
وقتی که از بام افق ها تا افق ها
وقتی کبوترهای سیمین می پریدند
شمع فلق سرزد پلیدی ها رمیدند
باور کن از من، در گیسو دار رزم دشمن
محبوب من هرگز فراموشت نکردم
وقتی که بر دهلیز اندوه آور شب
خورشید پاشید آفتاب روشن را
در نور گم شد هودج جادوگر پیر
رانندند از شهر پری اهریمنان را
آنروز گاران، باور کن اندر جمع یاران
محبوب من هرگز فراموشت نکردم
وقتی که ناهمرنگ یاران شب آویز
قندیل صبح دوستی ها را شکستند
وقتی که بوسیدند درگاه خدایان
سوگندها خوردند و پیمانها گستند
در سوز تبها در بند دژخیمان شبها
محبوب من هرگز فراموشت نکردم
وقتی سرود آشنایان را به تلخی
در قلعه ای بر چوبه ها خاموش کردند
وقتی نگهبانان قصر آرزوها
با خنده جام شوکران را نوش کردند
در آن سحرگاه، بی ترس از نا امنی راه
محبوب من هرگز فراموشت نکردم

«در آستان اطلسین سحرگاه»



«ماتم مرگ را به دور افکنیم و باورمند باشیم که اصالت با زندگی است و بشر بیش از پیش آن را خواهد آراست و آوند آنرا از زلال بهروزی خواهد آمود.» این سخن فرزانه فرهیخته است که هفتاد و اندی در این سرای سپنجی زیست و فرزند زمانه خویشتن بود و گنجینه میراثش انبوهه ای از نوشتار و جستار فلسفی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و جامعه شناسی و انبانه ای از شعر و داستان و نقد ادبی است.

آنچه در این خزانه - پس از ژرفای اندیشه و رقت خیال - به چشم می آید، شفافیت و تراش کلامی است که

با مدد از هزاران واژه با اسلوب و گوشنواز و رسا - که در میان آثار منظوم و منثور کهن فارسی و فرهنگها به فراموشی سپرده شده بود - توانسته است محتوا را جاندار و مفهوم و دلپذیر سازد. با بهره وری از ترکیبات و تمهیدات کلامی پیشینیان و آئین پیوند کلمات، بر غنای زبان زنده امروزین بیفزاید و واژه های نویدید در برابر کلمات بیگانه - تازی و فرنگی - بگذارد. و این مهم آن چنان از سردانش و آگاهی باشد که به کوتاه زمان، کاربرد گسترده ای در میانه اهل فن و دیگر و دیگران بیاید.

کاوش در گستره چند سویه این آثار، کار یک کس نیست، هر زمینه را کس یا کسانی به فراخور تخصص خود باید بررسند. زیرا آن چنان سرشار و انباشته است که دو نسل را به تفکر و اندیشه کشانده و همچنان برای آیندگان، آموزنده و شایسته مرور است.

احسان طبری - گنجینه دار این انبوهه تفکر و عاطفه - «کوچه زمان را به پایان رساند.» کوتاه سخن آنکه این بخرد، در بهار سال ۱۳۶۸ مرد - یا راست تر گفته باشیم - میراندنش، و به عبارت صاحب تاریخ بیهقی در بهار شش سال پیش از این «مرد خود مرده بود.»

هنگامی که به توبه کشاندنش، خود را چنین شناساند: «این جانب احسان طبری، ۶۷ ساله، فرزند مرحوم حسین طبری، معروف به فخرالعارفین، نوه مرحوم آقا شیخ علی اکبر مجتهد طبری ساروی....»

در دیار رنگین کمانی فردا
دل مسافرم در گردش است:
با ترانه سپیده دمان در گوش
خیره به شرابه سوزان
آسمان

وژش یک خاطره، مرا می سوزاند
هرکس کویچه زمان را به پایان می رساند
در دی ماه یا شهریور ماه
(چه سودی از خزیدن پیران؟)
ولی این پنجه های شوم
ارانی ها را خفه می کنند...
آیا در خاک خفتن، مردن است؟

و او در این اعتراف به خطا(!) روشن است که به گالیله نظر داشته است. درست دو سال پیش از آن در بهار سال ۱۳۶۰، در مقاله ای با عنوان «از تنگنای جبر به فراخنای اختیار»، نوشته بود:

برای آنکه در اعتراف به خطا تردید نکند، دستگاہهای شکنجه را به او نشان دادند. پاپ با برادر و برادرزاده خود در محاکمه حضور یافت. سرانجام گالیله، پیر هفتاد ساله، اعتراف نامه ای نوشت که آغاز آن چنین است: «من گالیلهو گالیله نی، فرزند مرحوم وینچزو گالیله نی، اهل فلورانس، هفتاد ساله، که شخصاً در این دادگاه حضور دارم، در برابر شما کاردینال های محترم و معزز که مفتش عقاید علیه ضلال الحاد آمیز در سراسر جمهوری مسیحی هستید زانو می زوم و انجیل مقدس را که در برابر من است با دستان خود به قصد قسم لمس می کنم و سوگند یاد می کنم که همیشه به عنایت ذات باری به همه و هر چیزی که کلیسای مقدس کاتولیک و حواریون مقدس موعظه کرده و آموخته اند، مؤمن بوده و خواهم بود... اعتراف نامه طولانی است و در متن آن به شکل مشروح نظر کبرنیک انکار و تقبیح، و نظر بپلمپوس تصدیق و تقدیس می شود...»

سپس او را به حال خود گذاشتند تا در سال ۱۶۴۲ (پس از شش سال) در ۷۶ سالگی، هنگامی که نابینا بود، جهانی را که نتوانست در آن سخن علمی مورد اعتماد خود را بگوید و با سینه گشاده در آن نفس کند، برای همیشه ترک گفت. ولی تاریخ پیر در مسیر خود عنود است. حقیقت مانند پیریوی شعر جامی تاب مستوری ندارد و اگر در را به رویش ببندی سر از روزن بر خواهد آورد.

جهان ما هنوز باید بندها و زنجیرهای فراوانی را بگسلد، دیوارها و باروهای بسیار را درهم شکند تا به چمنزار فراخ اختیار برسد. ولی آنچه که امیدبخش است، سیرظفر نمون عدالت اجتماعی و حقیقت علمی است که با چشم دیده می شود و جای هزاران و صدها هزاران فرج و امید را باقی می گذارد... نور و هوای تازه به سراغ کسانی خواهد آمد که در تنگناها و بن بست های تاریخ، رنج اختناق و درد حقارت را تحمل می کنند: دیر یا زود، به سراغ خود آن ها یا به سراغ گورشان خواهد آمد. ولی به هر جهت خواهد آمد.

و طبری نیز گالیله سان - شش سال پس از اعتراف به گناه (!) در برابر نابخردان حافظ جهل و خرافات و انسان شکنان دیوسیرت، به آستانه مرگ رسید. «مرگ چنین خواهی نه کاری است خرد.» شوره زار سرزمین شوربخت و بی فرهنگ امروزین ایران، درخت برومند همایونی را از دست داد که هنوز سال ها جا داشت که در سایه اش رخت برد.

پاک و ساده و درویشانه می زیست. برای خویش، کم و برای دیگران، بسیار می خواست. از هر مقوله ای، توشه ای شایان داشت. هر کلامش باری بر معرفت آدمی می افزود. خوش محضر و مهربان بود. بخیل و حسود نبود. اگر جوهری در سخنوری سراغ می کرد، میدانش می داد. بسیاری از نام آوران شعر و نثر امروز را برکشیده بود. او نخستین بار از شعر نو به دفاع برخاست و نیما - بزرگمرد شعر پارسی - را به گوهرشناسان شناساند. سخن تلخ و زهرآگین معاندان را، با ادب و بزرگواری پاسخ می داد. بسیاری از معادل های رایج فارسی، علوم اجتماعی و سیاسی و فلسفی از ساخته ها و پرداخته های اوست. طبعی نازک و ظریف داشت. دانش و فرهنگ ایران و جهان را در هم می آمیخت و با آمیزه ای از برداشت های خویش، عرضه می کرد. دشمن نیز بر پایه و مایه علمی او اقرار داشت.

و حیف از این مرد که امروز در میان ما نیست. اما آثارش ما را به او دلالت می کند. ننگ و نفرت بر آنان باد که چنین گوهر گرانبهایی را قدر ندانستند و خواستند او را تا حد طلبه ای بی دانش تنزل دهند و با او چنان کردند که ننگش بر دامان خودشان نشست. آیا احسان طبری - این فرزانه یگانه دوران ما - در رودخانه بی بازگشت مرگ رها شده است؟ نه. خود چنین می گوید:

باز می گردم با پادشاهان تگرگ و
ستارگان بانگ زن.

باز می گردم با عصاره فرازگیر سنبله ها.

باز می گردم تا در همه ریشه ها، هماهنگی گرم آسمانها را بنوازم:

در روزی معصوم

در روزی خردمند.

و پایان را - با نویدی به آیندگان، به فرزندان و به فرزندان فرزندان - چنین سروده است:

در آستان اطلسین سحرگاه، من مسافر شب پیمای، چون تندیس فسرمد

ایستادم، خم شدم، نشستم، خفتم، جان دادم، خاک شدم، بادم افشاند

و به دست چرخش جاوید سپرد، تا به لبخند پیروزی تو بنگرم. ای نبیره من!

سرنوشت نیای تو و نیاکان تو آسان نبود.

دیری است می گفتم

دیری است می دانستم.

مقاله منتشر نشده:

یک پاسخ

احسان طبری

هنگامیکه چهارده سؤالی را که «فصلنامه» مطرح کرده خواندم، بدون فروتنی کاذب و «خفض مباح» ادیبانه (که خود سالوس بی نمکی است)، دیدم که برای پاسخگویی به آنها، صرفنظر از صلاحیت ادبی (که می توان در این مورد پرتوقع نبود)، اطلاع کمی دارم و بی «مایه» اطلاع هم «نان» قضاوت فطیر است!

اینجانب بیش از سی سال از کشور دور بوده ام و این سی سال عجیبی در تاریخ ماست. درست است که با نوعی وکع، در خارج آثار منظوم و منشور ادبی و نقدی را می خواندم، ولی این کافی نیست. آنکه اینجا در سایه زمهریری ساواک، در زیر تاج متفرعن شاهنشاه، در محیط ترس و چاپلوسی و جاسوسی، در وزش بحث های ساخت تمدن سرمایه داری غرب و «ارزشهای» خاص آن، در تماس با تحولات اجتماعی که کمترینش روند «شهری شدن» دهقانان رانده از روستا و شکل گیری یک اقتصاد صنعتی - فلاحتی وابسته، نشسته بود، با من که در خارج، زندگی ویژه مهاجران سیاسی یک حزب شکست خورده و پراز اختلاف را در انتظاری بی پایان می گذراندم، تفاوت زیاد دارد.

هنگامی که به ایران پس از انقلاب (آغاز بهار ۱۳۵۸) برگشتم، وطن ملموس برای من از هر بابت ناشناختنی بود، و حال آنکه وطن تجربیدی را، شاید کمتر از کارشناسان سیاسی - اقتصادی نمی شناختم.

لذا به برخی سؤالات می توانم پاسخ مشخص تر بدهم و به برخی نه؛ و برای آنکه پرگویی مرا دچار داوری های خطا یا کز و مژ نکند، به اجمال برگزار می کنم.

سؤال شد که آیا ادبیات ایران، اعم از نثر و شعر، تا پیش از کودتای مرداد ۱۳۲۸ «به چه مراحل از تکامل» رسیده بود؟

به این سؤال کلی و «قلمبه» پاسخ یک علامته، یک سطحه، یک بُعدی دشوار است. منظور از «پیش از کودتای ۲۸ مرداد» چیست؟ گمان نمی‌کنم منظور سؤال‌کننده از رودکی سمرقندی تا کودتا باشد! احتمالاً منظور دوران بسیار نزدیک به کودتا، یعنی دوران اوّل سلطنت محمدرضا پهلوی، به اصطلاح متملقان روز «شاه جوان و دموکرات»، است که برای تبدیل شدن به «فرعون خون‌آشام و حریص» سالهای بعد خف کرده بود. تازه مطلب در مورد نظم و نثر فرق دارد. نظم در کشور ما همیشه، به دلایلی که جای بحث اینجا نیست، مقام والایی داشته است. پس از رضاشاه محیط بسته آزادی پدید شد. به کسانی که در خارج از زندان بودند، کسانی از زندان یا خارج از کشور اضافه شدند. استعدادهای فراوانی که بعدها در دوران پس از ۲۸ مرداد میوه‌های رسیده دادند، درست در این دوران روئیدند و به گل نشستند. جنبش انقلابی تأثیر فراوانی در ایجاد زبان، منطق، داوری، دید آسته تیک، مضمون و شکل هنری داشت. آن تحولی که پس از ۲۸ مرداد تا حدی نرج خود را طی کرد تماماً در این دوران (شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲) یعنی طی دوازده سال، تدارک دیده شد. نسل معتبری از ادیبان کلاسیک «نوع قدیم» و «نوع جدید» از زمره: دهخدا، بهار، هدایت، فروزانفر، بهمنیار، دشتی، حجازی، سعید نفیسی، همای، شهریار، جمال زاده، علوی، نیما، نوشین، به آذین، افراشته، عبرت نائینی، امیری فیروزکوهی، یغما، به شکل فعال در میدان بودند. دوران جنبش نسل نامشهور و بی‌نام و نشانی در کار پرورش بود. همیشه آینده‌سازی تاریخ اسرارآمیز است. کسی نمی‌توانست بداند که مثلاً «نیما» که در نخستین کنگره نویسندگان یک غریبه تا حدّ یک وصله ناچور بود، خواهد توانست به چنین پیشتاز مؤثری در شعر نو بدل شود. یا کسی نمی‌دانست که هدایت که با خجلت و کزکردگی خاص خود، محیط ثقیل «ادیبانه» هیأت رئیسه کنگره اوّل نویسندگان را تحمل می‌کرد، چگونه در اندیشه هنری نسل بعدی پُر خواهد گشود.

حتی افرادی مانند دهخدا و بهار که شهرت داشتند، به علت محدود بودن وسایل طبع و نشر و تبلیغات رسانه‌های گروهی «مشاهیر گمنام» بودند. بهار به درستی می‌گفت:

ز بیس در زمانه خمّش زیستم ندانند یاران که من کیستم

لذا ادبیات در این دوران، عملاً هنوز آن «عصر گذاری» را می‌پیماید که روشنفکران مشروطیت و سپس خود مشروطیت پایه گذار آن بود. این گذار خود سرشار از عناصر تحوکی و انقلابی بود. دهخداها و بهارها در جوانی خود به همان اندازه در راه دگرگونی سنت و اقتداء دیرین سال کلاسیک قرون وسطائی کوشیدند که نسل‌های بعدی، نسبتاً دیگر خودشان «کلاسیک» شده بودند: موج نیرومند جدیدی اقیانوس زمان را شیار می‌زد. کشتیبان تکامل را سیاستی دگر می‌آمد!

پس از ۱۲ سال آزادی های نسبی پیش از کودتا، دوران یک بذرافشانی فرهنگی حیرت انگیز بود که بعدها فرح ها و پهلیداها حاصل آنرا به حساب نبوغ شاهنشاهی گذاشتند. اگر نظام پنتاگونی - سیائی واشنگتن و پنجه خفه کننده ساواک نمی آمد و روند ادامه می یافت، مسلماً نتایج رشد بعدی به مراتب پربارتر بود.

* * *

سؤال شده است که کودتای ۲۸ مرداد مستقیم و غیرمستقیم، فوری و درازمدت، کمی و کیفی، چه تأثیری بر ادبیات ما نهاد؟

در پاسخ باید ادامه ۱۲ سال پیش از کودتا را از تأثیرات خود کودتا جدا کرد. پس از کودتا، به برکت امپریالیسم و عواید نفت، سرمایه داری وابسته ای در ایران چهار نعل، چهار اسبه به پیش تاخت. تهران ۷۰۰ هزار نفری دوران «کنگره اول نویسندگان»، امروز که هنوز نشانی از امکان یک کنگره دوم نیست، به ۷ تا ۸ میلیون رسیده، و شهری متوسط - کوچک به غولی ناهنجار بدل شده است. نفت، بازرگانی وابسته، تمدن «مصرفی»، بساز و بفروش، «اصلاحات ارضی» نواستعماری همراه با تسلط ساواک جوهر جامعه را عوض کرد. رشد به حدی متناقض است که شخص را حیران می کند. از طرفی مدرن ترین وسایل تکنیکی در شیوه زندگی ما رخنه عمیق یافته زیرا سیاست بازاریابی غرب آن را می طلبیده است، و از سوی دیگر عقب مانده ترین شیوه های تفکر خواه به شکل آمریکایی و خواه آسیایی در مغزها لانه ساخته، زیرا مغزشوئی نواستعماری آنرا لازم داشته است.

غرب زدگی و سیاست زدایی را تازیانه سیمی شکنجه گران «سلطنت آباد» چنان تحمیل کرد که دوک تومسل به غرب گریزی، روی آوری به مذهب پیکارجو، به تنها راه نکان جامعه بدل گردید؛ تازه آنرا نیز رژیم زیر ضربت کوبنده گرفت. آه، چه دورانی! آه، چه ارثیه ای! و خدا می داند که تاریخ کشور ما تا کی باید باج های گوناگون این دوران را بپردازد و به چه آشکالی. گوته گفت: «وای بر تو که توه هستی!»

به سر پاسخ برگردیم. پس از کودتا ما با دو پدیده روبرو هستیم. یکی با پدیده رشد بذرافشانی دوازده ساله (تنها در شرایط خاص) و دیگر با پدیده رخنه شیوه زندگی و تفکر جهان امپریالیستی غرب در بافت های جامعه ما و از جمله ادبیات آن. البته این دو پدیده از هم جدا نماند و در هم بافته شد.

کسانی مظهر آن دوران پیشین ماندند و شخصیت و هنر خود را در خدمت رژیم نگذاشتند. چون همه ما این ویژگی را در شخصیت هنری به آذین قبول داریم، من تنها از او نام می برم و حال آنکه کسانی که به راه او رفتند، باز هم دارند. و البته کسانی نیز مظهر رژیم قرار گرفتند و تصور کردند گلیم ضخیم صحنه آرمان و مبارزه و پیشرفت برای ابد فرو افتاده و باید به ساواک پناه برد یا به هروئین و یا به هردو.

با این حال، دوران ۲۵ ساله پس از کودتا یکی از پربارترین دوران تکامل ادبی ما در رشته

نثر، نظم، نقد و ترجمه است و شخصیت های تازه و برجسته ای را در کنار شخصیت های گذشته پرورش داد. برخی کودکان و نوجوانان تماشاگر در نخستین کنگره نویسندگان به کلانان ادب ما مبدل شدند. شاید خرد و عاطفه برخی از آنها از سنن انقلابی دوران جوانی روی برتافت ولی نبوغ آنها بیکار نشست.

ادبیات شعری ما در این دوره به شکل گزاشی هم به معنای خوب و هم به معنای بد آن، به نمادگرایی هم به معنای خوب و هم به معنای بد آن، به ذهن گزایی باز هم به هر دو معنی رو آورد. شاهکارهای شعری محدود و آثار متوسط و یا کم ارزش بسیاری ایجاد کرد. دموکراتیزه شدن وزن و قافیه تأثیر متضادی داشت: به شعر و عاطفه شعری فوران داد و در عین حال آنرا به «پیشه ای آسان یاب» بدل ساخت. سیاست ساواک رویارویی شعر نو و کهن بود. سیاست ساواک تبدیل شعر به اکسیر یأس بود تا در کنار هروئین عمل کند. ولی باید گفت که شاعران ما در تعداد قابل توجه خود به این سیاست شه فرموده و سرمایه آزموده میدان ندادند.

نمی توان از تأثیر عمیق ترجمه ها در شعر ما، از تأثیر عمیق تماس ها و مسافرت ها به اروپا و آمریکا غافل ماند. مدرنیسم در هنر، مانند مد در خیاطی و میل خانه، یک شگرد مشتری جوئی و بازاریابی است. نوآوری ضرور تاریخی با مدرنیسم مصنوعی جلوه گرانه فرق دارد. چنین مدرنیسمی را می کوشیدند تا رواج دهند، ولی من تأثیر این بلیه را نمی بینم. برعکس: ترجمه های خوب و تماس ها باعث غناء شعر و نثر ما از جهت شکل و مضمون شد و آنرا اوج داد.

شعر کلاسیک ما در مقابل نهیب انکارگرایانه نسل نورم زده و کز کرده شد. آثار کمی حتی به صورت دوبیتی (چارپاره) یا اشعار عشقی وار یا شبیه آثار نخستین نیما، که در سطح قابل توجهی باشد، پدید آمد. من شخصاً بر آنم که رویارویی نوپردازی و کهن پردازی درست نیست و یا رمیدن سبک های کلاسیک ما از صحنه نابجاست. در این اواخر نوعی جان گیری مجدد غزل و مثنوی و چکامه با جذب عناصر نوین ذوقی دیده می شود که باید بدان تهنیت گفت.

* * *

سؤال شده است که ادبیات ایران، پس از شکست ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب بهمن، چه دوران های تحولی را از سر گذرانده است؟

این دوره بندی ادبیات نظم و نثر ما به نوعی محور و معیار دوره بندی نیازمند است. آخر از چه دیدگاه؟ تازه برای دادن پاسخ باید آثار ولو مهم تر این ادب مشهور و منظوم را از پیش چشم گذرانند، تا به نوعی دوره بندی دارای پایه عینی دست یافت. چون همه این کارها به تحقیق نیاز دارد و پاسخ های من ارتحالی (à l'improviste) و بدون تحقیق است، لذا من از جهت سمت اجتماعی این ادبیات پاسخی را که در تصورم نقش بسته است، می دهم.

در دوران های خونین اولیه ما با پایداری عنودانه و هراس هردو روبرو هستیم. سپس به

تدریج یأس تسلیم آمیز یا رنجش آلود حکم فرما می شود. آنگاه دوران تجدید پایداری است و دوباره درونمایه امید و باور و نبرد اوج می گیرد.

از جهت صرفاً ادبی این دوران دوران بالیدن و پا گرفتن شیوه های نو (نوپردازی) و گسترش زبان و بیان ادبی است. نثر در این دوران یکی از فصول اعتلائی خود را طی می کند. داستان نویسی به اوج می رود.

* * *

سؤال شده است که سیاست رژیم اختناق آمیز و ساواکی شاه، در قبال ادبیات چگونه بوده است؟

این امر نیز به تحقیق واقعیات عینی نیاز دارد. بنظر می رسد که رژیم پس از برخورد خشن قزاقی اوکیه به ادبیات مقاومت و نبرد، بعدها سیاست به مراتب ریزکاری شده و سایه روشن دارتری را در پیش گرفت. انواع مجلات در سطوح مختلف، از بولواری تا آکادمیک، دایر شد. نیماها، جلال آل احمدها، صمد بهرنگی ها که با آنها برخورد غیردوستانه ای می شد، مورد نوازش قرار گرفتند. فرح خود را «الهه سرپرست هنر» معرفی کرد. رژیم که متمول شده بود، به فاسد کردن هنرمندان از راه پول و سکس و هروئین پرداخت. لندندهای هنری تحمّل شد. جشنواره ها به راه افتاد. با این حال منظره ابداً گلرنگ نیست. من در جزوه «ظلّ الله» (تالیف آقای براهنی) و در مقاله ای در مجله «پیام دانشجو» که در آمریکا نشر می یافت، مطالبی درباره «سانسور» و برخورد رژیم به هنرمندان خواندم. این در ایام جنب و جوش انقلابی است. نمی دانم رخدادهای ذکر شده در این مقالات تا چه حدّ اصیل است، ولی بهرجهت منظره ای از سیاست رژیم را نسبت به هنرمندان مخالف و موافق به دست می دهد. در این عرصه مسلماً دوستانی که در عرصه حضور داشتند، اطلاعات مشخص و نمونه وار بسیار دارند.

* * *

به سؤال پنجم: «به طور کلی چه نهادها و تشکیلات ادبی، و برای پیشبرد چه مقاصدی در این دوران بوجود آمد و تأثیر این نهادها بر تکامل یا وضع گیری ادبیات چگونه بوده؟» نمی توانم پاسخ بدهم.

* * *

در سؤال ششم گفته شده است که رابطه ادبیات ما در این دوران با جامعه و با فرهنگ مان چگونه بوده است؟

رابطه ادبیات با جامعه؟ رابطه ادبیات با فرهنگ؟

در مورد جامعه به نظر می رسد که ادبیات نقش متناقض تخریبی و تجهیزی داشته و من تصور می کنم نقش تجهیزی و ایجاد زمینه روحی برای مقاومت بیشتر چربنده است. ولی ادبیات تخریبی نیز به ویژه در نشریات بولواری کم نبود.

در مورد فرهنگ باید گفت نسل جوان ما - باز با تحریک عمال ساواک - وارد یک نبرد غلوآمیز «فرهنگ مرده» و «فرهنگ پویا» شد.

بدتر از همه باید اعتراف کرد که نقادان فرهنگ سنتی همه از کسانی نبودند که به علت عدم درک این فرهنگ، آنرا صاف و ساده رد می کردند. شاید در بخش عمده این اعتراضی بود علیه آکادمیسیم و سنت گرائی خشک دانشگاهی ادبای فراماسون زده ما. ولی نوزاد با آب چرکین یک جا به دور افکنده می شد. تردیدی نیست که فرهنگ سنتی ما، در مجموع دستاوردهای تمدن ماست. این پاسخ در صورتی است که مقصد سؤال کننده «فرهنگ تاریخی ایران» باشد و نه مؤسسات فرهنگی رژیم مانند مؤسسات آموزشی، هنری، علمی، اداری و غیره. والا در این زمینه باز چنتای اطلاع من تهی است و حق اظهار نظر ندارم.

* * *

سؤال شد که رابطه ادبیات ما در این دوران با خارج تحت چه عواملی بود و چه تأثیری بر ادبیات ما گذاشت و آیا می توان از تأثیر متقابل نام برد؟

اگر پاسخ به سؤال را از پایاننش آغاز کنیم باید بگوئیم که از تأثیر متقابل، حتی در حدود تأثیر ادبیات ترکیه امروز، در ادب جهان، نمی توان سخن گفت. گویا از این مرحله دوریم و یا آنهایی که میتوانستند تأثیر کنند (بویژه در برخی رشته های هنری) ایران را ترک گفته اند. تنها نام هدایت است که چارچوب ایرانی را شکانده است، آن هم بدون آن که تأثیری بگذارد. ولی از تأثیر ادبیات جهان (نظم و نثر) از راه ترجمه بر روی ادبیات معاصر ما باید با قوت سخن گفت. هرگز پدیده به این شدت نبوده است. ترجمه ها فراوان، خوب و در سطح بالا انجام گرفته است. باید از مترجمان، این «مرزداران فرهنگ» سپاسگزار بود. از آنجا که «بیزنس» انتشارات، مانند همه دیگر رشته ها گسترش یافت، کار ترجمه را نیز تا حدی تسهیل کرد. من کودکی خود را بیاد دارم که جز از راه فرانسه ای که در دبیرستان «فرانکو پرسیان» نسبتاً خوب اندوخته بودم، قادر نبودم کتابهای کلاسیک ادب جهان را بخوانم. ولی نوباوه فارسی زبان امروزی کارش در مقیاس با من به مراتب آسان تر است.

این تأثیر از راه ترجمه است. تأثیر از راه زبان آموزی و خواندن متون اصلی، و تماس های فرهنگی و مشترک در مجامع بین المللی نیست، فیلم و تئاتر و غیره نیز زیاد است. علی رغم تمایل رژیم، خصلت تمدن امروزی ما، این پدیده ها را تا حدی تحمیل کرد.

* * *

سؤال شد که ضرورت طرح موضوعاتی مانند مسأله تعهد و مسئولیت، کهنه و نو، شکل و محتوا، سنت گرایی، غرب زدگی و بازگشت به خویش (در برابر از خود بیگانه شدن) در بحث های نظری - ادبی چه بوده و دوران های طرح کدام است؟

در این سؤال یک دنیا مطلب است که برخی از آن ها به اطلاعات فاکتوگرافیک نیازمند است. به نظر من طرح بسیاری از این مطالب در تمدن معاصر ما سابقه طولانی دارد (مانند سن

گرائی و غرب زدگی). برخی مانند کهنه و نو و شکل و محتوا حدآقل پنجاه سال اخیر به میان آمده است. مسأله تعهد و مسئولیت هنرمند را نیز جنبش انقلابی در شهریور ۱۳۲۰ به میان کشید و بار دیگر پس از دوران غلبه یأس، در سال های چهل (بعد از کودتا) مطرح شد. هر نسلی تصویری می کند که این مطالب متعلق به دوران او است، ولی به قول فرانسوی ها، چیزی تو نیست، چیز آنکه فراموش شده است. مثلاً بحث درباره ضرورت انقلاب ادبی در شکل و مضمون در آغاز فعالیت شاعری نیما، او را براه نوپردازی افکند. درباره همه این ها می توان با مراعات اسلوب تاریخی و منطقی، رسالات یا حتی کتبی پرداخت.

پدیده بازگشت به خود در برابر غرب زدگی، از جهت قوت طرح خود، در دوران ما به میان آمده است. نظایر این پدیده ها را ما در روسیه، چین، هند، و بین اعراب هم می بینیم زیرا نوعی قانونمندی در این کار است. باری، خود را در این اقیانوس نمی افکنم و به این سخنان اشاره وار اکتفا می ورزم.

* * *

سؤال شده است که تأثیر جریان های ایدئولوژیک در این دوران در ادب ما تا چه حد و چگونه است و این ایده ثلویزی ها کدامند؟

در دوران دوازده ساله اول دو جریان عمده ایده ثلویژیک که چهره معینی داشت معارف اسلامی و عقاید مارکسیستی بود ولی پس از کودتا نوعی آگزیستانسیالیسم عامیانه، فلسفه پوچی زندگی و خودکشی، همراه با انکارگرائی تف آلود روشنفکرانه (البته همه اش در حرف) در ادب ما رخنه یافت. «کارگردانان مدرنیسم» در غرب این تزریقات و القآت را آگاهانه انجام می دادند. بخش هایی از ساواک و وزارت فرهنگ مروج و مشوق آن بود. با این حال اسلام انقلابی و مارکسیسم کماکان چهره های نظری عمده باقی ماندند.

* * *

به سؤال دهم درباره کدام آثار؟ و کدام نویسندگان؟ صاف و ساده می ترسم پاسخ بدهم مبادا در آن، علی رغم خودم، ذهنیت، بی انصافی و نادانی و بی خبری من راه یابد. بعلاوه در دیگر نوشته ها و گفته های خود که در همین فصلنامه چاپ شده، چیزهایی در این زمینه گفته ام و بیش از آن معذورم. تنها باید عرض کنم: اکنون دوران دوراهی بزرگی در جامعه ماست. برخی از هنرمندان با ارزش ما از درک شرایط روز عاجز مانده اند. به خاطر این عجز سیاسی نمی توان آنها را از هنرمند بودن خلع کرد! امید است افق های روشن تر و زمانه های گویاتری برسد. باید صبور بود. امید است انقلاب بزرگ ما در هیچ دره ضدانقلابی نفلطد و در هیچ مرداب مسخ فرو نرود و محیط را برای شکوفائی دانش و هنر بگشاید و گفتگو (دیالوگ) را ممکن سازد. آری، باید صبور بود.

* * *

از نقش نقد ادبی سؤال شده است. در واقع این دوران، دوران زایش و بالش نقد هنری و

از آن جمله ادبی است. هنگامی که من، جوانی در سن ۲۶ سال، در نخستین کنگره نویسندگان، به عنوان یکی از سه گزارش دهنده، راجع به نقد صحبت کردم، زمینه بررسی در فارسی به کلی تهی بود و لذا بانو فاطمه سیّاح در پایان گزارش من، از این که «جوانی اروپا ندیده» توانسته است در این مسایل سخن گوید، ابراز تعجب کرد. ولی در دوران مورد بحث نقاد حرفه ای پدید شد. نقد علمی شکل گرفت. البته رخنه ذهنیت، جنجال گرائی و دسته بندی در نقد این دوران زیاد است. نقد تا حدود زیادی فاقد محورهای قرص و قایم داوری، اسلوب جا افتاده و سمت روشن است. به همین جهت من در همان ایام کوشش کردم، با امضاء دیگران، برخی توقعات خود را به گوش دوستان هم قلم برسانم. در واقع کسانی به علل مختلف به میدان آمدند و تا حدی مسیر عوض شد و نقد به دنبال قبول اصل تعهد رفت. بهرجهت دوران دوران رشد نقد ادبی است. در این واقعیت تردید نیست.

* * *

سؤال دوازدهم معطوف تعیین مقام تاریخی روند ادبی در دوران اخیر نسبت به کل تاریخ ادبی ایران است. پاسخ کوتاه من آنست که هم تمدن و هم در جزء آن ادبیات ما از سده گذشته، در آخرین تحلیل، پای در جاده اعتلای گذاشته و در کار خاتمه دادن به انحطاط و رکود دیرینه خود است. این روندی است شتابگیر. علی رغم ذهنیات رژیم سرنگون شده، وی نمی توانست مانع این روند شود، بلکه کوشید تا از آن سود جوید.

ما هنوز فردوسی و سعدی و حافظ این عصر را پدید نیاورده ایم. حتی از سطح مثلاً یونان امروز دوریم. ولی اگر راهگشائی جامعه ادامه یابد (که من بدان امیدوارم) در نیمه اول قرن ۲۱، واپس ماندگی دیرینه را جبران خواهیم کرد. این در کل پدیده است. والا از این یا آن شعر، از این یا آن داستان و ناول، که در سطح جهانی است می توان سخن گفت.

* * *

به سؤال های ۱۳ و ۱۴ که به نظرم مضمون نزدیک دارد یک جا کوتاه پاسخ می دهم. این مسلّم است که توارث ادبی ما را و ما می دارد که عناصر مثبت و زاینده را در کار خود ادامه دهیم (که می دهیم). و اما درباره مسیر آتی ادب ما یکی آنست که من پیش بینی کنم که چه خواهد شد، یکی آنست که من آرزوی خود را بگویم.

چون پیش بینی سرنوشت انقلاب ما دشوار است، پیش بینی مسیر ادب که امر تبعی است دشوار است. و اما آرزوی من پیروزی کامل انقلاب خلق و خدمت هنر و ادب که تعالی معنوی جامعه است، نه به معنای مبتذل، شعاروار آن، بلکه به معنای جدی و هنری آن. مردمی شدن هنر به معنای مبتذل شدن آن نیست والا فردوسی و حافظ محبوب ترین و معروف ترین شعرای ما نمی بودند.

از فصلنامه و از پرسنده ارجمند عذر می خواهم که به توضیح واضحات پرداختم. از کوزه همان برون تراود که در اوست. (شهریور ۱۳۶۰)

جاویدان

رفیق فقید توده ای
گودرز بیدلی

شنیدم عاشقی هم رفت
شنیدم عاشقی با شهیدان شد
گران ره توشه را برداشت
روان با کاروان جاودانکاران
سوی راه عزیزان شد.

خوشا او را، خوشا یادش
خوشا بر مام کوزادش
خوشا بر نام و بنیادش
بدا بر کهنه آیینان
بدا بر آن کهن کینان
عزیزان -

عاشقی بار دگر، در زرمگاه نیکی و زشتی
بمیدان نبرد اهرمن ها، اهورایان
بجنگی آرمانی، باز در میدان -
ستان افتاد.

فتاد آن مرد -

آن آزاده -

آن آزاد

سلاحش را بیائید ای عزیزان باز برداریم
فتاده بر سر بر خاک نگذاریم
که تا فرجام کار مردم ایران
مبادا لحظه ای، مانند تهی، میدان
روان عاشقش با ماست
صدایش از ورای جبهه می آید
هنوزم با تو می خواند
لبانش با لبان تو، به یک آهنگ
سرود رزم می خواند
و خون گرم جوشانش -
روان تا موی رگهای جوانان،
وزه را، بار دیگر -
با تو دارد می کند، آغاز.

تأملی پیرامون مقوله تأثیرهای متقابل فکری و فرهنگی

و نمودهایی از آن در انقلاب مشروطه ایران

م.ع. رادمان

اصلی است همگان شناخته که تاریخ سیر، انتقال، تأثیر متقابل اندیشه ها، فرهنگ ها به مقیاس طول تاریخ روابط آدمیان در سیاره زمین، قدمت دارد؛ و دیرینگی سد آغاز این تاریخ را می توان تا دورانی از زندگی آدمی متقدم دانست که او سخن گفتن، نیز شناخت و دریافت خویشتن و پیرامون را آغاز می کند. درباره این قدمت، خالی از فایده نیست که در تعلیل و تاویل اسطوره ای تورات - که از قدیم ترین اسناد مذهبی در خور توجه است - تأملی کنیم. در باب یازدهم «سفر پیدایش» چنین آمده است: «...در آن هنگام، همه به یک زبانی سخن می گفتند و کلمات یکسان به کار می بردند. چون مردمانی از مشرق حرکت کردند دره ای پهناور در بین النهرین سفلا یافتند و در آن سکنی گزیدند... آنان به یکدیگر گفتند: بیایید خشت به قالب زنیم و در کوره اش بپزیم... و گفتند: بیایید شهری بنا کنیم با برجی که سر به آسمان ساید...» به نوشته تورات، خداوند از این تفاهم و همداستانی مردمان و هم زبانیان، و نیز از بنای برج ناخرسند گشت و با خود گفت: «...نازل شویم تا بی نظمی در زبان ایشان پدید آوریم و مانع آن شویم که آنان زبان یکدیگر را بفهمند...» به نوشته همین کتاب، خدا چنین می کند: مردمان را در سراسر زمین پراکنده می سازد و بنابراین آنان بنای شهر را متوقف می سازند و بدین سبب است که این شهر بابل نامیده می شود که به زبان عبری معنی آن «بی نظمی و اختلال پدید آوردن است»^۱.

قرآن انگیزه خداوند را از پراکنده ساختن مردمان - به صورت قبیله های بزرگ و طایفه ها - برانگیختن آنان به «همشناسی» اعلام می کند («جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...»^۲، آیه ۱۳، سوره حجرات).

این دو تعبیر از دو اندیشه مذهبی سامی - صرف نظر از ناهمسانی آن ها و نیز چگونگی

برخورد ما با آن - بیانگر اهمیت «تفاهم» و «همشناسی» در راستای سیر اندیشه و فرهنگ و تأثیرهای متقابل آن است.

کیش زرتشتی، که در تبلیغ و تعلیم اصل سه بُخت (پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک) قصد ایجاد حسن رابطه و اثر بخشی نیک میان مردمان دارد خود به خود راه گشای تأثیر متقابل فرهنگ‌ها در راستای «همشناسی» و دهش و پذیرش متقابل می‌تواند باشد.

فراخوان هم‌زمانی که به روایت یاد شده، نیاکان انسانی امروزین به نام خود و به تعبیر «بیابید خشت به قالب زنیم، و در گوره اش بیزیم!... بیابید شهری بنا کنیم!...» ثبت کرده اند، سر آغاز انتقال اندیشه و تأثیر متقابل فرهنگی میان آدمیان در سیاره زمین است. اگر این سیر، انتقال و تأثیر، فارغ از اندیشه‌ها و انگیزه‌های منفی و افراطی «بهره‌گیری از تأثیر فکری و فرهنگی، برای دست‌یابی به پاره‌ای مقاصد سودجویانه»، از سوی و توصیف عوام فریبانه هر تأثیر فرهنگی و فکری به عنوان «تهاجم» به منظور نگاه داشت جامعه و مردم در مواضع و شرایط قهقرایی، از طرف دیگر، همچنان به سوی کمال راه می‌جست و می‌پویید، پیداست که می‌توانست بشریت را بر پایگاهی در خور او، و برتر از این، برکشاند و نشاند.

بنابر آنچه گفته شد، تاریخ دلبستگی و همداستانی جوامع و افراد انسانی برای اثر بخشی و اثر پذیری - یا دهش و دریافت - فرهنگی و فکری بسی دیرینه تر از زمانی است که اروپاییان، خود ستایانه می‌پنداشتند که دریای «اژه»^۲ گاهواره فرهنگ، اندیشه و مدنیت جهان بوده است.

سهم تمدن‌های باستانی آسیایی در این تأیید متقابل، برخوردار از تقدّم و دیرینگی انکار ناپذیر است. اگر چه نخستین تماس‌های معنوی اروپا و آسیا در دوران واسکودوگاما^۳ - در اواخر سده شانزدهم - آغاز شد، لیکن تاریخ نفوذ آسیا در ملت‌های غربی، که مستقیماً به تجارت با شرق ابراز تمایل می‌کردند، قدیم تر است. حتی پیش از آنکه نخستین کشتی‌های اروپا به سواحل چین و هند برسند ململ هند، ابریشم و ظروف چینی چین به اروپا واصل شده بود. بر اثر تماس بحری مستقیم، این نفوذ در زمینه 'مادی حیطه انتشار و اشمالی وسیع یافت. پارچه‌های ابریشمی و ملبله دوزی، ظروف چینی، رنگ و روغن چینی، مبل و اثاثیه، بافته‌های تزئینی دیواری، تزیینات به سبک روکوکو^۴ (تقلید از صخره‌ها و سنگ‌های طبیعی در آثار هنری و تزیینات)، که نخست فرانسه و سپس، به وسیله این کشور، سراسر قاره اروپا را عرصه و قلمرو نفوذ خود ساخت، نیمه نخست سده هجدهم را به عنوان «عصر چین» مشخص کرد.^۵

باغ‌های چین نیز نفوذ و تأثیری مداوم در ذوق و سلیقه اروپایی به جای گذاشتند. تقلید از باغ‌های چین از زمانی اهمیت یافت که سر ویلیام چمبرز^۶ به سال ۱۷۵۹ در کی‌یو^۷ (در لندن) چنین باغی را احداث کرد.^۸

استادان هنر نقاشی اروپا با هنر چینی آشنا بودند و آزادانه از فنون شرقی این هنر الهام می‌پذیرفتند. نفوذ و محبوبیت دائم‌التزاید منسوجات هندی، ایرانی و چینی در انگلستان تا

بدانجا رسید که صاحبان صنایع این کشور را بیمناک ساخت، تا به حدی که ملکه آن^{۱۰} نیز مانند جرج یکم، کاربرد چلوار، ابریشم و سایر پارچه های هندی، ایرانی و چینی را ممنوع اعلام کرد و تنها نتیجه اتخاذ این تدبیر آن بود که قاچاق این محصولات رواج یافت. منشأ اعتیاد غربیان به آشامیدن چایی نیز چین و هند است.

یکی از موارد مسلم و شگفت تأثیر رسوم شرق در انگلستان سده هجدهم، تممیم و ترویج موضوعات آسیایی در نمایشنامه های انگلیسی بود. در این قرن، در انگلستان ۱۳۶ نمایشنامه با موضوعات شرقی - اعم از هندی، ایرانی و چینی - نشر یافته یا روی صحنه آمده است. موضوعات ایرانی، شایان تذکار بسیار است. صحنه های شرقی در نمایش ها جاذبه خاصی داشتند.^{۱۱}

مقارن این زمان، تأثیر های شرق در اندیشه اروپاییان نیز در خور تأمل و بررسی است. لایب نیتز^{۱۲} سیاست و اخلاق چینی را می ستود. ولتر^{۱۳} جنبش طرفداری از چین را رهبری می کرد. وی در اثر خویش به نام «بررسی پیرامون آداب و روح ملت ها»،^{۱۴} که به سال ۱۷۵۶ نوشت، اعلام کرد که «چین، جهان اخلاقی و طبیعی جدیدی را برای فلاسفه مکشوف ساخته است». دیدرو^{۱۵}، هل وه سیوس^{۱۶} و فلاسفه آنسیکلوپدیست^{۱۷} دیگر نیز ظاهراً مانند ولتر تحت تأثیر تمدن و فرهنگ چین بودند.^{۱۸}

نفوذ چین در اقتصاد دانان فیزیوکرات^{۱۹} شاید بسیار منطقی و محققاً طولانی بود. کینه (فرانسوا)،^{۲۰} بنیان گذار و مهم ترین متفکر این مکتب اساساً از منبع چینی الهام گرفت و معروف است که کتاب «جدول اقتصادی»^{۲۱} (سال ۱۷۵۸) وی ترجمه ای ماهرانه از منبع چینی بود که به فو هی^{۲۲} منتسب است.^{۲۳}

حال آنکه برخی اروپاییان، قبلاً، غافل از این تأثیرات، مدعی بودند که دریای اژه گاهواره تمدن جهانی بوده است، و بسیاری از آنان مجذوبانه اعتقاد داشتند که «تفوق غرب» «علت بیولوژیک و آسمانی» دارد! آنچه در اینجا بالأخص درخور تصریح و تأکید می نماید این است که نویسندگان اروپایی نیز فراموش کرده اند که حتی از سال ۱۸۶۰ تا ۱۹۴۸، آسیا فقط از اروپا نستانده بلکه سخاوتمندانه در رشد تمدن غرب مشارکت داشته است. با آنکه نفوذ و تأثیر ترجمه کتاب های مقدس شرقی - مخصوصاً بهاگودا گیتا^{۲۴} و اوپنیشاداه^{۲۵} و کتاب های بودایی - که بعداً به اهتمام Pali Text Society تکمیل یافت - زمینه را برای نفوذ و تأثیر عظیمی که ودانتا،^{۲۶} و به طور کلی اندیشه های شرقی، در ادوار بعد، در افکار جمعی از روشنفکران اروپا به جای گذاشت، مساعد و مهیا ساخت. لیکن، حتی در نیمه دوم سده نوزدهم نفوذ اندیشه های ودانتایی هندو در آثار اندیشمندان معروفی مانند امرسن^{۲۷} (فیلسوف، روزنامه نگار و شاعر آمریکایی) و ثورو^{۲۸} (فیلسوف آمریکایی، پیرو امرسن و مکتب وی) مشهود افتاد.

در پایان سده هجدهم بود که چشم اروپا، بر اثر آشنایی با ادبیات سنسکریت، توان

مشاهده و درک غیر متعصبانه فرایند تمدن و فرهنگ بشری را یافت. تحقیقات زبان شناسی، که از بررسی سنسکریت پدید آمد، زمینه‌هایی وسیع در قلمرو معرفت ایجاد کرد و این خود، نتایج روان شناسی عظیمی داشت. کشف این حقیقت که زبان‌های سنسکریت، فارسی، یونانی و لاتین منشأ مشترکی دارند و نژاد آریایی واجد سنت مشترکی است، در سده نوزدهم اندیشه‌های اجتماعی را در مقیاسی وسیع تحت تأثیر قرار داد. اگرچه این نظریه بعداً به وسیله مدافعان مکتب نژادپرستی^{۳۱} به عنوان آلت دست و مستسکی در راه نابردی‌های خونین و وحشیانه به کار رفت لیکن اهمیت آن همچنان غیر قابل بحث است.^{۳۰}

سده نوزدهم را می‌توان تاریخ دقیق آغاز نفوذ و تأثیر عمیق تمدن و فرهنگ ایرانی در غرب دانست. در این تاریخ، آثار فارابی، ابن سینا و عزالی، دانشمندان ایرانی، به وسیله مترجمان اروپایی به زبان‌های مختلف برگردانده شد. آلبرتوس مگنوس^{۳۱} یکی از این مترجمان اروپایی (متولد سال ۱۱۹۳ میلادی) بود. ارمگان،^{۳۲} از دانشگاه «من پل»^{۳۳} فرانسه، در سال ۱۲۷۴ میلادی قسمت‌هایی از آثار ابن سینا را به زبان لاتین ترجمه کرد.

این تأثیر و نفوذ، بر پایه پژوهش‌هایی که محققان و مورخان مانند ویل دورانت^{۳۴} انجام داده‌اند، حتی از قدمتی دورتر برخوردار است. چنانکه قرابت قدیم الاستعمال‌ترین کلماتی مانند پدر، مادر، برادر و بسیاری دیگر در زبان فارسی و زبان‌های اروپایی، یا کاربرد (la) dounce در زبان فرانسوی برای گمرک، که از کلمه فارسی دیوان گرفته شده است، همچنین کاربرد کلمه دیوان (divan) فارسی به عنوان مرادف «نیمکت - در زبان‌های فرانسوی، روسی و انگلیسی - نمایانگر این قدمت رابطه فرهنگ و تمدن ایرانی با فرهنگ و تمدن غربی و تأثیر نفوذ انکارناپذیر نخستین در دومین است.

در این عرصه اثر بخشی و اثر پذیری، اندک نیست شمار شاعران و نویسندگانی از غرب، مانند گوته^{۳۵} و پوشکین،^{۳۶} که از اندیشه و ذوق شاعرانی مانند فردوسی، حافظ، خیام و دیگران الهام پذیرفته‌اند.

در فرایند این نفوذ و تأثیر متقابل فرهنگی، پیداست که سهم ملت‌های غربی نیز مهم و در خور تذکار و تأمل است. حتی پیش از تأسیس کمپانی هند شرقی انگلیس، روابط دیپلماتی و تجاری میان دربارهای ایران و اروپا، خود عاملی مؤثر برای انتقال، نفوذ و تأثیرهای متقابل فرهنگی بوده است. لیکن، از دوران فتحعلی شاه قاجار زمینه‌های اقتصادی و سیاسی جدیدتر و مشخص‌تری برای این تأثیر و نفوذ پدید می‌آید. اعزاز محصلان ایرانی برای آشنایی با دست‌آوردها و تجارب علمی و صنعتی اروپا، از آغاز دوران قاجاریه به ارتباط فرهنگی ایران با غرب اهمیت و گسترش بیشتر می‌بخشید.

عبّاس میرزا، نایب السلطنه فتحعلی شاه، در دوران حکومت خود در آذربایجان به آشنا کردن ایرانیان با تمدن جدید و امور لشکری اروپا اهتمام ورزید. وی علاوه بر اصلاح نظام جدید، به یاری اروپاییان به توپ ریزی، قلعه سازی و ایجاد کارخانه‌هایی برای یافت ماهوت

و ساخت باروت در شهر تبریز اقدام نمود. عباس میرزا همچنین مطبعه هایی برای طبع کتاب در تبریز و خوی ایجاد کرد و عده ای محصل به لندن، و کارگر به روسیه فرستاد. وی نخستین کسی است که چاپ سربی را در ایران معمول ساخت. و پیداست که مشوق وی در این اصلاحات، وطن دوستان و رجال کاردان و نیک نامی مانند محمد خان امیر نظام - مرتبی میرزا تقی خان امیر کبیر - و میرزا بزرگ، قائم مقام اول، و پسر او میرزا ابوالقاسم قائم مقام، و نیز محمد صادق همای مروزی، وقایع نگار و دیگران بوده اند.

دوران میرزا تقی خان امیر کبیر مرحله ای حساس و مؤثر در اصلاحات فرهنگی و اداری سبک غربی در ایران است. از مهمترین کارهای اصلاحی او برای تربیت و بیدار کردن مردم، گذشته از اعزام عده ای محصل به اروپا و استخدام معلمان و استادان اروپایی، نشر روزنامه، ترجمه کتاب ها و طرح تأسیس مدرسه ای عالی به نام دارالفنون برای تدریس طب و فنون نظامی و زبان های خارجی بود، که اندکی پس از عزل وی افتتاح یافت (به سال ۱۲۶۸ هـ. ق.). لازم به تصریح است که امیر کبیر برای تأسیس دارالفنون دستور احداث مدرسه ای مناسب این کار صادر کرده و از اتریش عده ای معلم و مستشار خواسته بود. شمار نخستین محصلان اعزامی - با لباس مخصوص - یک صد تن بود که برای تحصیل در فنون نظامی، مهندسی، طب و زبان های خارجی به اتریش رفتند.

دومین مرد اصلاح گرای (رفورماتور) ایران میرزا حسن خان مشیرالدوله (ملقب به سپهسالار) بود که در صدد برآمد اصلاحات امیر کبیر را دنبال کند. وی در سال ۱۲۹۰ هـ. ق. ناصرالدین شاه را، برای آنکه با پیشرفت های کشورهای غربی آشنا کند، با وجود مخالفت روحانیون واپسگرا به اروپا برد. سومین دولتمردی که در راه آشنایی ایران با فرهنگ و تمدن غرب کوشید میرزا علی خان امین الملک بود که بعدها امین الدوله لقب یافت.

پس از تأسیس دارالفنون و اعزام دو سه دوره محصل به اروپا و دیدارهای دولتمردان و بازرگانان ایرانی از اروپا و هند، پای علوم پیشرفته تا حدودی به ایران باز شد و ترجمه و تألیف کتاب هایی در هیئت، جغرافی، علوم طبیعی و پزشکی، و فنون نظامی آغاز گشت. در این راه، اعتضادالسلطنه، معتمدالدوله فرهاد میرزا، مدیران مدرسه دارالفنون و وزارت انطباعات و دارالترجمه، و نیز جمعی از ارامنه که به زبان فارسی و زبان های بیگانه آشنا بودند راهنمای مردم دیگر شدند.

یکی از مهمترین اصلاحات فرهنگی به سبک اروپایی در دوران قاجاریه، احداث مدرسه یا دبستان است که بنیان گذار آن میرزا حسن رشیدی است. او در جوانی از تبریز به بیروت رفت و در آنجا مدرسه ها را دید و شیوه آموزگاری را آموخت، و چون به تبریز بازگشت بر آن شد که مدرسه ای به شیوه آن ها بنیاد نهد. واپسگرایان مذهبی، میرزا حسن را ناگزیر از ترک تبریز کردند. وی به فققاز و سپس به مصر رفت و در آنجا بماند. هنگامی که امین الدوله والی آذربایجان شد رشیدی را تلگرافی به تبریز خواست و به دست او دوباره مدرسه ای در محله

ششگلان تبریز دایر کرد. هنگامی که امین الدوله برای تصدی مقام صدارت به تهران رفت (۱۳۱۴ ه. ق.) میرزا حسن رشدیّه را نیز با خود برد تا در پایتخت ایران نیز مدرسه ای نوین احداث کند. وی به سال ۱۳۱۵ ه. ق. این مدرسه را ایجاد کرد. میرزا حسن رشدیّه روزنامه ای نیز به نام «طهران» در پایتخت انتشار داد که نخستین شماره آن در ماه های آغازین ۱۳۲۶ ه. ق. منتشر شد.

طبیعتاً و جبراً این کوشش ها و اصلاحات فرهنگی و مدنی نمی توانست به همین حدود، محدود و مقصور بماند، بنابراین، و ضرورتاً می بایست دامنه موج های آن به عرصه های اجتماعی ایران نیز کشانده شود.

مقارن این احوال، دو جریان فکری و فرهنگی از غرب و شمال ایران تأثیر در فرایند تحولات اجتماعی ایران را آغاز کرد که عبارت بود از اندیشه های بورژوازی - لیبرال غرب اروپا، از یک سو، و افکار انقلابی ملهم از سوسیال دموکراسی، از طرف دیگر، که خاستگاه آن در آن هنگام روسیه و قفقاز بود.

تأثیرهای فکری و فرهنگی اخیر، آنچه از روسیه و قفقاز سر چشمه می گرفت، در خیزش جنبش مشروطه و تثبیت استحکام و پایداری آن تا مرحله پیروزی بر استبداد، عاملی تعیین کننده بود. اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده و عبدالرحیم طالبوف تبریزی و نویسندگان روزنامه هایی مانند ملا نصرالدین - به مدیریت جلیل محمد قلی زاده - بدین جنبه و نمود تأثیر فرهنگی اجتماعی در قالب انقلاب مشروطه ایران رنگ و غنایی مردمی می بخشید. اهمیت و ژرفای تأثیر روزنامه «ملا نصرالدین» جلیل محمد قلی زاده، که وی و تنی چند از قفقازیان و ایرانیان آن را می نوشتند و شاعری مانند میرزا علی اکبر صابر شیروانی شعرهای طنز آمیز و انتقادی شیوا و مؤثر آن را می سرود، به حدی بود که استبداد را هراسان می ساخت. به نوشته احمد کسروی تبریزی در کتاب «تاریخ مشروطه»:

... به ویژه ملا نصرالدین که چون با زبان شوخی و با ترکی بسیار ساده ای نوشته می شد و نگاره ها (کاریکاتورها) می داشت، (مردم) آن در بیشتر می خواندند. در ماه های نخست جنبش، محمد علی میرزا از پراکنده شدن آن در میان مردم جلو گرفت و در پستخانه نگه می داشتند. ولی آزادی خواهان آزدگی نمودند و از انجمن درخواستند که جلوگیری را بردارد و انجمن با تلگراف از دارالتوری آزاد گردانیدن آن را خواست. این همان داستان است که (عبدالرحیم) طالبوف (تبریزی) در نامه (ای) می آورد و آزدگی می نماید....

جریان بورژوازی - لیبرال، که پیش آهنگان و نمایندگان فکری آن کسانی مانند میرزا ملک خان ناظم الدوله و بسیاری از دولتمردان، بازاریان، روشنفکران و روحانیون مشروطه خواه تهران بودند، در حد و مسیری به اعمال تأثیر می کوشید که طبیعتاً و لزوماً نمی توانست و نمی بایست دموکراسی و آزادی مطلوب مردم را به سوی قاطعیت و تحقق - حتی نسبی - رهنمون شود. احمد کسروی درباره روزنامه های ناشر افکار این بخش فکری انقلاب مشروطه ایران می نویسد:

... بیشتر روزنامه های تهران این آک^{۳۷} را هم می داشت که به سهش^{۳۸} توده، نزدیک نمی آمد و با شوری که برخاسته بود، همراهی نمی توانست. توده ای به نام مشروطه خواهی و قانون طلبی به تکان آمده، دل ها پر از سهش و آرزو گردیده، و از آن سوی هر چند روز یک بار داستان کشمان دهنده دیگری رخ می دهد. کنون یک روزنامه می باید شیوه آموزشی پیش گیرد و... اندیشه ها را پیش برد، و با یاری درجوش و سهش مردم همبازی^{۳۹} و در شادی ها شادی و در دلتنگی ها دلتنگی نشان دهد. آن روزنامه ها هیچ یکی از این ها را نمی توانستند، و چون خواستشان بیش از همه خود نمایی بود جز به نوشته های خشکی، از فلسفه و عرفان و حدیث، نمی پرداختند. شعر که کالای ایران است اینان، باری، با شعر های ساده و آسانی در جوش و سهش با مردم همراهی نمی کردند. گاهی اگر شعر هایی سروده می شد... بیش از همه به درستی قافیه و یا به فزونی «جناس» و «ترصیع» کوشیده می شد. آن شعرهای ترکی عامیانه ملا نصرالدین... که ما نمونه هایی از آن ها را آوردیم، در تهران آن نیز دیده نمی شد....

در اینجا برای آنکه حق بزرگ مردی دیگر ادا شود، که سخنگوی توده مردم و اندیشه و احساس صادقانه آنان بود، به نقل قولی از کتاب «انقلاب مشروطه» درباره میرزا علی اکبر خان دهخدا، نویسنده مقاله هایی به عنوان «چرند و پرند»، حسن ختام می بخشیم:

اما صور اسرافیل، آن را میرزا قاسم خان تبریزی و میرزا جهانگیر خان شیرازی بنیاد نهادند و میرزا علی اکبر خان قزوینی (دهخدا) یکی از نویسندگان او بود.... در این روزنامه یک بخش شوخی آمیزی زیر عنوان «چرند و پرند» نوشته می شد که دهخدا آن را می نوشت و از این روزنامه یک بخش به ملا نصرالدین ماندگی پیدا می کرد. خوانندگان به این بخش بیشتر رو می آوردند و انگیزه رواج روزنامه بیش از همه، این بخش می بود....

در پایان، تصریح جنبه ای از تفاوت و تمایز که همیشه - تا امروز - میان این دو گونه تأثیر فرهنگی و فکری غربی، که بورژوازی - لیبرالی آن مستقیماً از غرب، و سوسیال دموکراتیک (و نیز سوسیالیستی) آن از شمال - از طریق روسیه - در فرایند تحولات فرهنگی و اجتماعی ایران تأثیر به جای گذاشته، وجود داشته است، ضرور می نماید. تجارب تاریخی روابط غرب با ایران - و نیز با بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین - گواه بارز آن است که نفوذ فرهنگی و فکری غربی در سرزمین های مورد نظر، غالباً - اگر نخواهیم بگوییم همیشه - از ملاحظات و محاسبات اقتصادی، تجاری و «اوتیلیتاریستی»، و از توقعات سیاسی توسعه طلبانه در جهت تحمیل شیوه فکر و زیست خاص و نقض حاکمیت های ملی به منظور تأمین، تضمین و تثبیت منافع اقتصادی پایه و مایه گرفته است. حال آنکه، جنبه دیگر و متفاوت این تأثیر و نفوذ که انگیزه، نشان و صبغه سوسیال دموکراتیک - و سوسیالیستی، در دوران معاصر - داشته است و دارد، زندگی آرمانی آدمی و همه اقوام و ملت ها را در راستای پویه برای دست یابی به آرمان های عدالت، برابری حقوق اجتماعی و تحقق اندیشه های انواع ستم ها، تبعیض ها و تمایزهای طبقاتی، جنسی و نژادی مطمح نظر دارد. آنچه که تحقق و تعینش در جهان، در گروی آن است که به ابر قدرت سرمایه و زور و نیرنگ امکان داده نشود که بدین سان مطلق العنان، سرنوشت جهان را به سود خود رقم زند و شیوه تفکر و زیست دلخواه خود را به جهانیان تحمیل کند.

توضیح ها، نام ها و واژگان مربوط به متن:

- ۱- باب یازدهم، زیر عنوان «برج بابل» La tour de Babel (از «سفر پیدایش» Genèse)، صفحه ۱۴، «کتاب مقدس»، La Bible، متن فرانسوی برگردانده شده از یونانی، چاپ فرانسه، سال ۱۹۸۳.
- ۲- «گردانیدیم شما را قبیله های بزرگ و طایفه هایی تا یکدیگر را بشناسید...»
- ۳- Ègèe (دریا)، بخشی از مدیترانه، میان یونان و ترکیه.
- ۴- Vasco de Gama، دریانورد پرتغالی، (۱۴۶۹-۱۵۲۴).
- ۵- rococo
- ۶- رجوع شود به کتاب «آسیا و استیلاي باختر (غرب)، Asia and Western Dominance، تألیف «کاوآلام سادهاوا و بانیکار» Kavalam (Madhava Panikar)، ترجمه محمدعلی مهمید، بخش «تأثیرات شرق در اروپا»، صفحه ۵۲۱، چاپ فارسی: ۱۳۴۷، انتشارات روز.
- ۷- Sir William Chambers
- ۸- Kew
- ۹- «آسیا و استیلاي باختر»، صفحه ۵۲۷
- ۱۰- Anne، ملکه انگلستان و ایرلند، (۱۶۶۵-۱۷۱۴).
- ۱۱- «آسیا و استیلاي باختر»، صفحه ۵۳۳
- ۱۲- Leibniz (Gottfried Wilhelm)، (۱۶۴۶-۱۷۱۶).
- ۱۳- Voltaire (François Marie Aruet، dit)، (۱۶۹۴-۱۷۷۸).
- ۱۴- Essai sur les Moeurs et l'Esprit des Nations
- ۱۵- Diderot (Denis)، (۱۷۱۳-۱۷۸۴)
- ۱۶- Helvetius (Claude Adrien)، (۱۷۱۵-۱۷۷۱)
- ۱۷- Encyclopédistes: مؤلفان Encyclopédie
- ۱۸- «آسیا و استیلاي باختر»، صفحه ۵۳۷
- ۱۹- physiocrates
- ۲۰- Quesnay (François)، پزشک و اقتصاد دان فرانسوی (۱۶۹۴-۱۷۷۴).
- ۲۱- «Tableau économique»
- ۲۲- Fou Hi یا Fo Hi، حکمران افسانه ای که چینیان او را نخستین امپراتور و قانون گذار خویش در (تقریباً) ۳۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می دانند.
- ۲۳- «آسیا و استیلاي باختر»، صفحه ۵۳۸
- ۲۴- Bhagvad-gita، بخشی از «مهابهاراتا» (Mahabharata)، حماسه بزرگ هندوان به زبان سنسکرت (مشتمل بر ۱۸ کتاب)، که در آن «کرشنا» (Krishna) - خدای هندی - به «آرجونا» (Ardjuna) فلسفه ای عرفانی می آموزد.
- ۲۵- Upanishads: متون هندی منتسب به (تقریباً) ۶۵۰ سال پیش از میلاد، که به نظم و نثر به شکل گفت و گو (دیالوگ) میان آموزگار و شاگرد است.
- ۲۶- Vedanta: یکی از سیستم های ثابت فلسفه هندی و آیین فلسفی - مذهبی مبتنی بر آموزش «اوپنشاد» ها.
- ۲۷- Emerson (Ralph Waldo)، (۱۸۰۳-۱۸۸۲).
- ۲۸- Thoreau (Henry David)، (۱۸۱۷-۱۸۶۲).
- ۲۹- racisme
- ۳۰- «آسیا و استیلاي باختر»، صفحه ۵۴۰
- ۳۱- Albertus Magnus
- ۳۲- Armegand
- ۳۳- Montpellier
- ۳۴- Will Durant (مؤرخ آمریکایی)، در اثر «The Story of Civilization» به نام سودمندش
- ۳۵- Goethe (Johann Wolfgang von)، (۱۷۴۹-۱۸۳۲).
- ۳۶- Pouchkine (Alexandr Sergueievitch)، نویسنده و شاعر نامی روس (۱۷۹۹-۱۸۳۷).
- ۳۷- عیب.
- ۳۸- احسان.
- ۳۹- مشارکت.

مُعَضل زلزله خیزی ایران و درس های زلزله گیلان

۱. پایداریان

نکاتی درمورد مشکل پیش بینی زلزله

بیرونی ترین لایه از لایه های کره زمین (Lithosphere) پوسته ای است به ضخامت ۱۵۰ تا ۲۰۰ کیلومتر که از توده های نسبتاً سرد و شکننده سنگ ساخته شده. جوشش های ناشی از تبدلات حرارتی درون با بیرون زمین، این پوسته را به صورت پهنه ها یا صفحات ناهمگون از هم شکسته و آن ها را آهسته اما به طور پیوسته در راستاهای مختلف و درعین تماس با یکدیگر حرکت می دهد. این فرایند، تکتونیک صفحه ای (Plate Tectonic) نام گرفته است. به عنوان مثال، از دیدگاه تکتونیک صفحه ای، کوه های زاگرس ایران جای برخورد و تماس دو صفحه شناخته شده آسیا و عربستان هستند.

این دانش ویژه که در طول سی سال گذشته به دست آمده، بشر را در یافتن کان ها و منابع انرژی باری می دهد و او را از جایگاه و احتمال وقوع پدیده های آتش فشانی و زلزله آگاه می سازد. در واقع اگر کانون سطحی (Epicenter) زلزله هایی که فقط در ۲۰ سال گذشته به ثبت رسیده اند، و با جای آتش فشان های فعال را روی نقشه نشانه گذاری کنیم، فوراً مرز میان صفحات تکتونیک در سراسر دنیا آشکار می شود.

از دید نزدیک، این مرزها خطوط هندسی ساده نیستند، بلکه معمولاً نوار نسبتاً وسیعی از سنگ های گسلیده (گسل، شکستگی سنگها است که با جابجایی دوطرف این شکستگی نسبت به یکدیگر همراه باشد) و چین خورده اند که به کندی طی میلیون ها سال شکل یافته است. این جنبش کند اما مستمر، که انرژی آن از محل تبدلات حرارتی زمین تأمین می شود، عامل اصلی زمین لرزه است.

زمین شناسان اکنون توانسته اند میزان سالانه جابجایی اغلب صفحات تکتونیکی را در طول مرزهای آن ها تعیین کنند. اما از آنجا که این ارقام میانگین جنبش این صفحات در طول چندین میلیون سال را نشان می دهند، نمی توانند اطلاع دقیقی در مورد چگونگی میزان واقعی این حرکات در کوتاه مدت به دست دهند. در عمل، بسته به درجه درگیری مکانیکی سنگ های موجود در نوار بین دو صفحه، این جابجایی ها می توانند شکل حرکت یک نواخت (Creep)، و یا غیریک نواخت (Stick-Slip) داشته باشند که این دومی را مکانیسم زمین لرزه در پوسته شکننده زمین شناخته اند. مکانیسم لرزه هایی که کانون آنها در ژرفای زیر این پوسته است، هنوز روشن نیست. باید دانست که کانون (Focus) بیش از ۸۰ درصد زمین لرزه ها در ژرفای ۳ تا ۲۰ کیلومتری سطح زمین قرار دارد و لرزه هایی که در ژرفای بیشتر به وقوع می پیوندند، سطح زمین را خیلی تکان نمی دهند.

به طور خلاصه، در حرکت «غیریک نواخت» سنگ ها به هم قفل شده و تا حدی که قدرت بخش قفل شده اجازه می دهد، انرژی جنبشی در آن ها انبار می شود. زمین لرزه زمانی رخ می دهد که همه یا بخشی از این انرژی انبار شده، در یک جابجایی ناگهانی گسل، تخلیه می شود.

بنا بر تعریف زلزله شناسی، پیش بینی زلزله به سه دسته «درازمدت» (سال تا چندسال)، «میان مدت» (هفته تا یک سال)، و «کوتاه مدت» (روز تا یک هفته) تقسیم می شود. در حال حاضر، از این سه دسته فقط پیش بینی های درازمدت، آن هم در بعضی مناطق زلزله خیز مسکونی دنیا، در دست رس قرار دارند.

یکی از سؤال های کلیدی در مورد پیش بینی زلزله این است که زمان انبار شدن انرژی لازم برای تولید لرزه های بزرگ (بالای ۷ ریشتر) چقدر است؟ در پاسخ باید گفت که همه فاکتورها و عوامل مسأله هنوز روشن نشده اند. اما، تا آنجا که پژوهشگران نشان داده اند، درازای این مدت از گسل به گسل تفاوت می کند. به این ترتیب، بخش بزرگی از تلاش های منظم زلزله شناسان در قرن حاضر، روی گردآوری اطلاعات زمین شناسی و زمین - فیزیکی و سوابق زلزله خیزی ویژه هر ناحیه متمرکز بوده است. این اطلاعات را، که از جمله مشتمل بر زمان و جایگاه رخداد و قدرت هر لرزه است، نهایتاً به صورت منحنی های دوره تناوب لرزه ها (Frequency-Magnitude Curves) رسم می کنند که می توان بر مبنای آن ها دوره لرزه های با قدرت های مختلف را تعیین کرد. مثلاً، می توان نشان داد که برای یک ناحیه زلزله خیز که جا و نوع گسل آن به خوبی روشن است، لرزه ای به قدرت ۷/۵ یا ۸ ریشتر، به طور میانگین هر ۲۰۰ سال یکبار رخ می دهد. بنابراین، با بهره گیری از این روش و حساب احتمالات، پیش بینی های درازمدت در یک ناحیه ممکن است.

روش دیگری که برای پیش بینی زلزله به کار می رود تحلیل منطقه ای آثار زمین - فیزیکی، از جمله لرزه های کوچک نامحسوس (Microseismic Activity) و به ویژه لرزه هایی است که

گمان می رود پیش لرزه ها (Foreshocks) یا پیش درآمدهای یک زلزله بزرگ باشند. این روش، بر اساس این مشاهده استوار است که در بعضی حالات، گاه از چندسال پیش از رخداد یک زلزله مخرب، تعداد لرزه های کوچک به تدریج رو به افزایش می رود و به فاصله کوتاهی پیش از آن، چند لرزه محسوس اما خفیف نیز رخ می دهد. مشکل امروزی این روش، در تحلیل مؤثر اطلاعات گردآوری شده در مراحل واپسین است. بدین معنی که لرزه شناسان باید در نهایت بتوانند پیش لرزه را از لرزه اصلی (Main Shock) تمیز دهند.

در برخی حالات، آثار زمین-فیزیکی دیگری نیز پایه پای تحولات فوق الذکر رخ می دهند، که آن ها نیز باید مد نظر قرار گیرند و در جریان پیش بینی به حساب آورده شوند. از جمله این آثار فیزیکی (Precursors)، تغییر سطح آب های زیرزمینی، نشت گاز از سطح زمین و از چاه های آب، تغییر مقاومت الکتریکی سنگ ها در نزدیکی گسل زلزله خیز، تورم و کژی سطح زمین، و بر اساس تازه ترین یافته ها، تغییرات بسیار کوچک در میدان مغناطیسی زمین در نزدیکی محل زلزله خیز، را می توان نام برد. معمولاً این تغییرات، در فاصله زمانی بین چند دقیقه تا چند هفته پیش از وقوع لرزه اصلی رخ می دهند. ولی مشکل اینجا است که همه لرزه های بزرگ دارای چنین پیش درآمدهای فیزیکی نیستند.

برای کاربرد این روش، نخست به یک شبکه متراکم از سیستم های لرزه نگاری (Dense Seismic Array) و سایر دستگاه های اندازه گیری نیاز هست. آنگاه گروهی متخصص زمین شناس باید ویژگی های ناحیه مورد نظر را در درازمدت مورد مطالعه قرار دهند و اطلاعات گردآوری شده را در جهت پیش بینی زلزله تجزیه و تحلیل کنند.

با اینکه پیش بینی زلزله بر حساب احتمالات استوار است و گمان نمی رود پیش بینی های دقیق کوتاه مدت به سادگی و طی چند دهه آینده به طور وسیع در دست رس باشند، استفاده از روش های بالا در ژاپن، شوروی، چین و آمریکا تاکنون با موفقیت همراه بوده، و در این کشورها پژوهش برای دست یابی به پیش بینی های میان مدت و به ویژه کوتاه مدت که امکان به حداقل رساندن خسارت به اقتصاد محلی را به وجود می آورد، همچنان ادامه دارد. یک نمونه موفقیت آمیز پیش بینی کوتاه مدت، پیش بینی زلزله سال ۱۳۵۳ در ناحیه «هایسنگ» واقع در جمهوری خلق چین بود که به تحقیق، صدها هزار نفر را از مرگ حتمی نجات داد.

موفقیت این کشورها در امر پیش بینی زلزله به روشی نشان می دهد که هرچه تاریخچه و جزئیات زلزله های یک ناحیه دقیق تر سنجیده و ضبط شده باشد، و پروند تاریخی آن زمان درازتری را در بر بگیرد، پیش بینی حاصله پرمعنی تر و دقیق تر خواهد بود. به همین دلیل، برقراری نوساخته ترین شبکه های لرزه نگاری در نواحی زلزله خیز، از ضروریات حیاتی و اولیه هر کشور به شمار می رود.

از سوی دیگر، جمعیت رو به افزایش جهان و توسعه سریع شهرها باعث گسترش هرچه بیشتر مناطق مسکونی در نواحی زلزله خیز شده و این به نوبه خود امکان وقوع تلفات سنگین تر

جانی و مالی در اثر زلزله را به طور مستمر افزایش می دهد. از این رو، اغلب کشورهای زلزله خیز، هم زمان با تلاش های پژوهشی در جهت درک هرچه بهتر پدیده زلزله، سعی می کنند فن شهرسازی را در رابطه با آثار زمین لرزه بهبود بخشند و آسیب پذیری ساختمان های مسکونی را به اندازه ممکن کاهش دهند. در این زمینه پیشرفت های فوق العاده ای حاصل شده و رشته ای به نام «مهندسی زلزله» (Earthquake Engineering)، که یکی از شاخه های مهندسی راه و ساختمان است، در چند دهه اخیر در کشورهایی چون آمریکا و ژاپن بسیار پای گرفته است. تلفات نسبتاً ناچیز جانی (۶۳ نفر کشته و حدود ۳۰۰۰ تن زخمی) در زلزله ۷/۱ ریشتری سال ۱۳۶۸ ناحیه سانفرانسیسکو، در ایالت کالیفرنیا آمریکا، نتیجه مستقیم کاربرد اسلوب های نوین ساختمان سازی و ایمن سازی ساختمان های قدیمی در مقابل زلزله بود. تجربه نشان می دهد که وقوع زلزله مشابهی در نواحی شهرنشین یا روستایی ایران، می توانست تلفات و خساراتی به مراتب سنگین تر و دهشتناک تر به بار آورد. چنانکه زلزله قیر-کارزین در فروردین ۱۳۵۱ به قدرت ۶/۹ ریشتر، ۵۰۱۰ کشته؛ زلزله طبرس در شهریور ۱۳۵۹ به قدرت ۷/۳ ریشتر، ۱۸۳۲۰ کشته؛ و زلزله گیلان به قدرت ۷/۳ ریشتر، نزدیک به ۴۰۰۰۰ کشته برجای گذاشت.

معضل زلزله در ایران

ایران سرزمینی بسیار زلزله خیز است. دو رشته کوه های البرز و زاگرس، و همچنین کوه های حاشیه کویر لوت در سمت خاوری فلات ایران، همگی کانون های فعال زلزله اند و هرکدام به نحوی شناخته شده با سیستم تکتونیک صفحه ای این منطقه ارتباط دارند. بدین ترتیب، تمام شهرها و روستاهای ایران، در برد نزدیک امواج دست اول و سهمگین زلزله ای قرار دارند. شرح بعضی از زلزله های تاریخی ایران، به ویژه در نوشته های بعد از اسلام، در دفتر سرایندگان و سفرنامه نویسان متعدد، از جمله ناصرخسرو قبادیانی و قطران تبریزی، به طور دقیق ثبت شده است. دقت برخی از این اسناد به حدی است که زلزله شناسان غربی توانسته اند با استفاده از آن ها سیاهه ای (Earthquake Catalog) از زلزله های سرزمین ایران در ۱۴ سده گذشته تهیه و تنظیم کنند.

وقتی کشوری نظیر آمریکا که تاریخ مدون زیادی ندارد، برای تشکیل سیاهه ای از زلزله های تاریخی خود و سایر مناطق زلزله خیز دنیا، با صرف میلیون ها دلار از دانش دیرین لرزه شناسی (Paleoseismology) کمک می گیرد، اهمیت ایجاد امکانات لازم برای پیش بینی زلزله در کشوری چون ایران بیش از پیش روشن می شود. اما متأسفانه باید گفت که رژیم های حاکم بر ایران برای این مسأله حیاتی، که به طور مستقیم با امنیت جانی و اقتصادی مردم ایران ارتباط پیدا می کند، اهمیت لازم را قائل نشده اند. عواقب این عدم توجه را ما سال گذشته در تلفات سنگین ناشی از زلزله گیلان مشاهده کردیم.

ثبت زلزله های ایران بر دستگاه های لرزه نگار، تا قبل از سال ۱۳۳۷ که لرزه نگار مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران به کار افتاد، در کشورهای مجاور یا دورتر صورت می گرفت. از این سال به بعد، شبکه لرزه نگاری کشور تحت نظارت سازمان ملل متحد و برخی کشورهای غربی، به تدریج بهتر شد. چنانکه تا پایان دوره پهلوی ۶ مرکز استان، به اضافه شهرهای سفید رود و ساوه، که در نواحی فوق العاده لرزه خیز قرار دارند، دارای شبکه های سبک لرزه نگاری شدند و شهرهای مشهد، شیراز و تبریز به شبکه استاندارد لرزه نگاری جهانی (Worldwide Standard Seismic Network) پیوند یافتند.

علاوه بر این، به منظور انجام مطالعات مقدماتی برای ساختمان نیروگاه های اتمی در جنوب و شمال کشور، سازمان انرژی اتمی وقت، چند شبکه لرزه نگاری موقت در بعضی استان ها دایر کرد که این به سهم خود اطلاعات مفیدی در دست رس پژوهشگران قرار داد. همزمان با این فعالیت ها، شمار لرزه شناسان و زمین شناسان متخصص ایرانی رو به افزایش گذاشت. انتشارات پژوهشی این دانشمندان در مجله های معتبر علمی آن دوره، به خوبی صعود کیفی قابل توجه ایشان را نشان می دهد. انباشت اولیه اطلاعات محلی و تجزیه و تحلیل و مدل سازی لرزه خیزی، و تهیه نقشه های لازم از جمله نقشه معروف لرزه خیزی - تکتونیک ایران (Seismo-Tectonic Map of Iran) نیز دستمایه این دانشمندان و حاصل کار این دوره است.^۱ متأسفانه در دوران بعد از انقلاب، و به ویژه در دوران جنگ هشت ساله با عراق و بعد از آن، این مؤسسات به تدریج رو به افول گذاشتند و نگهداری و بهسازی دستگاه ها به علت کمبود یا قطع بودجه، دچار اشکالات فراوان شد. بدتر آنکه، در این مدت بسیاری از متخصصان لرزه شناسی و زمین شناسی ورشته های وابسته به آن، کشور را به علت مشکلات گوناگون ترک کرده اند.

نتیجه هلاکت بار سنگین انگاری

نیم ساعت پس از ظهر روز اول تیرماه ۱۳۶۹، زلزله ای به قدرت $7/3$ ریشتر (بنا بر تخمین مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران، و $7/7$ ریشتر طبق تخمین مرکز ملی اطلاعات زلزله آمریکا)، استان های گیلان و زنجان را سخت تکان داد. مرکز سطحی این زلزله در ۲۰۰ کیلومتری شمال غرب تهران، تقریباً در ۵ کیلومتری شمال شهر منجیل واقع بود (گسل زلزله خیز این ناحیه در یک کیلومتری سد سفیدرود واقع است). زلزله خیزی این ناحیه، از رشته البرز که خود بخشی از کمربند بزرگ تکتونیکی بسیار فعال آلپ - هیمالیا است، به خوبی شناخته شده، و به استناد نوشته های تاریخی، طی ۱۲ قرن گذشته ۱۴ زلزله به قدرت های بین ۶ تا $7/7$ ریشتر در آنجا رخ داده است.

این زلزله مهیب، جان حداقل ۴۰ هزار ایرانی را گرفت و بیش از ۴۰۰ هزار نفر را بی خانمان کرد، بر پایه درجه بندی سال ۱۳۶۷ وزارت مسکن جمهوری اسلامی،

ساختمان های این ناحیه از ایران می باید طبق بالاترین استاندارد ایستادگی در مقابل زمین لرزه ساخته شوند.^۲ با این وجود، بازدید مناطق زلزله زده نشان داد که بیشتر تلفات زلزله، ناشی از فروریختگی و آوار واحدهای مسکونی بوده است.^۳

در روستاها و شهرهای کوچک که بیشترین تلفات را متحمل شدند، ساختمان هائی که هنوز به همان اسلوب آباء و اجدادی، با مواد بدوی نظیر کاهگل، کلوخه و پاره سنگ ساخته شده بودند، بیشترین خرابی ها را داشتند. خرابی ساختمان هائی که از آجر و بلوک سیمانی ساخته شده بودند، از آنجا که بدون قاب بودند و در نتیجه تنها در شرایط سکون توان ایستادگی داشتند، کمتر از ساختمان های کاهگلی نبود. ریزش کامل یا آسیب شدید مشاهده شده در ساختمان های مهندسی ساز ۷-۸ طبقه شهر رشت نیز، که قاب تیر آهن نیز داشتند، نشان داد که تیر آهن های به کار رفته در آن ها ضخامت کافی نداشته و اسلوب ساختمانی به کار گرفته شده در آن ها برای مناطق زلزله خیزی چون گیلان و زنجان بسیار نامناسب بوده است. بنا به گزارش مهندسان، آسیب شدید وارد شده به ساختمان های بتون آرمه ای نیز حاکی از این است که این ساختمان ها هم از اسلوب مناسب یک محیط زلزله خیز برخوردار نیوده اند. در مقابل، ایستادگی قابل ملاحظه بعضی ساختمان های صنعتی و اغلب بل ها، که در ساختمان آن ها از مواد بهتر و اسلوب مناسب تر استفاده شده بود، نشان داد که چگونه می شد از طریق برنامه ریزی به موقع و با صرف حداقل هزینه و کمترین بهبود در اسلوب و ساختمان سازی و کیفیت مواد اولیه، از شدت تلفات جانی و مالی زلزله سال ۱۳۶۹ گیلان به حد چشمگیری کاست.

مسئولیت اینگونه تراژدی های سهمگین به عهده کیست؟ آیا انتظار نمی رود که رژیم های حاکم در کشور ثروتمندی چون ایران، از صدها سال تجربه تلخ و مستند مرگ و میر و خرابی ناشی از زلزله، درس های لازم را گرفته باشند و بالاخره گام های مؤثر و عملی در جهت حفظ جان شهروندان این کشور برداشته باشند؟

تلفات و خرابی هائی در چنین ابعاد گسترده را نمی توان به «عدم توجه مردم به هشدارها و استانداردهای دولت در زمین ساختمان سازی» نسبت داد. اگر به این واقعیت که نه تنها در زلزله گیلان، بلکه در تمامی زلزله های گذشته نیز، قربانیان اصلی زمین لرزه مردم محروم شهر و روستا بوده اند توجه کنیم، به ارتباط نزدیک میان فقر و محرومیت مردم، و سنگینی تلفاتی که هموطنان ما در هر زلزله متحمل می شوند، پی میبریم.

تردیدی نیست که بازسازی هزاران هزار واحد مسکونی روستایی، و ایمن سازی ساختمان های ناامن شهری و اماکن عمومی در مقابل زلزله، نیاز به برنامه ریزی درازمدت، تلاش پیگیر و استفاده از آخرین دست آوردهای علوم دارد. اما آنچه که بیش از هر چیز مورد نیاز است، وجود یک حکومت برخاسته از مردم و متعهد به مردم است. حکومتی که انگیزه ها، برنامه ها و سیاست های آن در راستای تأمین منافع شهروندان و شرکت دادن مستقیم آن ها در اداره امور باشد.

مردم کشور ما تحت حکومت رژیم پهلوی، برای دهه ها از داشتن چنین حکومتی محروم بودند. آنها خوب به یاد دارند که چگونه در رژیم گذشته نیز پس از هر زلزله خانمان برانداز، حکومت وقت با بوق و کرنا از دوباره سازی و حتی جابه جایی کامل روستاهای زلزله زده سخن می گفت و به این بهانه پول های کلانی به جیب شیادان دست اندر کار می ریخت. اما بلافاصله پس از سرازیر شدن منابع بسیج شده به حلقوم دست اندر کاران رژیم، تبلیغات همگانی فرومی نشست و تا زلزله بعدی، دیگر از سرنوشت زلزله زدگان و آینده مناطق زلزله خیز سخنی به میان نمی آمد.

آیا می توان گفت که مردم ما امروز وضعی بهتر از گذشته دارند؟

یادداشت ها:

۱- از جمله این آثار می توان از مقالات زیر نام برد:

- Berberian, M., I. Asudeh, R. Bilham, C. Scholz, & C. Soffleris (1979) Mechanism of the Main Shock and the After Shock Study of the Tabas-e Golshan, Iran, Earthquake of September 16, 1978. Bulletin of the Seismological Society of America, Volume 69, p. 1851.
- Mohajer-Ashjai, A., H. Behzadi & A. Berberian (1975) Reflections on the Rigidity of the Lut Block and Recent Crustal Deformation in Eastern Iran. Tectonophysics, Volume 25, p. 281.
- Niazi, M. (1969) Source Dynamics of the Dasht-e Bayaz Earthquake of August 31, 1968. Bulletin of the Seismological Society of America, Volume 59, p. 1843.
- Niazi, M., I. Asudeh, G. Ballard, J. Jackson, G. King, & D. McKenzie (1978) The Depth of Seismicity in the Kermanshahan Region of the Zagros Mountains in Iran. Earth and Planetary Science Letters, Volume 40, p. 270.
- Nowroozi, A. A. (1971) Seismotectonics of the Persian Plateau, Eastern Turkey, Caucasus and Hindu-Kush Regions. Bulletin of the Seismological Society of America, Volume 61, p. 317.
- Nowroozi, A. A. (1976) Seismotectonic Provinces of Iran. Bulletin of the Seismological Society of America, Volume 66, p. 1249.
- Razani, R., & Lee, K. (1973) An Engineering Study of the Qir Earthquake in Southern Iran, April 10, 1973. Proceedings of the 5th World Conference on Earthquake Engineering, Rome, Paper # 46.

۲- برای اطلاعات در مورد این استانداردها، رجوع کنید به:

Iranian Code for Seismic Resistance Design of Buildings: Ministry of Housing and Development, Building and Housing Research Center, Publication #28, February 1988.

۳- گزارش رسمی ارقام تلفات و خسارات و همچنین نوع خسارات و سایر جزئیات مربوط به این زلزله هنوز منتشر نشده است. معذک گزارش اولی تنظیم شده توسط برخی محققین و مهندسین علاقمند به مسأله، برای اطلاع مطرح می شود:

Moinfar, A. A., & A. Naderzadeh: "The Manjil, Iran Earthquake of 20 June 1990, Ministry of Housing and Development, Building and Housing Research Center, Publication #119, July 1990.

گوشه هائی از اندیشه های عرفانی و فلسفی مولوی

ع. لاهور

در تاریخ ایران پس از یورش اعراب، کم نبودند اندیشمندان شگرفی که در آسمان پر آشوب جامعه ایرانی همچون آفتاب پرفروغ درخشیدند و با بذرهای اندیشه های گرانقدر خود زمین حاصلخیز فرهنگ و تمدن و تفکر ایرانی را بارور کردند. در میان این رجال اندیشه، به مولانا جلال الدین مولوی جایگاهی بسیار رفیع داده شده است.

در باره مولوی و افکار و اشعار او ادبا و محققان ایرانی و خارجی تحقیقات بسیار انجام داده اند و آثار ارزنده ای بر جای گذاشته اند و از این رو نگارنده این سطور تحت عنوان «گوشه هائی از اندیشه های عرفانی و فلسفی مولوی» را ادعائی بر نوآوری نیست.

مبحث حاضر که جهت بزرگداشت از شخصیت والای این اندیشمند و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری نگاشته شده است شامل سه بخش است:

- برخی توضیحات درباره عرفان
- نگاهی اجمالی بر بیوگرافی زندگانی پر ثمر و ارزشمند مولوی
- درنگی بر افکار عرفانی و فلسفی مولوی

برخی توضیحات درباره عرفان

الف:

عرفان یا میستیک (Mystique) از واژه های یونانی میستیکوس (Mystikos) مشتق شده است و آن به معنای سرّی و غیبی است.

عرفان مبتنی است بر این باور که انسان را یارای ارتباط گیری با خدا و قوای فوق طبیعی

از طریق ریاضت، تزکیهٔ نفس و سیر و سلوک بوده و بدین طریق می‌توان به واسطهٔ الهام درونی بر رازهای پنهان دست یافت.

این شیوهٔ تفکر که ریشه در دوران قبل از اسلام در میان ایرانیان، هندیان و یونانیان داشته در دوران بعد از اسلام در ایران و در بلاد اسلامی همچون بسیاری از مکاتب دیگر رنگ و بوی مذهب اسلام را به خود می‌گیرد. با این حال تفاوت بین عرفان و مذهب را می‌توان چنین خلاصه نمود:

– عرفان جهان و هرچه در او هست را حاصل تجلی خدا و فیضان او می‌داند حال آنکه مذهب را اعتقاد بر این است که خدا جهان را از عدم آفریده است.

– عرفان به وحدت وجود معتقد است، خداوند را روح کل دانسته و اعتقاد دارد که روح انسان جزئی از این روح کل بوده و مابین این دو روح قرابت و سنخیت وجود دارد از این رو آمیزش مجدد آنها را محتمل می‌داند. مذهب با این نظر موافق نبوده و خدا را بالاتر و برتر از جهان و غیرقابل امتزاج با آن می‌داند.

– عرفان به جهان پرستی و تئوئورسالیسم (Universalisme) معتقد بوده و از این رو بر آن است که مابین مذاهب گوناگون اختلاف ماهوی وجود ندارد. لذا به عمل روزمره که در مذاهب مختلف به عنوان وظیفه برای انسان در نظر گرفته شده است اعتقاد ندارد. عشق و جاذبهٔ عمومی را تنها قانون معتبر جهان می‌شناسد و به عنوان وظیفه در مقابل انسان قرار می‌دهد.

– عرفان به این علت که روح را در قفس تن اسیر می‌بیند، تن را خوار می‌شمارد از این رو ضد جهان (آنتی کوسمیک) است.

در حقیقت از نظر عرفان زندگی پلی است که پس از طی آن روح انسان با روح کل (خدا) در می‌آمیزد. حال آنکه پاره ای از ادیان ضد جهان نبوده و با وضع قوانینی برای زندگی روزمرهٔ انسان در جهان وظیفه تعیین می‌نمایند.

علی‌رغم این جنبه‌های عمومی، در ایران پس از ظهور اسلام، عرفان در سه چهره خود را ظاهر می‌سازد.

۱- جریان تفسیف: در این شیوهٔ نگرش عرفانی، زهد و افراط در عبادات از نقش بسیار بارزی برخوردار است. ریشهٔ این شیوه تفکر را می‌توان در تعالیم مانی جستجو نمود. در حقیقت مانی برای ریاضت و پارسایی اهمیتی خاص قایل بود. البته تعالیم مانی بعدها در هند نفوذ بسیار یافت.

از چهره‌های برجستهٔ این مکتب حسن بصری بود که پیروان زیادی را دور خود گرد آورد.

۲- پیروان صحو: این دسته از عرفا در راه شناخت روح کل و عشق و اشتیاق روح انسانی بدان گام بر می‌داشتند. در نتیجه به جانب فلسفه گرایش بیشتری داشتند.

در عین حال معتقد به تقیه بوده و افکار خود را علناً ابراز نمی‌نموده و اسرار را حفظ می‌

کردند. از این رو برای مخفی نگه داشتن طرز تفکر خود، ظواهر مذهب را رعایت می کردند. جنید نهاوندی معروف به جنید بغداد از معروف ترین پیروان این مکتب است.
۳- پیروان سُکر: منصور حلاج، بایزید بسطامی و عین القضاة از شناخته شده ترین عرفای این مکتب اند.

بین این مکتب و شیوه تفکر دسته دوم تفاوت ماهوی از لحاظ شیوه نگرش نسبت به خدا، جهان و انسان و رابطه بین آنها وجود نداشته و تنها تفاوت اساسی در آن است که تقیه جای خود را به علنیّت می دهد. عرفای پیرو این مکتب به صراحت از وحدت وجود، از امتزاج ذات خداوند با اشیاء، و تجلی روح خدا در انسان سخن می گفتند. این شیوه تفکر و عمل و فریاد «أنا الحق» عرفای این مکتب شهادت بسیاری از آنها را سبب گردید.
در حقیقت چه پیروان صحو و چه اصحاب سُکر به واسطه طرز تفکر خود فلسفه گرا بودند و در دریای پهناور تفکر عرفانی آنها، اندیشه های فلسفی موج می زد.
این شیوه تفکر که در آن عرفان با فلسفه در می آمیزد بر خلاف مکتب پیروان دسته اول منشأ ایرانی و یونانی دارد.

عقاید فلاسفه «نوافلاطونی»، از جمله یکی از برجسته ترین آنها، فلوپتین* در این مکتب جای پا و اثرات عیان از خود به جا گذاشته است.
همانطور که پیشتر بیان شد عرفان از لحاظ تاریخی ریشه در دوران پیش از اسلام دارد. از قرن ۲ تا ۶ هجری این مکتب به شکل نوین خود ظاهر می شود و همراه با تحولات جامعه ایرانی (و جوامع دیگر) به صورت یک جریان اجتماعی جهت کمال را در می نوردد و آنگاه در اواخر دوره مغول به تدریج به سمت زوال رو می آورد.

این جریان که جلوه ای است اعتراضی علیه مذهب و نظام مبتنی بر زور و جور و فساد حاکم بر جامعه، در دوران زوال خود از حالت مترقی بیرون آمده و در دوران صفویه به شیوه صوفیگری به جریانی رسمی تبدیل می گردد. به اختصار می توان از جنبه های مثبت و منفی عرفان به صورت زیر نام برد:

عناصر مثبت در عرفان: عرفان در دهه های اول بعد از اسلام اساساً مکتبی بود که با شیوه مبارزه منفی علیه نظامات مادی و معنوی موجود به پا خاست و از این نظر یک عنصر مترقی عصر خود بود. عناصر مثبت دیگری که در این مکتب جلوه نمودند عبارتند از شک و تردید در ادیان و مذاهب، وارستگی و پیراستگی اخلاقی و روحی، آزادمنشی و آزاد اندیشی، جهان گرایی و انسان گرایی و....

* فلوپتین یکی از فلاسفه نوافلاطونی است که همراه امپراطور گرابانوس اواخر دوره ساسانی به ایران سفر کرد. او در این سفر از عرفان ایرانی و هندی تأثیر گرفت و نتیجه آن آمیزش این عرفان با فلسفه نوافلاطونی بود. فلوپتین در آثار خود «رساله نفس» و «اتولوجیا» عقاید عرفانی را به شیوه فلسفی بیان می نماید.

عناصر منفی در عرفان: عرفان به هر جهت مکتبی است بر پایه اندیشه های ایده آلیستی و همین اندیشه هاست که در دوران زوال این مکتب (خصوصاً از دوران صفویه به بعد) زمینه های رشد افکار ارتجاعی و بی تحرک و غیرمترقی را در آن به وجود آورد. عناصر منفی دیگر عبارتند از خرافات، عقل ستیزی، دشمنی با علم و... .

البته وجود این عناصر منفی نباید موجب تردید در نقش مثبت این مکتب در سده های اول بعد از ظهور اسلام و خصوصاً شخصیت های برجسته آن گردد. باید توجه داشت که اندیشمندان بزرگی چون مولوی، عطار، سهروردی، حلاج و... از بزرگترین متفکران عصر خود بودند.

شمه ای از زندگانی مولوی

مولوی در روز ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در شهر بلخ ولادت یافت. پدرش سلطان العلماء بهاء الدین محمد ولد از علما و عرفای بزرگ عصر خود بود. لذا مولوی از کودکی به تحصیل فقه، حدیث، تفسیر، فلسفه و کلام همت گماشت.

هم زمان با آغاز گسترش فتنه مغول و هنگامی که خطر یورش این قوم به بلاد خوارزم محتمل به نظر می رسید، پدر مولوی همراه با دیگر اعضای خانواده و از جمله مولوی که در آن زمان تنها ۱۳ سال داشت عازم زیارت خانه کعبه شدند.

پس از مراجعت از خانه کعبه گذار این خانواده به آسیای صغیر که تحت کنترل سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بود، می افتد. هم سلطان علاء الدین و هم وزیر دانشمندش* از پدر مولوی و خانواده اش به گرمی استقبال و پذیرائی می کنند، و چون در همان ایام بلخ و سایر شهرهای بلاد خوارزم مورد یورش وحشیانه مغول واقع شده بودند، خانواده مولوی در قوتیه که در آن زمان مرکز حکومت سلاجقه روم بود اقامت می گزینند.

مولوی در قوتیه تا سن ۲۵ سالگی به فراگیری فقه و حدیث و تفسیر، فلسفه و کلام ادامه می دهد و به جهت نبوغ فراوان خود مدارج مختلف کمال را به سرعت می پیماید و به عالمی دانشمند مبدل می شود و خصوصاً در فقهت به درجه اجتهاد و فتوی می رسد.

لیکن این هم روح حقیقت جو و عطشان او را سیراب نمی کرد. در سال ۶۲۹ ه. ق. (یک سال پس از فوت پدرش، شیخ بهاء الدین)، مولوی توسط یکی از بزرگان اهل طریقت به نام سید برهان الدین محقق ترمذی که از اصحاب پدرش بود، به جامه تصوف درآمد و سیر و سلوک طریقت را برگزید. او تمامی مراحل سیر و سلوک را در مکتب سید برهان الدین طی نمود و سرانجام به مقام پیشوائی و رهبری اهل طریقت نایل آمد.

* وزیر سلطان علاء الدین، معین الدین پروانه (معین الدین سلیمان دیلمی) نام داشت که در سال ۶۷۵ وفات یافت.

مولوی پس از مرگ استاد خود (در سال ۶۳۸ هـ. ق.) تا سن ۳۹ سالگی به زهد و ریاضت می پردازد و مریدان بی شمار خود را (که بیش از ده هزار تن بودند) ارشاد می نماید. در حدود سال ۶۴۲ هجری، مولانا جلال الدین با شمس الدین تبریزی بر می خورد و شیفته بی قرار مصاحبت و جاذبه روحانی او می گردد و در طی نشستی نسبتاً طولانی احوالش دگرگون شده و عقایدش دستخوش تغییر کامل می شود. از این به بعد مرحله ای جدید آغاز می شود که محتوی اصلی زندگی پر بار و ارزشمند مولوی را تشکیل می دهد. ما در اینجا از توضیح درباره محتوی عشق انسانی مولوی به شمس که خود می تواند موضوع مباحثی جداگانه باشد خودداری می کنیم. فقط به ذکر این نکته بسنده می کنیم که این عشق خرمن هستی مولوی را به آتش کشید و تمامی اعمال آتی او را جهت داد.

زندگی پر ثمر اندیشمند بزرگ قرن هفتم، مولانا جلال الدین مولوی در سال ۶۷۲ یعنی در سن ۶۸ سالگی به پایان می رسد ولی آثار ارزشمند او، دیوان شمس و دفترهای شش گانه مثنوی و... همواره غنا بخش فرهنگ و اندیشه ایرانی بوده است.

دورنگی بر افکار عرفانی و فلسفی مولوی

اکنون پس از دو مبحث گذشته به اختصار به توضیح باره ای از دیدگاه های عرفانی و فلسفی مولوی که در آثار او، خصوصاً در شش دفتر مثنوی، به زبان منظوم منعکس است، می پردازیم:

الف - ا:

مولانا معتقد است که روح انسان که جزئی از روح مطلق (خداوند) بوده، در زندان تن اسیر است و اشتیاق آن دارد که روزی به مبدأ و اصل خود برگردد. مولوی این مسأله را در سرآغاز دفتر اول مثنوی چنین زیبا بیان می کند:

وز جسدائی ها شکایت می کند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
تا بگویم شرح و وصف اشتیاق
باز جوید روزگار وصل خویش

بشنو از نی چون حکایت می کند
کز نیستان تا مرا بپرسیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
هرکسی کو دور ماند از اصل خویش

در جایی دیگر چنین می گوید:

پس مترس از جسم، جان بیرون شدن
مرغ باشد در قفس بس بی قرار
تا بسینی هفت چرخ او را زبون

آن توئی که بی بدن داری بدن
روح دارد بی بدن بس کار و بار
باش تا مرغ از قفس آید برون

و باز:

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان

الف - ۲:

مولوی معتقد است که در انسان «حسی درونی» وجود دارد، و در نتیجه او می تواند پس از گذشت از مراحل سیر و سلوک عارفانه به وسیله این «حس درونی» از طریق الهام به حقایق مستور و رازهای نهفته دست یابد.

حس عقلی نردبان آسمان	حس دنیا نردبان این جهان
صحت آن حس بخواهید از حیب	صحت این حس بجوئید از طیب
صحت آن حس، تخریب بدن	صحت این حس، معموری تن

اما درباره وحی و قدرت الهام عارفان در مثنوی چنین آمده است:

از چه محفوظیت، محفوظ از خطا	لوح محفوظ است او را پیشوا
وحی حق، واللّه اعلم بالصواب	نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب
وحی دل گفتند او را صوفیان	از پی رویوش عامه در بیان
چون خطا باشد، چو دل آگاه اوست	و حل دل گیرش که منظرگاه اوست

در دیدگاه عرفانی مولوی روح خدا در وجود اشیاء و موجودات در آمیخته است از اینرو مولوی وجود قدرت وحی را به انسان محدود نمی کند بلکه آنها را وجود موجودات دیگر (از جمله حیوانات) می بیند:

هم کم از وحی دل زنبور نیست	گیرم این وحی نبی گنجور نیست
خانه وحیش پر از حلوا شده است	چون که او وحی الرب الی النحل آمده است
کرد عالم را پر از شمع و عسل	او منور وحی حق عسز و جل

مولانا بر آن است که عارف برای رسیدن به قلّه کمال و دست یابی به حقایق پنهان باید مراحل گوناگونی را بگذراند. مرحله که خود مولوی آنها را طی نمود. او به شیوه ای ساده ولی شیوا این مسأله را چنین بیان می نماید:

خام بدم، پخته شدم، سوختم	حاصل عمرم سه سخن بیش نیست
--------------------------	---------------------------

پس از طی این مراحل است که عارف به مرحله عین الیقین می رسد:

پختگی جو در یقین منزل مکن	ز آتش ار علمت یقین شد از سخن
این یقین خواهی در آتش در نشین	تا نسوزی نیست آن عین الیقین

الف - ۳: درباره وحدت وجود

مولوی به وحدت وجود معتقد است و آنرا با سخنی بلیغ چنین ابراز می کند:

منبسط بودیم و یک گوهر همه	بی سر و بی پا بدیم آن سر همه
متحد بودیم و صافی همچو آب	یک گهر بودیم همچون آفتاب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه های کنگره
کنگره بیرون کشید از منجیق	تا رود فرق از میان این فریق

در مثنوی باز چنین آمده است:

مثنوی ما دکان وحدت است	غیر واحد هرچه بینی آن تب است
بت ستودن بهر دام عام را	آنچنان دان کالفرانیق العلی
بعد از این حرفی است پچاپیچ و دور	با سلیمان باش و دیوان را مشور

در چارچوب اعتقاد به وحدت وجود است که مولانا آنالحق گفتن «منصور حلاج» را چنین توجیه می کند:

گفت فرعونى انالحق گشت پست	گفت منصورى انالحق و برست
آن انا را لعنة الله در عقب	وین انا را رحمة الله ای محب
زانکه او سنگ سیه بد، این عقیق	آن عدو نور بود، این عشیق
این انا، هو بود، در سرای فضول	ز اتحاد نور، نزاره حلول

الف - ۴: دیدگاه مولوی درباره اشراق

برای اشاره به دیدگاه مولوی درباره اشراق، توضیح مختصری درباره این مکتب به نظر می رسد.

این مکتب اصل جهان را نور می داند و آفریننده آنرا نورالانوار. از نورالانوار، نور اقرب* و سپس انوار قاهره اعلون (مانند عقول طولیه حکماء) و سپس انوار قاهره سافله یا انوار قاهره صوریه (مانند عقول عرضیه حکماء) و سپس انوار مجردة متصوفه یا اسپهبدیه یا «مدبره برازخ» (مانند نفوس ناطقه فلکی و اسنی حکماء) و سپس «برازخ علویه» مستقله و غیر مستقله (افلاک و کواکب) و سپس برازخ سفلیه یا غواسق برزخی یعنی عالم ماده و اجسام و عناصر فیضان می کند.

این مکتب در ادیان طبیعت پرستی (ناتورالیستی) قبل از اسلام ریشه داشته و از کیش پرستش خورشید که در همه مذاهب ناتورالیستی خصوصاً مهر پرستی (میترائیسم) دارای مقام

* از نظر پیروان مکتب اشراق بین «نور اقرب» که آنرا «نورالظیم» نیز می نامند و «نورالانوار» حجابی وجود ندارد. نور اقرب در حقیقت نتیجه نخستین فیضان و اشراق نورالانوار است.

مهمی است نشأت گرفته است.

مکتب اشراق مبارزه تاریخی نور و ظلمت و یزدان و اهریمن را که محتوی اصلی ادیان عهد باستان را تشکیل می داد، دوباره مطرح نموده ولی در عین حال به شیوه ای تمثلی و استدلالی آنرا با اندیشه های ارسطو، افلاطون و نوافلاطونی در هم می آمیزد.

این مکتب می کوشید که عرفان را با فلسفه (فلسفه مشائی) در آمیزد و در حقیقت حلقه واسط مابین این دو جریان را تشکیل می دهد. برجسته ترین نماینده این مکتب شیخ شهاب الدین سهروردی است که در دوران عمر کوتاه خود آثار بسیاری به جا گذاشته است.

اکنون پس از ذکر مختصری درباره مکتب اشراق به توضیح دیدگاه مولانا در این باره می پردازیم.

مولوی همچون شیخ اشراق روح انسان را به «نور» و آفتاب تشبیه می کند:

همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت به صحن خانه ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چونکه برگیری تو دیوار از میان

در جای دیگر تأثیر مکتب اشراق را بر دیدگاه عرفانی مولانا، آنگاه که درباره وحدت وجود صحبت می کند به گونه زیر می بینیم:

مفترق شد آفتاب جان ها	در درون روزن ابدان ها
چون نظر در قرص داری خود یکی است	وانکه شد محبوب ابدان در شکی است
تفرق در روح حیوانی بود	نفس واحد روح انسانی بود
چونکه حق رش علیهم نوره	مفترق هرکسو نگردد نور او

و باز می گوید:

این سفال و این فتیله دیگرست	لیک نورش نیست دیگر، زان سرست
گر نظر در شیشه داری گم شوی	زانکه از شیشه است اعداد دوی
وز نظر بر نور داری وارهی	از دویی و اعداد جسم ای منتهی

و یا

آفتابی در یکی ذره نهان	ناگهان آن ذره بگشاید دهان
ذره ذره گردد افلاک و زمین	پیش آن خورشید چون جست از کمین

ب - اشاره به گوشه هایی از اندیشه های فلسفی مولوی

ب - ۱: مسأله جبر و اختیار

مولانا از جبر و اختیار و رابطه آنها با یکدیگر درکی بسیار دقیق و عالمانه دارد. او در عین

قبول وجود جبر، پیگیرانه از اختیار و مختار بودن انسان دفاع می کند.
مولوی در دفاع از اختیار چنین می گوید:

اختیاری هست ما را در جهان	حس را منکر فتائی شد عیان
اختیار خود ببین جبری مشو	ره رها کردی به ره آکج مرو
سنگ را هرگز نگوید کس بیا	وز کلوخی کس کجا جوید وفا
آدمی را کس کجا گوید بپر	یا بیا ای کور در من در نگر
کس نگوید سنگ را دیر آمدی	یا که چوبا تو چرا بر من زدی
اختیار اندر درونت ساکن است	تا ندید او سوفی کف را نخست

باز می گوید:

این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
و اما درباره جبر که او را در وجود قدرت کامله خداوند می بیند چنین می گوید:

توز قرآن بازخوان تفسیر بیت	گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت
گر پیرانیم تیر آن نی زماست	ما کمان و تیراندازش خداست

البته مولانا وجود این جبر را نه به معنای جبر مطلق العنان که اختیار عمل را از انسان سلب نماید می داند و در ادامه ابیات فوق چنین می نویسد:

این نه جبر، این معنی جباری است	ذکر جباری برای زاری است
زاری ما شد دلیل اضطرار	خجلت ما شد دلیل اختیار
گر نبودی اختیار این شرم چیست	وین دریغ و خجلت و آزرم چیست
زجر استادان و شاگردان چراست	خاطر از تدبیرها گردان چراست

و باز درباره رابطه جبر و اختیار چنین می گوید:

یک مثال ای دل پی فرقی بیار	تا بدانی جبر را از اختیار
دست کسان لرزان بود از ارتعاش	وان که دستی را تو لرزانی زجاش
هر دو جنبش آفریده ی حق شناس	لیک نتوان کرد این با آن قیاس
زین پشیمانی که لرزانیدش	چون پشیمان نیست مرد مرتعش
مرتعش را کی پشیمان دیده ای	بر چنین جبری چه بر چسبیده ای

بدین ترتیب مولوی با مقایسه حرکت دست های کسی که به مرض رعشه مبتلا است و حرکت کسی که به اختیار دست خود را به حرکت در می آورد (مانند قلم بدست گرفتن و نوشتن)، رابطه بین جبر و اختیار را بیان می نماید.

ب - ۲: دیدگاه دیالکتیکی مولوی دربارهٔ تکامل و تضاد:

مولانا به سیر تکامل از مادهٔ به گیاه، از گیاه به حیوان و از حیوان به انسان معتقد است و این سیر را در نتیجهٔ نفی در نفی می بیند. این اندیشهٔ شگرف خصوصاً در دورانی که او زندگی می کند و همه چیز تحت تأثیر اندیشه های مذهبی است و علم و تکنولوژی به گونه ای ضرور تکامل نیافته است، عظمت فکری و قدرت دید خلاق او را نشان می دهد:

آمده اول به اقلیم جماد	وز جمادی در نباتی اوفتاد
سال ها اندر جمادی عمر کرد	وز جمادی یاد ناورد از نبرد
وز نباتی چون به میدان اوفتاد	نامدش حال نباتی هیچ یاد
جز همان میلی که دارد سوی آن	خاصی در وقت بهار و ضیمران
همچو میل کودکان با مادران	سیر میل خود ندارد در لبان
باز از حیوان سوی انسانیش	می کشد آن خالقی که دانیش
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت	تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت
عقل های اولیش یاد نیست	هم از این عقلش تحول کرد نیست
تارها زین عقل پر حرص و طلب	صد هزاران عقل بیند بوالعجب
هستی حیوان شد از مرگ نبات	راست آمد اقتلونی یا تقاب
چون چنین بردیست ما را بعد مات	راست آمد ان فی قتلی حیات

بدین ترتیب مولوی معتقد است که ابتدا جماد (ماده) به وجود می آید. آنگاه جماد به نبات (گیاه) تبدیل شده، سپس نبات به حیوان و سرانجام حیوان به انسان تبدیل می گردد. البته این تکامل به همین جا ختم نشده ولی دیگر سیر آن بیولوژیکی نیست بلکه مولوی تکامل را از این به بعد در تکامل عقل و دانش می بیند.

به اعتقاد مولوی در این سیر تکاملی هر مرحله نو، مرحلهٔ کهنه را از یاد می برد (نفی می کند). فقط یک تمایل و کشش نامحسوس در مرحلهٔ نو به سمت مرحلهٔ کهنه باقی می ماند. به نظر مولانا عامل کشاننده (یا به عبارت دیگر موتور حرکت) در این سیر تکامل، تضاد (تخالف) است.

باز جای دیگر دربارهٔ تکامل چنین می گوید:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم ز حیوان سرزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه گویم چون ز مُردن کم شدم
بار دیگر از فلک پُرآن شوم	وانچه کاندرا وهم ناید آن شوم

درباره تضاد (تخالف) مولانا را نظر آن است که:

لاجرم جنگی شدند از ضرر و سود
هر یکی با هم مخالف در اثر

پس بنای خلق از اضداد بود
هست احوالات خلاف یکدگر

و یاد در نمونه ای دیگر

ذره ذره همچو دین با کافری
واندگر سوری یمین اندر طلب
جنگ فعلیشان بین اندر سکون
زین تخالف آن تخالف را بدان

این جهان جنگ است چون کل بنگری
این یکی ذره همی پرد به چپ
ذره ای بالا و آن دیگر نگون
جنگ فعلی هست از جنگ نهان

دید مولوی درباره تضاد، دیالکتیکی است زیرا او در عین حال وحدت ضدین را نیز می بیند و چنین می گوید:

لیک هر یک یک حقیقت می تندند
از پی تکمیل فعل و کار خویش

روز و شب این هر دو ضد و دشمنند
هر یکی خواهان دگر را همچو خویش

و باز در رابطه با وحدت اضداد می نویسد:

موسی با موسی در جنگ شد
موسی و فرعون کردند آشتی
رنگ، کی خالی بود از قیل و قال
رنگ، بای رنگ، چون در جنگ خاست
آب با روغن چرا ضد گشته اند
هر دو در جنگند و اندر ماجرا

چونکه بی رنگ اسیر رنگ شد
چون به بی رنگی رسی کان داشتی
گر تو را آمد بدین نکته سئوال
این عجب کاین رنگ از بی رنگ خاست
چونکه روغن را ز آب اسرشته اند
چون گل از خار است و خار از گل چرا

مطالبی که در فوق مطرح گردید، همچنانکه گفته شد تنها اشاره هایی بسیار مختصر و ناقص است از اندیشه های گرانقدر مولوی بزرگ چه نه این مقاله را گنجایش بحثی مبسوط تر است و نه نگارنده را توانایی انعکاس کامل تفکرات زرف و شخصیت برجسته و والای او نیست. نوشته حاضر را با این سخن دلنشین مولانا به پایان می بریم.

در شکسته عقل را آنجا قدم
تا ز هستان پرده ها برداشتی

پس چه باشد عشق، دریای عدم
کاشکی هستی زبانی داشتی



کابوس هولناک سرمایه داری در کشورهای اروپای شرقی

نوید شمالی

مردادماه امسال (اوت ۱۹۹۳) مصادف بود با دومین سالگرد کودتای نیروهای دست راستی به رهبری بوریس یلتسین که به فروپاشی اتحاد شوروی منجر گردید. سلسله رویدادهایی که در سال های انتهایی دهه ۸۰ میلادی و سال های نخست دهه ۹۰ به وقوع پیوست، عملاً نقطه پایان بر تحولاتی بود که با انقلاب کبیر اکتبر در سال ۱۹۱۷ آغاز گردید و تغییرات شگرفی در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان پدید آورد.

در سال های اخیر، مطالب و نوشته های گوناگونی پیرامون علل اساسی و ریشه ای این فروپاشی ها نگاشته شده و هر کدام از زاویه مختلفی این رویدادها را بررسی و موشکافی کرده اند. مطمئناً برای قضاوت همه جانبه این رویدادها، تعیین نقش و سهم نیروهای سیاسی گوناگون و شخصیت های سیاسی درگیر، به سال ها کار جدی نیاز هست تا بتوان خارج از تعصب و حسابگری های کوتاه نظرانه، پیرامون این رویدادها اظهار نظر کرد.

آنچه که تا امروز بر اساس دلایل و فاکت های گوناگون می توان مشاهده کرد، این است که اگر زمانی سخن از دموکراتیزه کردن حیات جامعه و گسترش عدالت برای اقشار مختلف جوامع سوسیالیستی بود، که گویا قبل از شروع این تحولات وجود خارجی نداشتند، اکنون در درون بی نظم ترین و مغشوش ترین سیستم های سیاسی-اجتماعی حاکم بر شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی، حکومت دلالان، باندهای مافیایی و سودجویان، بر جان و مال و شرف مردم این کشورها ممکن گردیده است. حاکمیت مردم به کلی نقض گردیده است، حقوق بشر به شدیدترین شکل ممکن زیر پا گذارده می شود و جوامعی که تا چندی پیش در بسیاری زمینه های علمی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی در حال پیشی گرفتن از کشورهای پیشرفته سرمایه داری بودند، اکنون به سرعت روند قهقرایی را در پیش گرفته اند و پیش بینی می شود که در آینده ای نه چندان دور به صف کشورهای عقب مانده و بحران زده جهان سوم مانند

مکزیک و دیگران ببینند.

به نظر نگارنده، می توان با بررسی روند تغییرات پدیده ای که از سال ۱۹۸۵ در اتحاد شوروی آغاز گردید و سپس به شکل کم و بیش یکسان به سایر کشورهای اروپای شرقی سرایت کرد، و نتایج حاصله از این تغییرات، به برخی ارزیابی های اولیه پیرامون این تحولات و سیاست ها پرداخت. البته این به آن معنی نیست که نگارنده نقایص ساختمان سوسیالیسم در کشور شوراهای و سایر کشورهای اروپای شرقی و نقض خشن دموکراسی در این کشورها را نادیده گرفته است. هدف از این نوشتار کوتاه ترسیم واقعیت عینی این جوامع در شرایط کنونی و مقایسه آن با گذشته سوسیالیستی آن است. به گمان نگارنده، این بررسی کوتاه و مختصر نشان خواهد داد که نتایج تغییرات سال های اخیر نه دموکراسی بیشتر و نه حقوق بشر گسترده تر، آنطور که سیاست «پرسترویکا» مدعی آن بود، بلکه تحدید بدیهی ترین حقوق انسانی بوده است. این نه سوسیالیسم بیشتر، بلکه حاکمیت ظالم ترین و ارتجاعی ترین اقشار بر جامعه است.

میخائیل گارباچف، در مصاحبه ای که یک سال پس از عزل از مقام ریاست جمهوری و چندپاره شدن کشور اتحاد شوروی، با یک خبرنگار ژاپنی انجام داد گفت: «من آنچه را که در توان داشتم انجام دادم». وی سپس در پاسخ خبرنگار که نظر او را در مورد سیاست های یلتسین جویا بود، افزود: «یلتسین ادامه دهنده راهی است که ما طرح ریزی و آغاز کردیم...». این پاسخ، روشنگر این حقیقت است که سیاست های غیرمسئولانه و مخربی که در سال های انتهای دهه هشتاد اتخاذ شد، نمی توانست نتایجی جز آنچه که امروز در روسیه و سایر کشورهای «مستقل مشترک المنافع» و دیگر کشورهای اروپای شرقی رخ می دهد، داشته باشد. افزون بر این، از این پاسخ روشن می گردد که طراحان اصلی این سیاست ها - یاکوولف، شوارنادزه، گارباچف و یلتسین - از همان نخست آگاهانه در راه به اجرا درآوردن چنین طرح هایی گام برداشتند.

در اوج رویدادهای پیچیده و بفرنج سال های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، اکثر احزاب سیاسی، از «کمونیست های اصلاح طلب» تا سبزه ها و سوسیال دمکرات ها، و از گروه های ماورای چپ مثل تروتسکیست ها تا نیروهای راست افراطی و فاشیست ها، همگی یکپارچه «انقلاب های مردمی» این کشورها را، که به کنار زدن احزاب کمونیست از قدرت منجر شد، ستودند و این تحولات را لازمه تضمین «حقوق بشر» و استقرار «دموکراسی» در این کشورها ارزیابی کردند. کمتر از دو سال پس از خروج «ابر قدرت کمونیستی» از صحنه سیاسی جهان و تفوق «نظم نوین جهانی»، بسیاری از مدآحان دیروزی «سرمایه داری دموکراتیک»، جرأت سر بلند کردن و تکرار بیانیتهای بی پایه شان را پیرامون «خوشبختی قریب الوقوع مردم اروپای شرقی» و دستیابی به جهانی صلح آمیز تر در سایه «نظم نوین جهانی» را ندارند. واقعیت تلخ و دردناک این کشورها واضح تر

از آنست که بتوان آن را نادیده گرفت و یا انکار کرد. وعده های رفاه و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی در مقابل واقعیت از بین رفتن سیستم تولیدی این کشورها رنگ باخته اند و دیگر نمی توانند کسی را فریب دهند. تولید صنعتی در اروپای شرقی در عرض دو سال گذشته به میزان یک سوّم سقوط کرده است. بر اساس آمار موجود، این سقوط عبارت بوده است از ۱۷/۵ درصد کاهش تولید در سال ۱۹۹۰، و ۱۹/۵ درصد کاهش در سال ۱۹۹۱. در اتحاد شوروی سابق، تولید ناخالص ملّی (GNP) در سال ۱۹۹۱ به میزان ۱۷ درصد کاهش یافته و این کاهش تنها در سه ماهه اول سال ۱۹۹۲ به ۱۹ درصد رسیده است. ادامه این روند، بی شک این کشورها را تا سال ۱۹۹۵ در زمره کشورهای فقیر و بحران زده جهان قرار خواهد داد. آزادی که «پروستریکا» و «گلاسنوست» بشارت آنرا می دادند، در عمل به آزادی برای جنایتکاران و باندهای مافیایی برای غارت و چپاول شهروندان این کشورها منجر شده است. بدیهی است که در چنین شرایطی، ابتدایی ترین حقوق انسانی میلیون ها شهروند به خشن ترین شکل ممکن نقض می گردد. سازمان عفو بین الملل در گزارش سالیانه خود پیرامون حقوق بشر در سال ۱۹۹۲، راجع به نقض خشن و سیستماتیک حقوق بشر در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق اعلام خطر کرده است.

در حالی که در سال ۱۹۸۹، نیکلای چائوشسکو و همسرش به جرم «گرسنگی دادن به مردم» اعدام گردیدند، در سال ۱۹۹۱ قیمت ها در رومانی به میزان ۱۴۴۰ درصد افزایش یافته اند و در سمت مقابل، دستمزدها به میزان ۲۳ درصد کاهش پیدا کرده اند. در روسیه یک کیلو سوسیس ۳۵۰ روبل قیمت دارد و این در حالی است که حقوق یک فرد بازنشسته می تواند از حدّ ۲۰۰ روبل در ماه هم کم تر باشد. بر اساس آمار موجود، ۸۵ درصد جمعیت ۱۵۰ میلیونی روسیه در خط فقر زندگی می کنند.

اکنون به نام «آزادی»، تسلط بیگانگان در شکل بازگشت شرکت های فراملیتی و استقرار روابط نو استعماری در این کشورها احیا گردیده است. بر اساس برنامه خصوصی کردن صنایع و مؤسسات در روسیه، پیش بینی می شود که ۳۰ درصد شرکت های روسی به مالکیت شرکت های خارجی درآید و نزدیک به نیمی از صنعت نفت این کشور به سرمایه داران غربی فروخته شود. در حالی که دو سال پیش از سقوط اتحاد شوروی، میزان استقراض خارجی این کشور ۳۰ میلیارد دلار بود، این رقم اکنون به بیش از ۷۰ میلیارد دلار رسیده است. وام های کمرشکن و بدهی های سنگین خارجی به غرب امکان داده است تا همه شرایط و قوانین مورد نظر خود را به روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی دیکته کند. کمک های «انسان دوستدانه» غرب در واقع چیزی جز کمک در راه تخریب اقتصادی و خدشه دار کردن کامل استقلال این کشورها نیست. بر اساس همین سیاست ها است که کسر بودجه سنگین دولتی و تلاش در راه کاهش آن، به قطع بودجه های رفاه عمومی و کاهش شدید دستمزدها منجر شده است. اعمال فشار شدید ایالات متّحده به روسیه برای فسخ قرارداد فروش

تکنولوژی فضایی به هند و سایر کشورها، صنعت پیشرفته فضایی این کشور را به کلی نابود خواهد کرد و در واقع اصلی ترین رقیب انحصارات امپریالیستی در این عرصه را از بین خواهد برد.

آزادی بازار، عملاً تنها نوع آزادی است که در کشورهای سوسیالیستی سابق پیاده شده است. این کشورها اکنون در می یابند که زیر عنوان «بازار آزاد» سلطه «قوی ترین» را بپذیرند، در حالی که دولت های امپریالیستی این کشورها را مجبور کرده اند موانع تجارت با غرب را تا میزان ۴۰ درصد کاهش دهند، کشورهای عضو بازار مشترک اروپا تنها یک درصد میزان واردات از اروپای شرقی را آزاد خواهند کرد و انواع موانع تجاری بر سر ورود محصولات ارزان قیمت کشاورزی، صنایع فولاد و نساجی، همچنان بازارهای غرب را محافظت خواهند کرد.

این سیاست برای کشورهای «مستقل مشترک المنافع» (جمهوری های سابق اتحاد شوروی) در سال ۱۹۹۳ به معنای موازنه منفی تجاری ۴۰ میلیارد دلاری با آمریکا و کشورهای غربی خواهد بود. چنین کسر موازنه سنگینی نیز طبیعتاً به وام گیری بیشتر از صندوق بین المللی پول و بانکهای جهانی منجر خواهد شد. به زبان دیگر، دیکتاتوری سرمایه بین المللی به قیمت گرسنگی و بی خانمانی میلیون ها انسان و از جمله کسانی که در طرفداری از یلتسین به خیابان ها ریخته بودند خواهد انجامید.

در دو سال گذشته بورژوازی تازه به دوران رسیده روسیه که آزمندانه برای تصاحب تمامی ثروت های جامعه یورش برده است، بطور فزاینده ای در مقابله با اکثریت مردم این کشور قرار گرفته است. اکثریت کارگران و زحمتکشان، با اشاره به پیشینه های مشکوک و مافیایی بسیاری از این سرمایه داران «یک شبه»، و شیوه های خشن و غیر انسانی آنان برای تثبیت اوضاع کنونی، از ابراز اعتماد به دولتمردان و دست اندرکاران کنونی کشور روی برتافته اند. سردمداران تازه کشورهای اروپای شرقی و در رأس آنان یلتسین و بورژوازی تازه بدوران رسیده روس، نشان داده اند که برای مقابله با اوج گیری ناراضی توده های خشمگین و حفظ نظم استعماری جدید حاضرند از سرکوب، ارباب، تهمت، افترا و همه شیوه های غیردموکراتیک و غیرانسانی ممکن استفاده کنند. رویدادهای ماه مه امسال و یورش به تظاهرات کارگران و زحمتکشان و تهدید پیرامون «اعلام حکومت فوق العاده- نظامی»، همگی نشانگر تلاش در راه استقرار یک دیکتاتوری خزنده در کشورهای سوسیالیستی سابق است.

اظهار نظرهای اخیر برخی از رهبران کشورهای اروپای شرقی در دفاع از ارگان های نظامی و تجاوزگر امپریالیستی، نشانگر امیدواری این رهبران به حمایت همه جانبه و حتی نظامی غرب از آنان در مقابله با توده های خشمگین و گرسنه این کشورها است. «واسلاو هاول»، رییس جمهور چک، به طور رسمی از ناتو برای موضعش در طول ۴۰ سال دوران جنگ سرد

تشکر کرده و اعلام می کند که «ناتو وسیله مؤثری برای حفاظت از آزادی و ارزش های تمدن غربی است». و یلتسین تا آنجا پیش می رود که اعلام می کند: «ما امروز در این باره فکری کنیم که آیا روسیه می بایستی به ناتو بیوندد یا نه؟» از سوی دیگر، «مانفرد واینر»، دبیرکل ناتو، در پاسخ به چنین موضع گیری هایی اعلام می کند: «ناتو این وظیفه را دارد که از کشورهای مرکز و شرق اروپا حفاظت کند... ناتو علیه هرگونه اقدامی به منظور عقب نشینی از گام های مثبت برداشته شده به نفع آزادی و دموکراسی در این کشور، اقدام خواهد کرد». این موضع گیری هیچ مفهومی جز دخالت آشکار ناتو و حمایت آن از حکومت های ارتجاعی و ضد مردمی حاکم بر این کشورها ندارد.

در این راستا همچنین می توان به شرکت هرچه بیشتر نیروهای نظامی ناتو در تعلیم افسران ارتش کشورهای اروپای شرقی اشاره کرد. به عنوان نمونه خبرگزاری رویتر در ماه ژوئیه گزارش داد که افسر عالی رتبه «سیا» در گرجستان به قتل رسیده است. گزارش های بعدی روشن کرد که این افسر عالی رتبه، از مدتها قبل بر اساس قراردادی میان «ادوارد شورادنازه»، رئیس جمهور گرجستان، و سازمان «سیا»، از جمله متخصصانی بوده است که از سوی «سیا» برای حفظ ریاست جمهوری گرجستان و کمک به سرکوب ناآرامی های ملی و اوج گیری نارضایتی های مردمی به گرجستان ارسال شده بوده است.

مجموعه آنچه که در بالا ذکر شد نشان می دهد که تحولات سال های اخیر در کشورهای اروپای شرقی، اعم از روند فروپاشی اقتصادی و تولیدی تا پاره پاره شدن و آتش جنگ های داخلی که در این کشورها شعله ور است، همگی در تطابق با دکترین مرکزی ایالات متحده و در چارچوب «نظم نوین جهانی» به رهبری آمریکا سازماندهی شده است. در ابتدای سال ۱۹۹۲ پنتاگون و ستاد مشترک ارتش آمریکا مدرکی را منتشر کردند که براساس آن، مقام ایالات متحده به مثابه تنها ابرقدرت موجود می بایست به اتکای نیروی نظامی جاودانه شود. «نظم نوین جهانی»، در کلام آخر، توسط ایالات متحده تضمین می شود. در همین رابطه است که ژنرال «کالین پاول»، رییس سابق ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، می نویسد: «ایالات متحده آمریکا باید مسئولیت قدرتمندیش را به دوش بگیرد. ما باید بر جهان حکمرانی کنیم و بدون تکیه بر نیروهای نظامی خود قادر نخواهیم بود این مهم را به انجام برسانیم... در طول سه سال گذشته، نیروهای نظامی چندین بار در نقاط مختلف جهان مورد استفاده قرار گرفته اند. در فیلیپین (۲ بار)، پاناما (۳ بار)، السالوادور و لیبریا (۱ بار) در عراق (۳ بار)، در سومالی (۲ بار)، در بنگلادش، زئیر، کوبا، اتحاد شوروی سابق، آنگولا و یوگسلاوی نیز می توان مشارکت نیروهای ما را در عملیات سازمان ملل در صحرای غربی، در کامبوج و بوسنی هرزگوین متذکر شد...».

آنچه که از این سخنان رییس ستاد ارتش آمریکا می توان برداشت کرد این است که ایالات متحده و ناتو از هیچ اقدام نظامی به منظور حفظ «نظم نوین جهانی» خودداری نخواهند

کرد. و یکی از مهمترین محورهای چنین سیاستی، جلوگیری از قدرت گرفتن نیروهای مترقی در کشورهای اتحاد شوروی سابق و یا برقراری ارتباط نزدیک میان آنهاست. نزدیکی و همگرایی بیش از پیش حاکمیت های کنونی کشورهای اروپای شرقی، روسیه و جمهوری های سابق اتحاد شوروی با سیاست های تجاوزکارانه امپریالیسم در دو سال گذشته نمودهای گوناگونی داشته است که از جمله می توان به حمایت آشکار دولت روسیه از بمباران ناگهانی، خودسرانه و ماجراجویانه بغداد توسط موشک های «کروز» آمریکایی اشاره کرد، که تعجب ناظران سیاسی را برانگیخت. چنین موضع گیری هایی نشان می دهد که دوران سیاست های صلح جویانه و مقابله با تهاجمات امپریالیسم از سوی این کشورها قطعاً خاتمه یافته است.

فقر، گرسنگی و فساد از زبان آمار

بررسی آماری تحولات اجتماعی-اقتصادی کشورهای سوسیالیستی سابق و مقایسه آن با اوضاع این کشورها قبل از سقوط دولت های سوسیالیستی، نتایج روشن و دردناکی را بدست می دهد. یک سال پس از آغاز برنامه اقتصادی «معالجه از طریق شوک» در روسیه، این کشور به یک اقلیت غرب زده، ثروتمند و مطمئن به آینده خود از یک سو، و یک توده عظیم، محروم، فقیر و شدیداً رنجیده از سوی دیگر، تقسیم شده است. در دو سال گذشته اقشار مختلف مردم روسیه، بازنشستگان، کارگران، کارمندان عادی و دانشجویان، با پوست و گوشت خود، واقعیت های نظام سرمایه داری را احساس کرده اند. میلیون ها انسان حتی قادر نیستند مایحتاج زندگی خود را تهیه کنند. نرخ تورم که تا سال ۱۹۹۲ به ۱۴۵۰ درصد رسید، در کنار رشد ناچیز حقوق ها شرایط اسف باری را پدید آورده است. رهبران روسیه می توانند به خود ببالند که در عرض دو سال گذشته موفق شده اند تولید ناخالص ملی این کشور را به میزان ۳۲/۵ درصد کاهش دهند و شرایطی را ایجاد کنند که باندهای مافیایی به چپاول و غارت شهروندان مشغول باشند. هم اکنون در روسیه تخمین زده می شود که مافیای این کشور ۴۵ درصد تولید ناخالص ملی این کشور، یعنی رقمی معادل ۸ میلیارد دلار را، که بیش از تمامی کمک های قول داده شده غرب به روسیه است، در کنترل خود دارد. هزاران نفر در سال های گذشته به دست جنایتکاران حرفه ای به قتل رسیده اند و کشوری که زمانی از پایین ترین آمارهای قتل و جنایت برخوردار بود، اکنون از این نظر حتی از آمریکا پیشی گرفته است و در مقام دوم جهانی قرار دارد.

سخنان شهروندان روسیه که گهگاه در رسانه های گروهی این کشور انعکاس می یابد بسیار گویا و تکان دهنده است. «فانیا تارکوسکایا»، یک شهروند بازنشسته ساکن مسکو، می گوید: «من دیگر حتی استطاعت مصرف سیب زمینی را نیز ندارم. ما در دوران گذشته حتی در بدترین زمستان ها و جنگ هم در چنین وضعی نبودیم...». کاهش درآمدها، حذف سوبسیدها، و رشد بی سابقه و لجام گسیخته قیمت ها و تورم، در همه عرصه ها دشواری های

زیادی را ایجاد کرده است. به عنوان نمونه، اجاره مسکن در مسکو تا ژانویه سال ۱۹۹۴، بیش از ۴۸ برابر خواهد شد، و بهای سوخت، انرژی، حمل و نقل، مواد غذایی و درمان همگی چندین برابر شده است. پس انداز شهروندان، در همان نخستین سال آزاد سازی قیمت ها، با نرخ تورم ۲۲۰۰ درصد کلاً نابود شده و بر اساس آمارهای موجود، افزایش قیمت ارزاق عمومی به سه برابر میزان افزایش دستمزدها رسیده است. در عرصه های اجتماعی نیز مشکلات زیادی ایجاد شده است. انواع بیماری های مزمن و واگیردار، که سال های پیش در اتحاد شوروی ریشه کن شده بودند، بار دیگر بازگشته اند و آمار رسمی نشان می دهد که بین ۱۲ تا ۱۵ درصد کودکانی که مهد کودک را ترک می گویند از این امراض رنج می برند.

مسأله بی خانمانی از دیگر عرصه هایی است که می توان به آن اشاره کرد. شهر مسکو اکنون مهماندار هزاران نفر است که از سایر نقاط روسیه به این شهر رو آورده اند و بدون مسکن در ایستگاه های قطار، تونل های زیر زمینی و ساختمان های متروک زندگی می کنند. برآوردهای رسمی تعداد بی خانمان های مسکو را رقمی بیش از ۱۰۰ هزار نفر، و تعداد کسانی را که دارای مسکن موقت هستند، ۲۶۰ هزار نفر برآورد می کنند. مشکل بیکاری نیز که سال ها پیش از جامعه ریشه کن شده بود، بار دیگر در ابعاد دهشتناک و رو به رشد باز گشته است. اگرچه که تعداد کنونی بیکاران در روسیه نیم میلیون نفر برآورد می شود، اما بر اساس یک برآورد رسمی، با اجرای برنامه خصوصی کردن مؤسسات تولیدی و یا بسته شدن بسیاری از این مؤسسات، ۴۰ درصد کارگران و کارمندان بخش دولتی در خطر از دست دادن مشاغل خود قرار دارند.

شرایط زندگی زحمتکشان در دیگر کشورهای سوسیالیستی سابق نیز با تصویر بالا مشابه و در برخی عرصه ها اسفناک تر است. امروز بر اساس گزارش های رسانه های گروهی جهان، «بهای خرید یک زن سی ساله رومانی ۶۰ فرانک فرانسه» است، «فاحشه گری خردسالان در بخارست» تراژدی می آفریند، و در لیتوانیا ۱۹ مجسمه در بزرگداشت عوامل «اس-اس» (فاشیست ها) برپا گردیده است.

جنگ داخلی در ارمنستان و آذربایجان بیش از ده هزار نفر تلفات داشته است و ادامه آن می تواند دیگر کشورهای منطقه، از جمله جمهوری اسلامی و ترکیه عضو ناتو، را نیز به درگیری ها بکشاند. جنگ داخلی در تاجیکستان با جمعیت ۵ میلیونی، تاکنون بیش از ۲۵ هزار کشته برجای گذاشته است و اوضاع در گرجستان نیز به همین وخامت است. در یوگسلاوی، پس از دو سال تراژدی خونین و پاره پاره شدن کشور، جنگ و خونریزی هنوز ادامه دارد و حیات اقتصادی-اجتماعی کشور به کلی تخریب کرده است. نقش سرمایه داری در اقتصاد یوگسلاوی، که با «رفرم های» سال ۱۹۸۵ و دور شدن این کشور از سیاست های سوسیالیستی آغاز گردید و در سال ۱۹۹۱ بین ۷۷ تا ۸۴ درصد اقتصاد صربستان، کرواسی و

اسلوانیا را در کنترل خود داشت، از نظر تخریب زیرساختار اقتصادی این کشور، بیکار نمودن صدها هزار نفر و ایجاد مشکلات دیگر، نمونه جالب و قابل توجهی است. ارزیابی زمینه های عینی پیدایش برخوردهای قومی در این کشور نشان می دهد که فقر، قطبی شدن جامعه، بیکاری و رشد تمایلات شدیداً ارتجاعی ناسیونالیستی و تحریکات آگاهانه کشورهای غربی و آمریکا، و به ویژه دولت آلمان که بورژوازی اسلوانیا و کرواسی را به دنبالگیری تمایلات جدایی طلبانه و فاشیستی سال های ۱۹۴۰-۱۹۴۵ فرا می خواند، نقش عمده ای در ایجاد این شرایط ایفا نموده اند. ژنرال «پیرگالویس»، فرمانده فرانسوی نیروهای سازمان ملل در یوگسلاوی، متذکر می شود که از سال ۱۹۹۰، آلمان از طریق ایتالیا، مجارستان و چکسلواکی برای کرواسی اسلحه ارسال می کرده است. واقعیت اینست که امپریالیسم توانسته است طبقه کارگر ملیت های مختلف در جمهوری یوگسلاوی را مجبور به تبعیت از بورژوازی ارتجاعی و یا رهبران مذهبی محلی بنماید. ژنرال گالویس می افزاید: «این سیاست بن است که مسئول انفجار در بالکان می باشد و تاکنون هزاران کشته و بیش از ۲/۵ میلیون آواره برجای گذاشته است».

برای مردم کشور آلمان دموکراتیک سابق، روند بازگشت به سرمایه داری شکلی متفاوت از سایر کشورهای سوسیالیستی سابق داشته است. روند وحدت دو آلمان، که قرار بود ملتی واحد و بهره مند از تمامی «مواهب سرمایه داری پیشرفته آلمان» ایجاد کند، عملاً به بلعیدن آلمان دموکراتیک توسط همسایه غربی و تبدیل مردم نیمه شرقی آلمان به شهروندان درجه دوم منجر شده است. روند نابودی صنعتی، که پدیده ای فراگیر در این کشورها است، به شکل خشنی در آلمان دموکراتیک دنبال گردیده است. از ۹/۵ میلیون شغل تولیدی، ۴ میلیون آن در طول سه سال گذشته نابوده شده اند. بهای مسکن از ۱۲۸ مارک برای یک زوج، به ۶۹۸ مارک در سال ۱۹۹۲ افزایش یافته است، و کرایه وسایل نقلیه عمومی در برلن از ۲۰ فینیک در سال ۱۹۸۹ به ۲/۸۰ مارک در سال ۱۹۹۲ افزایش یافته است. به طور متوسط، هزینه همه خدمات بین ۵ تا ۱۰ برابر نرخ سه سال قبل افزایش پیدا کرده است. این رشد سنگین هزینه ها، خصوصاً برای جمعیت روبه رشد بیکاران و کسانی که در چارچوب درآمد تأمین اجتماعی زندگی می کنند، بسیار سنگین و دردناک است. افزون بر این، در ماه های اخیر دولت آلمان اعلام کرد که می خواهد بودجه تأمین بیکاران را به میزان ۳ درصد کاهش دهد.

فقر روز افزون، تبعیض های غیر انسانی، بی عدالتی، و تقسیم کشور به شهروندان درجه یک و درجه دو، یک جو شدیداً متشنج و انفجاری را در نیچه شرقی آلمان ایجاد کرده است. رشد تضادات نژادی و هجوم و رشد احزاب سیاسی ماوراء راست و طرفدار فاشیسم، از جمله تحولات بسیار نگران کننده ای است که می تواند زمینه برخوردهای بسیار خطرناکی را در کل اروپا ایجاد کند.

آیندهٔ سوسیالیسم در کشورهای شرقی اروپا

علی رغم همهٔ تمهیدات کشورهای امپریالیستی پیرامون بی بازگشت ساختن روند تحولات کنونی در اروپای شرقی، واقعیت‌های عینی زندگی در شرایط دهشتناک حاکمیت سرمایه داری و تجربهٔ ملموس طبقات زحمتکش از عدالت ذاتی سوسیالیسم، حتی در مدل ناقص آن، تمایل توده‌ها را به استقرار مجدد یک سیستم عادلانهٔ سوسیالیستی دوجندان کرده است. مقاومت رو به رشد توده‌ها در برابر سیاست‌های ارتجاعی باند یلتسین در روسیه، و افول ناسیونالیسم و سقوط چشمگیر احزاب راست در کشورهای کرانهٔ بالتیک، و نیز تحولات سیاسی بلغارستان و لهستان، همه از پیدایش و گسترش چنین روندی حکایت دارند.

در بلغارستان، همان مردمی که سه سال پیش در خیابان‌های صوفیه خواهان برکناری «پیتر ملادوف»، آخرین رهبر سوسیالیست این کشور، بودند، در ماه ژوئن سال جاری، با تظاهرات بزرگ خود خواهان برکناری رئیس جمهور فعلی از حزب «اتحادیهٔ دموکراتیک» گردیدند.

در لهستان نیز که سیاست «معالجه از طریق شوک» و حرکت سریع به سمت سرمایه داری در سه سال گذشته دنبال شده است، بی ثباتی سیاسی سبب سقوط چهار دولت در مدت سه سال بوده است. با گسترش سریع بیکاری و فقر در سرتاسر جامعه، شعارهای ضد کمونیستی «لخ والنسا» و یارانش اثرات خود را از دست داده اند و توده‌های مردم هرچه بیشتر به سمت مبارزه و رویارویی با حکومت سرمایه داری و حمایت از احزاب طرفدار سوسیالیسم گرایش پیدا می‌کنند. موج بسیار قوی ضد مذهبی و خصوصاً ضد کلیسای کاتولیک، که نتیجهٔ مستقیم دخالت کلیسا در همهٔ عرصه‌های زندگی مردم این کشور است، روبه رشد می‌باشد. بر اساس نتایج نخستین آراء ریخته شده در انتخابات شهریور ماه امسال، پیش بینی می‌شود که احزاب وابسته به کلیسا کلیهٔ کرسی‌های خود را در مجلس از دست بدهند. اوضاع برای احزاب جدا شده از اتحادیهٔ «همبستگی» و نیروهای طرفدار «لخ والنسا» که درست قبل از انتخابات حزب سیاسی جدیدی را به نام «بلوک غیرحزبی برای حمایت از رفرم» تأسیس کردند نیز، علی‌رغم همهٔ تبلیغات عوام‌فربانه و پوپولیستی، بهتر از احزاب کاتولیک نیست. نتایج اولیهٔ انتخابات، که «لخ والنسا» از آن به مثابهٔ یک واقعهٔ دردناک نام برد، بلوک نیروهای چپ و طرفدار سوسیالیسم را به بزرگترین بلوک سیاسی کشور و تشکیل دهندهٔ دولت آیندهٔ لهستان تبدیل کرد.

آنچه که بررسی دقیق اوضاع در کشورهای سوسیالیستی سابق، در اروپای شرقی و همچنین روسیه و جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی نشان می‌دهد، این واقعیت است که تحولاتی که در اواسط دههٔ ۸۰ میلادی به ابتکار میخائیل گارباچف، زیر عنوان «پرسترویکا» و «گلاسنوست» آغاز گردید، در عمل به حاکمیت سرمایه داری عقب مانده و ارتجاعی‌ترین قشرهای اجتماعی در این کشورها انجامیده است. نه تنها از «سوسیالیسم بیشتر» خبری نیست، بلکه «همگرایی سرمایه داری و سوسیالیسم» به برتری سرمایه داری افسار گسیخته منجر شده

ای خلق های روی زمین

ای خلق های روی زمین، ای قبیله ها
با رنگ های مختلف و نام گونه گون،
هرچند این زمان بزمین وضع دیگر است
لیکن مدار شک که حقیقت مظفر است.

هرقدر غدر ورزد و افسون کند دروغ
تا خط راست را ز هدف منحرف کند،
عشق آید و بخانه مردم کند ورود
آنسان که مهر سرزند از گنبد کیبود.

آری رسد هر آینه آن روز، چون که ما
عطشان صلح و شیفته روز خوشتریم،
شیدای زندگانی آزاد، کآندر آن
غمگین نبود نغمه لالای مادران.

پیوند ماست کار که اعجازگر بود
و ندیشه ای که توفد و ره بسپرد جسور
با موشک عظیم سوی کهکشان شود
و ندر سکوت عالم بالا جهان شود.

پیوند ماست جمله زمین، باغ وراغ آن
وان شعله های آتش و آن تابش غروب،
هرم تموز و برف زمستان به کوهسار
زیبایی سرور و دل انگیزی بهار.

من دستهای خویش بیازم بسویتان
تا بفشرم به عشق همه دست های پاک.
بگذار آتش «پرومته»* به جاودان
بر جانتان بتابد روشن، برادران!

۷ فوریه ۱۹۶۲

مکو

* «آتش پرومته» - در اساطیر یونانی، پرومته نیمه خدایی است غول آسا (تیتان) که آتش را با نایی از آسمان ربود و آن را به انسان ها عطا کرد و بدین سبب زئوس، خدای خدایان، بر او خشم گرفت و او را در کوه های قفقاز به زنجیر کشید.

گاه شمار وقایع ایران و جهان

تیر ماه:

- ۱ تیر * نخستین کنگره حزب عدالت و بنیادگذاری حزب کمونیست ایران (۱۲۹۹)
* یورش ارتش هیتلری به اتحاد شوروی (۱۹۴۱)
* به توپ بستن مجلس به دستور محمدعلی شاه (۱۲۸۷)
- ۲ تیر * آغاز اعتصاب غذای مجدد زندانیان سیاسی زندان های ایران (۱۳۶۶)
- ۳ تیر * تشکیل حکومت ملی شیخ محمد خیابانی در تبریز (۱۲۹۹)
* شهادت شاعر آزادی خواه، فرخی یزدی (۱۳۱۸)
* استقلال موزامبیک (۱۹۷۵)
- ۴ تیر * تجاوز نظامی آمریکا به جمهوری خلق کره (۱۹۵۰)
* روز همبستگی جهانی با مبارزات مردم آفریقای جنوبی
- ۵ تیر * اعتصاب ده روزه ۲۰ هزار کارگر کوره پز خانه های تهران (۱۳۳۲)
- ۶ تیر * تشکیل دادگاه بین المللی لاهه برای رسیدگی به حق ایران در ملی کردن صنعت نفت (۱۳۳۰)
- ۷ تیر * قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان (۱۲۸۷)
* میتینگ عظیم ضد استعماری مردم تهران علیه شرکت غاصب نفت (۱۳۳۰)
- ۹ تیر * اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در شیراز (۱۳۳۸)
- ۱۱ تیر * تشکیل سومین کنفرانس ایالتی تهران (۱۳۲۶)
* تشکیل جمهوری سوسیالیستی در ویتنام (۱۹۷۶)
- ۱۲ تیر * شهادت شاعر مبارز، میرزاده عشقی (۱۳۰۳)
- ۱۳ تیر * اعلام استقلال ایالات متحده آمریکا (۱۷۷۶)
- ۱۴ تیر * روز استقلال جمهوری دموکراتیک خلق الجزایر (۱۹۶۲)
* تولد کلارا زتکین، یکی از بنیان گزاران نهضت رهایی زنان (۱۸۵۷)
- ۱۶ تیر * تولد ولادیمیر مایاکوفسکی، شاعر انقلابی شوروی (۱۸۹۳)
- ۱۸ تیر * کشف کودتای آمریکایی پادگان نوزه - همدان (۱۳۵۹)
- ۱۹ تیر * تشکیل «فستیوال ملی جوانان ایران» (۱۳۳۲)
- ۲۰ تیر * روز انقلاب مغولستان (۱۹۲۱)
* درگذشت میرجعفر بیسه وری، از رهبران جنبش دموکراتیک آذربایجان و حزب کمونیست ایران (۱۳۲۶)
- ۲۱ تیر * تولد پابلو نرودا، شاعر انقلابی شیلی (۱۹۰۴)
- ۲۳ تیر * اعتصاب ۸۰ هزار کارگر صنعت نفت جنوب (۱۳۲۵)
* فتح زندان باستیل به دست انقلابیون و آغاز انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)

- ۲۴ تیر * اعتصاب غذای وسیع زندانیان سیاسی در زندان های ایران (۱۳۶۶)
 ۲۶ تیر * بینانگذاری حزب کمونیست کلمبیا (۱۹۳۰)
 ۲۷ تیر * استعفای دکتر مصدق در اعتراض به کارشکنی های دربار (۱۳۳۱)
 ۲۸ تیر * آغاز جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶)
 * پیروزی انقلاب نیکاراگوئه (۱۹۷۹)
 * انتشار اعلامیه «جمعیت مبارزه با استعمار» در مخالفت با حکومت شاه (۱۳۳۱)
 ۲۹ تیر * تصویب قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل در مورد جنگ ایران و عراق (۱۹۷۸)
 * قتل فرانسیسکو (پانچو) ویلا، رهبر انقلابی جنبش دهقانی مکزیک (۱۸۷۷)
 ۳۰ تیر * تظاهرات گسترده مردم و سقوط دولت قوام (۱۳۳۱)
 ۳۱ تیر * آزادی لهستان از یوغ فاشیسم هیتلری (۱۹۴۴)

مرداد ماه:

- ۱ مرداد * به خون کشیده شدن کارگران کانادادرای توسط عمال جمهوری اسلامی (۱۳۶۳)
 * قیام افسران آزادی خواه مصر به رهبری جمال عبدالناصر و سقوط رژیم سلطنتی (۱۹۵۳)
 ۴ مرداد * حمله کاسترو و یارانش به پادگان «مونکادا» در کوبا (۱۹۵۳)
 ۵ مرداد * مرگ محمدرضا پهلوی در قاهره (۱۳۵۹)
 ۸ مرداد * بنیان گذاری حزب کمونیست آفریقای جنوبی (۱۹۲۱)
 ۱۰ مرداد * گشایش نخستین کنگره حزب توده ایران (۱۳۲۳)
 * آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴)
 * تشکیل کنفرانس وحدت حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان (۱۳۳۹)
 ۱۴ مرداد * روز انقلاب مشروطیت (امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه) (۱۲۸۵)
 * درگذشت فردریش انگلس، از بنیان گذاران سوسیالیسم علمی (۱۸۹۵)
 * فرمان ریگان، رئیس جمهور آمریکا، برای ساختن بمب نوترونی (۱۹۸۱)
 ۱۵ مرداد * روز هیروشیما - بمباران اتمی هیروشیما توسط دولت آمریکا (۱۹۴۵)
 ۱۸ مرداد * روز ناکازاکی - بمباران اتمی ناکازاکی توسط دولت آمریکا (۱۹۴۵)
 ۱۹ مرداد * پیروزی رفرا اندم دکتر مصدق علیه اختیارات شاه و انحلال مجلس (۱۳۳۱)
 ۲۱ مرداد * کشتار «تل زعتر»، اردوگاه آوارگان فلسطینی در لبنان (۱۹۷۶)
 ۲۲ مرداد * درگذشت آگوست بیل، از رهبران جنبش کارگری آلمان (۱۹۱۳)
 * تظاهرات وسیع مردم اصفهان و برقراری حکومت نظامی (۱۳۵۷)
 ۲۳ مرداد * درگذشت برتولت برشت، نمایش نامه نویس شهیر آلمانی (۱۹۵۶)
 ۲۴ مرداد * روز استقلال هند (۱۹۴۷)
 ۲۵ مرداد * شکست کودتای شاه - نصیری و فرار شاه از کشور (۱۳۳۲)

- ۲۶ مرداد * تیرباران گروه چهارم افسران توده ای (۱۳۳۴)
 * تشکیل دومین کنفرانس ایالتی سازمان تهران حزب با شرکت ۱۹۲ نماینده (۱۳۲۴)
 * قیام افسران خراسان و تهران (۱۳۲۴)
 * کودتای آمریکایی شاه - زاهدی (۱۳۳۲)
 * یورش اول نیروهای سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی به کردستان (۱۳۵۸)
 * کشتار مردم در مسجد گوهرشاه به دستور رضاخان (۱۳۱۴)
 * تصویب لایحه اختیارات دکتر مصدق در مجلس سنا (۱۳۳۱)

شهریور ماه:

- ۱ شهریور * انقلاب رومانی و رهایی کشور از سلطه فاشیسم هیتلری (۱۹۴۴)
 ۳ شهریور * پایان دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان (۱۳۲۰)
 ۴ شهریور * تظاهرات گسترده مردم و سقوط دولت آموزگار (۱۳۵۷)
 * روز همبستگی با خلق نامیبیا
 * آغاز مبارزه مسلحانه سازمان خلق آفریقای جنوبی «سوابو» علیه رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی (۱۹۶۶)
 * بنیان گذاری حزب کمونیست فیلیپین (۱۹۳۰)
 * به رسمیت شناخته شدن حق رأی زنان در آمریکا (۱۹۲۰)
 ۵ شهریور * تشکیل دولت «آشتی ملی» شریف امامی و لغو تاریخ شاهنشاهی (۱۳۵۷)
 ۶ شهریور * تولد «گوته»، شاعر نامدار آلمانی (۱۷۹۴)
 ۹ شهریور * درگذشت صمد بهرنگی، نویسنده و آموزگار مبارز (۱۳۴۷)
 ۱۰ شهریور * روز جهانی صلح
 * یورش فاشیسم به لهستان و آغاز جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹)
 * انقلاب لیبی (۱۹۶۹)
 ۱۱ شهریور * کشتار وحشیانه روستاییان قارنا (کردستان) به دست ارگان های سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی (۱۳۵۸)
 * اعتصاب خونین کارگران ریسندگی سمنان و شهادت ۵ کارگر مبارز (۱۳۳۱)
 * تسلیم ژاپن و پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵)
 ۱۲ شهریور * تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان (۱۳۲۴)
 ۱۳ شهریور * اولین تظاهرات میلیونی مردم تهران علیه شاه (۱۳۵۷)
 * آغاز هفته همبستگی با خلق شیلی
 ۱۵ شهریور * روز بین المللی مبارزه با بیسوادی
 * تظاهرات وسیع مردم علیه شاه و کشتار هزاران تن توسط نظامیان شاه در میدان ژاله (۱۳۵۷)
 * اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت تهران و آغاز اعتصاب های سراسری ایران (۱۳۵۷)
 * روز جهانی مبارزه با بیسوادی

- * اعدام جولیوس فوجیک، نویسنده قهرمان چک (۱۹۴۳)
- ۱۸ شهریور * تأسیس جمهوری خلق کره (۱۹۴۸)
- * انقلاب سوسیالیستی در بلغارستان (۱۹۴۴)
- * تولد لئو تولستوی، نویسنده بزرگ روس (۱۸۲۸)
- ۲۰ شهریور * کودتای نظامی عوامل «سیا» در شیلی و قتل سالواتور آلنده، رئیس جمهور این کشور (۱۹۷۳)
- ۲۱ شهریور * روز شهیدان آفریقای جنوبی
- * انقلاب اتیوپی (۱۹۷۴)
- * کودتای نظامی در ترکیه (۱۹۸۰)
- ۲۳ شهریور * تولد «پاولوف»، فیزیولوژیست روس و پایه گذار روان شناسی علمی (۱۸۴۹)
- ۲۵ شهریور * روز استقلال مکزیک - پایان نبرد مکزیک علیه اسپانیا (۱۸۲۱)
- ۲۶ شهریور * قتل عام فلسطینی ها در اردن - سپتامبر سیاه (۱۹۷۰)
- * زلزله طبرس و گشته شدن بیش از ۲۰ هزار نفر (۱۳۵۷)
- ۲۸ شهریور * امضای قرارداد شرکت ملی نفت ایران با کنسرسیوم بین المللی نفت توسط دکتر امینی وزیر دارایی کابینه زاهدی (۱۳۳۳)
- ۳۰ شهریور * بنیان گذاری حزب کمونیست اوروگوئه (۱۹۲۰)
- ۳۱ شهریور * حمله نظامی عراق به خاک ایران (۱۳۵۹)
- * اعلام آزادی بردگان جنوب آمریکا توسط آبراهام لینکلن (۱۸۶۲)
- * تصویب برنامه سازمان مجاهدان مشهد، که خواستار برقراری آزادی های دموکراتیک، مصادره املاک شاهی و خان های بزرگ و تقسیم بلاعوض آن در میان دهقانان، برقراری ۸ ساعت کار و تعلیمات اجباری بود (۱۲۸۶)



Donya

Political and Theoretical Journal
of the Central Committee of the
Tudeh Party of Iran

Volume 6, Year 2, No. 2
Summer 1993



T.P.I. Publications
Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany